

بنام خدا

رمان تاوان یک نگاه

لباس هامو پوشیدم توی آینه به خودم نگاه کردم مثل همیشه معرکه ایی پریا خانوم
 آقا سپهر ببینتت از قبلم بیشتر عاشقت میشه توی صورتم دقیق تر شدم پوست
 سفیدی داشتم ابروهای پر کشیده چشم هایی که رنگی بینی امم خدا دادی عملی بود
 با لب هایی غنچه ایی زیبا مو هامم مشکی موج دار بود که زیبایمو دوچندان کرده بود
 قربون خدا برم چیزی از قیافه برام کم نداشتته یک نگاه به اندامم کردم کاملا رو فرم
 بود گاهی کلاس شنا میرفتم تا همینطوری بمونم... هیچی از زندگیم کم نداشتم من
 پریا ایزدی دختر یکی از مشهور ترین کارخانه دار های تهران بنام مهدی ایزدی بودم
 مامان خوشگلم مریم بزرگی که واسه خودش یک استاد دانشگاه ادبیات محشر بود
 البته یک بردار شیطونم دارم مهرداد که خیلی اذیتم میکنه اونم از نظر قیافه خیلی بهم
 شبیه چشم هاش رنگی مو هایی بور لب هاشم دقیقا مثل خودم بود منو مهرداد پنج
 سال تفاوت سنی داشتیم من بیست سالم بود مهرداد 25. فعلا کنکور نداده بودم دلم
 میخواست یک استراحت کوچیک به خودم بدم الان یکسال دارم میخونم واسه
 کنکور از فکر ادمم بیرون وای پریا خدا بکشدت ساعت 12 شد سپهر بدبخت الان
 منتظرته تو اینجا داری از خودت بقیه تعریف میکنی سپهر پسریه که الان دوساله
 عاشقشم الان بعد دوسال روز به روز بیشتر شیفته اش میشم از نظر خانواده تقریبا در

حد منه یکی از دلایلم واسه انتخابش همینه که چشمش به پول بابام نیست از اتاق
امدم بیرون خدا کنه مهراد نباشه وگرنه بازم باید جواب پس بدم آروم آروم قدم اول
برداشتیم امدم طرف پله ها آخیش انگار کسی نیست پله اول طی کردم که صدایش
باعث شد بایستم هووووف بلندی بکشم

به به پریا خانوم خوشگل کجا به سلامتی؟؟-

علیک سلام داداش فضول من بیرون کار دارم

چه تیپ خفنی زدی انگار کارت خیلی مهمه-

اهان اره با دوستانم قرار دارم

خوشبحال دوستات میگم پریا اگه اونام مثل تو اینقدر خفنن یکیشون معرفی کن ماهم

....یک مخ بزنینم

محکم زدم به بازوش ا میخوای معرفی کنم مخ بزنی؟؟بعد جواب دوست دختر های

رنگا رنگت چی بدم؟؟

مهراد اذیت نکن دیرم شده

خوب بیا برسونت منم دارم میریم بیرون -

لازم نکرده خودم ماشین دارم

اوه اوه یادم نبود ابجی کوچیکه ماشین داره -

جوابشو چند تا فحش دادم دویدم از پله ها امدم پایین دزد گیر ماشینمو زدم یک
شاستی بلند سفید که کادوی تولدم بودم از طرف بابا سوار شدم راه افتادم بازم مثل
.... همیشه اون رستوران معروفی که اولین بار سپهر دیدم

دو سال قبل

Part:2

با نگار دوست صمیمی ایم اونجا بودم یادمه بخاطر اینکه دیپلمم با معدل بالا گرفته
...بودم بهش یک ناهار توپ توی این رستوران قول دادم

پری ا پری با تواما-
وای چیه نگار ناهار تو کوفت کن دیگه
بابا ناهار چیه اون پسر خوشتیپ را ببین پشت سرت -

نگار تو دست بردار نیستی تایک پسر میبینی آب از لب لوچ ات آویزان میشه؟
بابا حالا یک نگاه بنداز بلکه پسندیدی-

برگشتم به پشت سرم نگاه کردم یک پسر قدبلند با هیکلی رو فرم چهره ایی جذاب
مشغول غذا خوردن بود موهایش مشکی بود که زده بود بالا چشم ابروی مشکی که
...همه را توی خودش غرق میکرد یک ته ریش که جذابیتشو دو چندان کرده بود

با صدا های نگار از فکر بیرون امدم برگشتم سمتش

پری بخدا قورت دادی پسر مردمو نه به اون موقع که حاضر نبودی یک نگاه بندازی -
نه به الان که چشم ازش بر نمیداری

خوب بسه ای بابا دیونه ام کردی هواسم جای دیگه بود

کجا نکنه دلبر پیدا کردی ما خبر نداریم.؟-

چی میگی تو بخدا بهم بگن یک آدم دیوانه نام ببر که هیچ راهی واسه درمانش نباشه
تو را نام میبرم

دستت درد نکنه دیگه حالا ما شدیم دیونه؟؟-

حالا...خوب بریم اینم از ناهارت

بله بریم دیگه ما که حسابی از خجالت شکمون در امدیم-

اره دیگه تو هر وقت با من میای از خجالت شکمت در میای

هیش بچه خسیس پولدار حالا یکمم از پولت به ما برسه کفر میشه؟؟-

از دست این زبون تو بالاخره راه افتادیم اون زمان یک دویست شیش آلبالویی داشتم
اونم هدیه بابا بخاطر گرفتن گواهی نامه ام بود

سوار شدیم تا خواستم ماشین از پارک در بیارم تق خوردم به یک ماشین دیگه
یا خدا نگار دیدی چیشد؟؟

خاک برسرت کنن من نمیدونم این پدر گرامی تو چی دید که این عروسک خرید -
واست؟؟

الهی بمیری الان وقت این حرفاس بیا بریم پایین ببینم زدم به ماشین کدام
بدبختی؟؟

از ماشین پیاده شدیم رفتم پشت سرم وای یک کمری نقره ایی رنگ که جلوش کامل
...داغون شده بود

نگار

چیه؟-

حالا چیکار کنیم؟؟

هیچی بمون بینم کسی میاد سراغ عروسکش -

اینکه دیگه عروسک نیست شده مثل لولو

با دیدن همون پسر خوشتیپه که بهمون نزدیک میشد دستامو تو هم گره زدم سعی
...کردم به خودم مسلط باشم

♥♥♥♥, [10.04.18 20:49] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:3

باچشم هام به قدم هایی که بهمون نزدیک میشد چشم دوختم... یا خدا نگار رسید

نکنه بیاد دعوا راه بندازه؟؟

نه بابا بنظر آدم با شخصیتی میاد همه که مثل تو بیشعور نیستن -

نگارrrrrrrrrrrراخه الان وقت شوخیه؟؟

با امدن پسره ساکت شدیم شروع کردم معذرت خواهی کردن. ببخشید آقا من
...خواستم ماشینمو

ماشینتو چی؟؟اخه این چه وضعی؟؟-

منکه معذرت خواهی کردم

بله ولی مگه ماشین من با حرف شما درست میشه؟-

خوب الان میریم درست میکنم واستون

...نه خیر لازم نکرده-

آقا مگه دعوا دارید خسارتتون بهتون میدم خواست سوار ماشین بشه که. دویدم
طرفش شماره ام گذاشتم جلوی ماشینش بفرمائید این شماره منه هر وقت ماشینتون
درست شد تماس بگیرید خسارتتون بدم ازش دور شدم ادمم طرف نگار که عین
دیونه ها به حرف های منو این پسره میخندید دستشو گرفتم کشیدم طرف ماشین
...سوار شدیم خیلی زود از اونجا دور شدیم

چند وقتی از اون ماجرا گذشت اما خبری از این آقای به ظاهر محترم نشد دیگه امیدی
به زنگ زدنش نداشتم حتما خرجش زیاد. نشده واسه همین زنگ نزد شونه ایی بالا
انداختم به مهمونی امشب فکر کردم تولد یکی از دوستای مدرسه ام بود قرار بود با
نگار بریم رفتیم یک دوش دو دقیقه ایی گرفتم یک آرایش ملایم روی صورتیم زدم مو
هامو سشوار کردم از یک طرف روی شونه ام انداختم لباس شب ماکسی بلندمم
پوشیدم یک لباس نقره ایی رنگ که تا کمر تنگ بود بعد مدل کلوش میشد واقعا بهم
میامد فکر کنم حاضرم دیگه کیف نقره ایی رنگم با کفش های ستش پوشیدم هدیه
ایی که خریدمم برداشتم. مانتو شالمم پوشیدم رفتم پایین مامان بابا مشغول تلوزیون
دیدن بودن خدارا شکر مهرداد نبود وگرنه باز میگفت کجا میری بعد از اجازه گرفتن
....ازشون سوار ماشینم شدم راه افتادم طرف خونه نگار

♥♥♥♥, تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [11.04.18 12:34]

Part:4

نزدیک بودم که بهش زنگ زدم نگار یک دختر ساده ولی تو دل برو بود صورتش کشیده بود مو هاش خرمایی چشم هاش درشت بود اجزای صورتش همه ریزه میزه به جزء چشم هاش از منم لاغر تر بود نگار توی یک خانواده ایی بزرگ شده بود که پدرش چند سال پیش در اثر تصادف از دنیا رفته بود مادرش مجبور بود بره سر کار توی یک شرکت. تجاری منشی بود یک برادرش داشت به اسم میلاد که چند سالی از خودش بزرگتر بود با باز شدن در بهش خیره شدم تیپت تو حلقم بیا بالا دیره...وقتی سوار شد با صدایی بلند جدی گفتم نگار خدایی همیشه تأخیر داری چرا؟؟ عزیزم حالا دو دقیقه منتظر باش چیزی ازت کم میشه؟؟-

یعنی من موندم چرا با تو دوستم؟؟

از بس گلم دلیل مهمتر از این؟؟-

گل نیستی خولی ماشین راه انداختم رفتم طرف خونه شادی درست مثل اسمش همیشه شاد پر انرژی بود اونم مثل من توی یک خانواده پولدار رشد کرده بود هر سال جشن تولد با شکوهی میگرفت کل دوست آشنا فامیلشون دعوت میکرد بالاخره رسیدیم شالمو مرتب کردم راه افتادیم از تو حیاط گذشتیم یک حیاط بزرگ با یک استخر وسطش اطرافش پر بود از درخت گل هایی زیبا یک نگاه به نگار کردم مثل همیشه دهنش باز بود داشت نگاه میکرد عادت داشت بچه تا یک همچین جاهایی میدید دهنش باز میموند...نگار

هوم-

ببند آبرو مون بردی خوبه دفعه اولت نیست میای اینجا از پارسالم خوشگل تر شده مگه نه پری-

به نظر من زیاد تغیر نکرده بیا بریم تو بسه دید زدن در باز کردیم داخل شدیم چند نفر از خدمت کار هاشون توی ورودی در خوش امد میگفتن یک نگاه به داخل کردم یک خونه بزرگ ویلایی که پر بود از مهمون نگاهم به میز وسط سالن همه چی روش بود از نوشیدنی های الکی تا ابمیوه میوه ... اسمش تولد بود ولی به پارتی بیشتر شبیه بود از کنارش رد شدیم شادی مشغول گپ با چند نفر بود بهتر بود بعدا بریم باهاش دست بدیم سمت یکی از میز ها رفتیم نشستیم

پری-

هوم

بیا ما هم بریم وسط-

من نمیام تو برو

ای بابا ادم به عنقی تو ندیدم پاشو دیگه-

نگار برو من الان نمیام

خوب به درک که نمیای. شال مانتوشو در آورد رفت وسط یک لباس عروسی قرمز -

که تا بالای زانوش بود زیرش یک ساق مشکی پوشیده بود بهش میامد

رفت وسط منم مشغول پذیرایی از خودم شدم که همه جا تاریک شد رقص نور روشن

شد از بچه گی عاشق رقص نور بودم مانتو شالمو در آوردم رفتم وسط داشتم با آهنگ

قر میدادم که کلا برق رفت یک نفر منو از پشت سر بغل کرد تا خواستم حرف بزنم

دهنمو گرفت منو کشون کشون میبرد داشتم سخته میکردم تقلا واسه رهایی فایده

نداشت با زوری که این داشت معلوم بود یک مرده واقعا قصدش چی بود تقلا کردم

بیشتر شد که دستشو از دهنم برداشت از حصار دست هاش ازادم کرد شروع کرد

حرف زدن

♥♥♥♥, [11.04.18 12:35] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:5

...نترس خانوم کوچولو من همونم که ماشینمو داغون کردی -

شوکه شدم برگشتم سمتش یک دفعه همه جا روشن شد چهره اش نمایان شد با دیدنش بازم داشتم خیره نگاهش میکردم که زد زیر خنده وسط خنده هاش میگفت ببخشید ولی قیافه ات خیلی خنده داره وای دلم دستمو بردم بالا محکم زدم تو صورتش پسره پرو با چه جرأتی اینکار کردی؟؟ قیافه اش دیگه مثل چند دقیقه قبل : نبوداینبار آثار خشم از تو چشم هاش معلوم بود با صدایی نسبتا بلند گفت : بین خانوم محترم شما حق نداشتی روی من دست بلند کنی من خودم روی بقیه -دست بلند میکنم بعد توووو

اره من هر کی اذیتم کنه روش دست بلند میکنم فکر نکن از این دختری تو سری خورم در ضمن واسه چی اینکار کردی؟؟

به جبران خسارتی که به ماشینم زدی -

زدم که زدم گفتم تماس بگیرید خسارتتون بدم چرا تماس نگرفتید؟؟

چون شماره اتون گم کردم-

با صدا های نگار برگشتم سمتش با حالت شیطونی صدام میزد زل زده بود به ما
برگشتم سمت این پسره گفتم پس به من ربطی نداشت بعدم راهمو کج کردم رفتم
سمت نگار دستشو کشیدم رفتم طرف کیفم -پری شیطون این پسره را اخر تور
کردی؟؟

نگار خفه کیفمو برداشتم چند تا تراول بیرون کشیدم باز رفتم سمتش پول ها را
. گرفتم طرفش بفرمائید این خسارتتون اگر کمه بگید تقدیم کنم

اینا چیه دقیقا؟؟-

فکر میکردم تا حالا فهمیده باشی خسارت ماشینت

منکه خسارتم همین الان گرفتم-

اقا من با شما شوخی ندارم بفرمائید بگیرین

من بجاش ازت یک چیز دیگه میخوام-

چی؟

بیا یک هفته تو شرکتتم کار کن

با این پیشنهاد نگار پرید وسط گفت ا شرکت چی دارین منم پیام؟؟

با جدیت تمام زل زدم بهش که یعنی حالتو بعد میگیرم

نه خیر بنده پولشو دارم لازم نیست بخاطرش شرط قبول کنم

باشه میل خودته پس تا آخر عمرمدیون منی-

عجب ادمی هستیا مدیون چی؟؟ پولتو بگیر

ولی من پول دارم لازم ندارم-

منم پول دارم لازم به کار ندارم

این آدرس منه فردا بیاید شاید نظرتون عوض شد بعدم کارت گذاشت تو دستم ولی -

من نمیتونم پیام

خانوم گفتم بیاین شاید نظرتون عوض شد امیدوارم ببینمت فعلا رفت-

♥♥♥♥, تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [11.04.18 12:35]

Part:6

تو حرکت این ادم مونده بودم نه به اون تلخی دیدار نه به این شیرینی الان شونه ایی
بالا انداختم راه افتادم طرف میزنگار از اول تا اخر دم گوشم از کمالات این اقا میگفت
خاک برسرت پری پسره عاشقت شده بعد تو ناز میکنی؟؟-

نگار جون هر کی دوشش داری یک دقیقه خفه-

حالا مثلا من خفه شم کار تو حل میشه؟-

اره می تونم فکر کنم-

کارت انداختم توی کیفم رفتم طرف میز شادی چقدر خوشگل شده بود یک دختر مو _
مشکی با چشم و ابروی درشت مشکی بینی قلمی بود لب هایی که باریک بود که درکل
چهره زیبایی وانش ساخته بود یک لباس شب طلایی که از اول سینه اش سنگ
دوزی شده بود توی کمرش تنگ میشد بعد حالت کلوش گرفته بود خیلی بهش میومد
جلو رفتم مشغول حرف زدن یا چند نفر بود بادیدن ما از شون فاصله گرفت امد
طرفمون

به به بین کیا اینجان؟-

سلام خانوم خوشگله تولدت مبارک-

اختیار دارین شما که خیلی خوشکل تری مرسی عزیزم-

باخته و شوخی یکم حرف زدیم بعد هدیه هارو دادیم کیک خوردیم و اومدیم خونه

تمام ذهنم درگیر اتفاق امشب بود یعنی چی اینکار چرا این کارو کرد؟

اصلا توی این مهمونی چیکار میکرد؟

رفتم طرف کیفم کارتوشو بیروتگن اوردم

سپهر پناهی)چقدر فامیلش اشنا بود دوباره زمزمه کردم (سپهر پناهی) کارت (

...گذاشتم کنار تخت دراز کشیدم چند دقیقه گذشت تا خوابم برد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 12:37]

Part:7

صبح چشم هام باز کردم اکثر وقت ها عادت داشتم صبح زود پاشم کلا معتقد خواب چیز مفیدی نیست جز اینکه ادم از زندگی عقب میندازه نگاه به ساعت کردم 8 صبح بود باز چشمم افتاد به کارت روی میز دودل بودم از طرفی کنجکاو بودم برم از طرفیم میخواست نرم تا حالش گرفته بشه ولی نمیدونم چیشد اخر تصمیم گرفتم برم رفتم سمت دستشویی یک آبی به صورتم زدم برای هزارمین دفعه از خدا بابت چهره زیبایی که بهم داده بود شکر گذاری کردم همیشه معتقد بودم زیبایی جزئی از

شخصیت یک دختره (اما بعد ها از این حرفم پشیمون شدم) از دستشویی امدم بیرون
 رفتم سراغ کمد لباسم باید یک تیپی میزدم که از همیشه جذاب تر باشه باشه دلم یک
 تیپ اسپرت می خواست مانتوی سرمه ای شیش جیب که یک کمر بند دورش بود
 یک شوار اسپرت کرم با شال هم رنگش پوشیدم. کیفم برداشتم رفتم پایین زیاد
 اهل صبحونه نبودم یعنی از بچه گی پدر مادرم هر دو شاغل بودن بخاطر اینکه دور هم
 نبودیم تنها خوردن دوست نداشتیم یک خدمتکار داشتیم که از خیلی سالها پیش توی
 خونه ما کار میکرد رفتم تو اشیخ خونه یک لقمه نون پنیر برداشتم گذاشتم دهنم یک
 قلوپ چایی ام خوردم امدم بیرون تا خواستم از در پیام بیرون صدای بتول خانوم امد
 دخترم تو که باز چیزی نخوردی -
 مرسی بتول خانوم اشتها ندارم
 همیشه همینو میگی مادر بین پوست استخون شدی -

خنده بلندی کردم امدم لپشو بوس کردم فدا تون بشم من خودم همینطوری دوستدارم
 از دست شما جوان های امروزی راستی دخترم مادرت گفت شب زود بیا خونه -

مهمون دارین

مهمون کیه؟؟

نمیدونم نگفت-

باشه چشم خدا حافظ

♥♥♥♥, [11.04.18 12:38] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:8

ماشین روشن کردم راه افتادم تمام راه استرس داشتم هر چیم به نگار زنگ زدم
جواب نداد احتمالا مثل خرس خوابیده دیگه به آدرس نزدیک بودم بالاشهر تهران بود
زیاد از خونه ما فاصله نداشت بالاخره رسیدم یک آپارتمان بزرگ شیک دنبال اسم
شرکت بودم که چشمم خورد بهش (شرکت تجارت نوین) تجارت پس آقا تو کار
: تجارته رفتم داخل از نگهبان جلوی در سوال کردم
بخشید شرکت آقای پناهی کدام طبقه اس؟
طبقه چهارم-

خیلی ممنون رفتم سمت آسانسور رفتم بالا از تابلوی جلوی در مشخص بود خودش
رفتم داخل یک دفتر خیلی شیک بود تمام دکوراسیون مشکی سیفد کار شده بود رفتم
طرف میز منشی با رفتن من سرشو بلند کرد گفت
بفرمائید کاری داشتید؟؟

بله با آقای پناهی کار داشتم
وقت قبلی داشتید؟_

نه خیر

پس باید ازشون اجازه بگیرم-

هر طور مایلید

ببخشید اسم فامیلتون؟؟_

پریا ایزدی

بله چند لحظه گوشی برداشت تماس گرفت الو آقای پناهی یک خانومی آمدن -
میخوان شما را ببینن .خانوم پریا ایزدی.باشه چشم روشو سمت من کرد خانوم باید
... منتظر بمونید آقای مهندس سرشون شلوغه

عصبی شدم خانوم به آقای مهندستون بگو سرت شلوغه مهمون دعوت نکن خواستم
از در برم بیرون که با صدایش ایستادم
پریا خانوم-

برگشتم نگاهش کردم با حالت عصبی گفتم شما سرتون شلوغه بهتر من برم پانندی
کردم سمت آسانسور خدا را شکر باز بود سریع رفتم داخل دکمه هم کف زدم سریع
خودمو به ماشینم رسوندم سوار شدم تا خواستم حرکت کنم نفس زنان پرید جلوی
ماشین با دست هاش اشاره میکرد که ماشین نگه دارم ایستادم که امد زد به شیشه
بی تفاوت شیشه را دادم پایین

..خانوم ایزدی من معذرت میخوام اصلا یادم نبود شما-

وسط حرفش پریدم جدی گفتم شما چی آقای محترم بفرمائید کنار بنده کار دارم باید
برم.

خانوم باور کنید من اصلا فامیلتون نمیدونستم فقط اسمتون یادم بود اونم اونشب -

...دوستتون صدا زد فهمیدم الانم معذرت میخوام تشریف بیارید بریم بالا

ولی من جایی کار دارم

خانوم گفتم تشریف بیارید لطفا-

...ولی من

خواهش کردم-

ماشین خاموش کردم رفتیم داخل اتاقش خیلی لوکس زیبا بود برعکس بیرون
دکوراسیون قرمز مشکی بود بنظرم عالی بود یک میز بزرگ بالای اتاق بود روبه روش

از دو طرف صندلی چیده شده بود طرف راستم یک کتاب خونه جمع جور بود با صدای
به خودم امدم روی یکی از صندلی ها نشستم خودشم امد روبه روی من نشست به
محض نشستنش با غرور خاصی گفتم خیلی خوب گفتید پیام اینجا که چی بشه؟؟

چقدر عجله داری اول بگو چی میخوری؟؟-

چیزی میل ندارم مایلم بشنوم با این حرف من تلفن برداشت الو خانوم یاسری لطف
کنید دوتا قهوه بیارید اتاق من تلفن قطع کرد

باز نشست روبه روی من توی چشم هاش خیره شدم زیاد از حد جذاب بود بوی
عطرش که کل اتاق گرفته بود یک احساس آرامشی میداد دلم میخواست حالشو
بگیرم امروز بدجور دلم لجبازی با این آدم میخواست آقای پناهی لطف کنید بگید
کارتون چیه؟

خیلی خوب انگار شما خیلی عجله دارید در باز خانوم یاسری امد داخل قهوه ها را -
گذاشت رفت شروع کردم حرف زدن

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 12:39]

میشه بدونم رشته تحصیلی شما چیه؟؟_

من فعلا دانشگاه نرفتم

مشکل نداره رشته تحصیلی دبیرستانتون چیه؟؟-

گرافیک

واقعا عالیه خیلی من دنبال یک گرافیکست میگشتم واسه شرکتیم_

ولی بنده هنوز به اون مهارت نرسیدم که بتونم کار کنم تجربه ندارم و اگه الان امدم

فقط میخوام واسه دفعه دوم ازتون بخوام خسارتتون بگید تقدیم کنم

ولی من گفتم پول خودم دارم لازم ندارم به حرفه شما تو شرکت بیشتر احتیاج دارم -

بعدم اینقدر رسمی با من حرف نزید

...ولی من

شما لطف کن این یک هفته را بیا دوست داشتی بازم بمون دوستم نداشتی حداقل -

مدیون من نیستی بنظرت پیشنهادم چیطوره؟؟

یکم فکر کردم بدم نمیگفت تازه یکم سرمم گرم میشه خسته شدم از درس کنکور

خودش یک تنوعه با صداس از فکر بیرون امدم

خوب چیشد قبول میکنید؟؟-

خیلی خوب فقط باید بدونم دقیقا قراره من چیکار کنم؟؟

کار سختی نیست میخوام واسم یک بنر تبلیغاتی خاص واسم طراحی کنید فقط -

میخوام شیک باشه جذاب باشه

من نمیدونم خاص از نظر شما چیه

شما یکی به سلیقه خودت طراحی کن بعد من نظر میدم-

اونروز بعد از قبول کردن کار ادمم خونه قرار شد واسه کار فردا برم اگه به خانواده ام بگن مخالفت میکنن اگه قرار به کار بابام هزارتا کار بهم معرفی میکنه پس باید از بقیه مخفی کنم فقط نمیدونم به چه بهانه ایی این یک هفته را راس ساعت برم اونجا؟؟توی اتاقم مشغول فکر کردن بودم که مهرداد بدون در زدن امد داخل با تشر گفتم:

تو ادم نمیشی چرا ای بابا شاید من داشتم اینجا یک کار خصوصی میکردم ای بابا ابجی کوچیکه اینقدر خودتو ناراحت نکن حالا که چیزی نشده؟-

خوب چیزی شده داداش خوله من باز آمده اینجا؟؟

اهان اره خبر داری امشب خانواده عمو محمود میان اینجا میگم پری غلط نکنم واسه -

....شاهین

غلط کردن بخوان اسم این پسر را جلو من بیارن پامم تو این مجلس نمیدارم

۱ چرا پسر به این خوبی -

مهرداد حالتو میگیرما

بابا حرف بدی نزدم که مگه چی کم داره آقا نیست که هست پولدار نیست که هست -

پاشدم دنبالش کنم که از اتاق رفت بیرون پسر خولو چل یک دقیقه اعصاب واسه
آدم نمیدارن تقریبا شب شده بودمن توی اتاق خواب بودم که با صدا های مامان بیدار
.... شدم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 12:41]

Part:10

مامان چیشده ترسیدم؟

دخترم چرا بیدار نمیشی؟؟ _

خوب حالا که بیدار شدم مامان خوشگلم چیشده؟؟

پاشو عزیزم حاضر شو خانواده عموت اینا تا نیم ساعت دیگه میرسن_

!!خوب به من چه

پریا خوبیت نداره بیا پایین-

بین مامان من کاری با زمو شاهین شمیم ندارم یک عمو از دار دنیا داشتیم اونم به

رحمت خدا رفته منم با خانواده اش کاری ندارم پس اصرار نکن

خیلی لجبازی پریا من میرم نظرت عوض شد بیا پایین بعدم رفتم طرف در-

مامان

بله-

اگه کسی سراغ منو گرفت بگو نیستم خونه نگار اینام

پررریا-

خواهش میکنم مامان بعد از رفتن مامان در اتاق قفل کردم بدون اینکه برم پایین توی اتاق نشستم خداراشکر کسی سراغم نیامد من از سالها پیش از شاهین منتفر بودم عمو تقریباً 5 سال که فوت کرده کارش ساختمان سازی بود توی یکی از پروژه ها در اثر حادثه از بالا افتاد پایین فوت کرد بعد از فوت عمو شاهین به من ابراز علاقه کرد ولی من ازش بدم میومدم زور گویی بود من از اینداخلاقی منتفر بودم قیافه اش بد نبود به غیر از من به هر کسی ابراز علاقه کنه نه نمیاره ولی چرا منو انتخاب کرده نمیدونم شمیم دختر عموم ساله پیش از شوهرش طلاق گرفت الان مجرد بود
.....هوووووف فکر کردن به اونا بسه

چند وقت گذشت من هر روز با یک بهانه از خونه میرفتم بیرون میرفتم شرکت سپهر البته از نیش کنایه های نگارم بگم ولی من کم کم از این ادم خوشم آمده بود مثل قبل اذیتش نمیکردم خیلی پسر خوبی بود یک پسر متشخص یک جور هایی همون شاهزاده رویا هایی که من دوست داشتم تو این یک هفته خیلی باهاش صمیمی شده ۰.. بودم بعد از اون دیگه شرکت نمی رفتم ولی همدیگرو میدیدم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 12:43]

Part:11

(زمان حال)

الان بعد دوسال منو سپهر عاشق همیم رسیدم رستوران از ماشین پیاده شدم ماشین
سپهر پارک شده بود اخی پس زودتر از من رسیده از بس تو راه یواش ادم فکر
کردم اصلا یادم از این بنده خدا رفت رفتم داخل تا منو دید لبخند زد رفتم طرفش
... سلام بر آقا سپهر

سلام بر پریا خانوم بد قول دختر یک ساعته منتظرم چرا تلفنت جواب نمیدی؟؟-

خنده ایی کردم تلفنمو از کیفم اوردم بیرون اه ده تا میس کال ببخشید خوشتیپ
گوشیم سایلنت بود با شوخی خنده ناهار خوردیم از رستوران آمدیم بیرون میخواستیم
بریم بیرون گشت بزیم که گوشیم زنگ خورد نگاه به صفحه اش کردم مامان بود به
. ناچار جواب دادم

.پریا کجایی پاشو بیا خونه زود شاهین اینجاست میگه تا تورا نبینه نمیره-

یعنی چی مامان؟؟

بین خونه را گذاشته رو سرش -

ولی ماما

گفتم بیا خونه تلفن قطع کرد -

چهره نگران سپهر باعث شد همه چپو بهش بگم سپهر من باید برم معذرت میخوام

اگه تونستم فردا میام شرکت سریع خداحافظی کردم راه افتادم با تموم سرعت

میرفتم توی این یکی دست فرمونم حرف نداشت هیچ ترسی از سرعت نداشتم جلوی

... خونه ترمز زدم کلید انداختم رفتم داخل از همون حیاط صداش میومد

بین زانو حرف من یک کلمه است پریا مال منه این وسط این پسر خوشتیپه کیه؟؟ -

با داخل شدن من ساکت شد برگشت طرف من چهره نگران ماما نشون از

... استرسش میداد رفتم طرف شاهین مقابله ایستادم

چیه چرا داد بیداد میکنی؟؟

ا چه عجب تشریف آوردین از پیش اون پسر خوشتیپه؟؟ -

اولا به تو ربطی نداره دوما گفتم چیه اینجا داد بیداد میکنی؟

بین پریا منو سگ نکن بد میبینی -

مثلا سگ بشی میخوای چه غلطی بکنی؟؟ دستشو برد بالا بزنه توی صورتتم که مهرداد

دستشو رو هوا گرفت

معلومه داری چیکار میکنی. شاهین؟؟ -

مهرداد دخالت نکن من باید اینو ادب کنم -

تو چه نسبتی باهاش داری که ادبش کنی؟؟ -

نمیدونی بدون قراره بشم شوهرش -

پریدم وسط حرفشون گفتم شتر در خواب بیند پنبه دانه بشین تا من بهت بله بگم

خیز برداشت طرفم که رفتم پشت مهرداد داد میزد سعی داشت خودشو به من

..برسونه

پریا من تورا ادم میکنم میری با پسر غریبه ناهار میخوری؟؟ فکر کردی من خبر دار -

نمیشم؟؟

گرچه از حرف هاش تعجب کردم ولی به روی خودم نیاوردم با اعتماد به نفس کامل

گفتم خانواده ام در جریانن فکر نمیکنم لازم باشه به تو توضیح بدم بالاخره مهرداد به

...هر ترفندی بود از خونه بیرونش کرد

♥♥♥♥, [11.04.18 12:44] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:12

مهراداد بهم نزدیک میشد طوری نگاهم میکرد انگار قتل کردم روبه روم ایستاد با صدایی که سعی داشت کنترلش کنه گفت :-این مرتیکه چی میگفت پریا؟؟ ما در جریان چی هستیم که خودمون خبر نداریم؟؟

لال شده بودم دورغ چرا از قیافه مهرداد ترسیده بودم سرمو زیر انداختم مشغول بازی با انگشتم شدم

با توام میگم این چی میگفت؟؟-

این دروغ میگفت دلش میخواست منو خراب کنه جلوی شما

پس تو چرا گفתי ما در جریانیم؟؟-

واسه اینکه حالشو بگیرم بعدم پا تندی کردم رفتم توی اتاق در قفل کردم از دست این آدماه اخه فضول تو چیکار داری من با کی ناهار خوردم خیلی کم مهرباد بهم گیر میداد الان تحریم دو برابر میشهبعد از اونروز دیدار های منو سپهر کمتر شده بود نمیشد مهرباد همیشه دنبالم بود کمتر آزاد بودم ولی عشق منو سپهر ذره ایی ازش کم نشده بود امشب قراره شاهین بیاد خواستگاری تا من جواب آخرمو بدم اصلا راضی نبودم ولی اصرار های بابا باعث شد قبول کنم رفتم سراغ کمد لباسم یک تونیک بلند مشکی با شلوار سیفد شال سیاه سفید پوشیدم اصلا دلم نمیخواست رنگ شاد بپوشم یا آرایش کنم به خودم توی آینه نگاه کردم حتی بدون آرایش لباس تیره بازم جذاب به نظر میرسم تصمیم گرفتم برم پایین پیش ماما بتول خانوم پله ها را طی کردم رفتم آشپز خونه ماما داشت به بتول خانوم توضیح میداد چیکار کنه از قیافه اش معلوم بود عصبیه مامانم مثل من موافق نیست رفتم جلو تر تقریبا داد زدم به به به سلام به خانوم های زحمت کش

پریا این چه کاریه ترسیدم-

راست میگه مادر منم ترسیدم-

خیلی خوب بابا ببخشید ولی جواب سلام واجبه ها!!!!

زبون باز عليك سلام بيا بشين اينجا باهات كار دارم-

چشم مامان خوشگلم

پريا-

جانم

امشب هر جور شده جواب رد به شاهين ميدى هر دليلى دوست دارى بيار ولى اصلا -

جلوش كم نيار

خنده بلندى كردم مامان خانوم دخترت يك پا اينكارست نترس چنان نه ايبى بهش

بگم كه تا عمر داره يادش نره

باشه پس برو تو سالن جوابتو به باباتم بگو نميخوام بعد مراسم حرفى بمونه-

رفتم توى سالن پيش بابا نشستم باباجون

جانم-

میخواستم نظرمو راجب شاهین بگم

بگو دخترم-

بابا من شاهین دوست ندارم امشبم میخوام جواب نه قطعی بهش بدم گفتم در

جریان باشید

ولی چرا پریا؟؟-

چون ازش بدم میاد بابا دیگه اصرار نکنید

خیلی خوب باشه هر چی نظر خودته همونو بگو-

خیلی ممنونی گفتم پاشدم یک سریم به مهرداد بزنم رفتم نزدیک در نزده وارد شدم

تازه از حموم امد داشت پیراهن تنش میکرد شروع کردم بلند بلند خندیدن... برگشت

...طرفم

دختر چشم هاتو درویش کن به چی میخندی؟؟-

به اینکه چقدر کیف داره بدون در زدن بری اتاق کسی

اره خیلی منم از این به بعد به کارم ادامه میدم عروس خانوم-

مهرداد یک کتک مفسل میخوریا

اگه تونستی حتما-

...خواستم دنبالش بدوام که صدای آیفون باعث شد بایستم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 12:46]

Part:13

پریا فکر کنم شاهزاده خوشبختیت امد-

مهر داد د د د د د د د د د د د د

چیه کر شدم برو در باز کن ادم بیرون بابا در باز کرده بود رفتم پیش مامان بابا -
بهشون خوش آمد گفتم همه نشستن نگاه های شاهین اعصابمو خورد کرده بود
خواستم پاشم که باباگفت - پریا بابا میخوای با شاهین حرف بزنی؟؟

(یکم فکر کردم اره باید باهاش حرف بزنم باید بگم جوابم همیشه بهش نه)

بله بابا جون

پس دخترم با شاهین برو اتاق-

چشم راه افتادم رفتم سمت اتاق شاهین دنبال میامد رفتم توی اتاق شاهینم آمد در بست بی مقدمه شروع کردم بین آقای شاهین ایزدی من از تو بدم میاد نه حاضرم باهات ازدواج کنم نه ریختت تحمل کنم پس از همون راهی که آمدی برگرد...شروع کرد خندیدن

ا برگردم مگه من آمدم که برگردم نه پریا خانوم یا امشب با بله از این اتاق میرم - بیرون یا زندگیتو جهنم میکنم

هه هیچ غلطی نمیتونی بکنی آمد طرفم مچ دستمو گرفت پیچ داد درد داشت ولی - اشک نریختم

تو چی گفתי خوب گوش هاتو باز کن پریا این آخرین فرصت بود دیگه تمایلی به - ازدواج باهات ندارم بنظرم زندگیتو جهنم کنم بیشتر لذت میبرم دستمو ول کرد برو بیرون از اتاق من -باشه میرم فقط فکر عواقب کارتم باش از اتاق رفت بیرون ای بمیری مرده ام از دست درد اخه خدا چی میشد یک ذره از زور این مردا تو ما زنا بود چرا ما اینقدر ضعیفم؟؟ سر وضعم درست کردم رفتم پایین جوابمو

اعلام کردم مراسم اون شب تموم شد من نمیدونستم آغاز بدبختی من قراره شروع

...بشه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 12:47]

Part:14

دو هفته از مراسم خواستگاری گذشت شاهین ندیدم دیگه نمیامد کسی که هر روز
توی خونه ما داد بیداد راه مینداخت الان اصلا نبود یا بهتر بگم نمیامد این ماجرا شدید
آشفته ام کرده بود یکم نگران بودم تنها کسی که این روزا آرومم میکرد سپهر بود
اواسط تابستان بود من همچنان کلاس کنکور میرفتم سرم به درس بند بود ولی امان
از این ذهن آشفته ام چند وقتی به بابا دیر میاد خونه میگه کارم زیاده مهرداد کمتر بهم
گیر میده پا به پای بابا توی کارخونه مشغوله با تقه ایی که به در خورد سرمو بلند
کردم مامان بود از چهره اش معلوم بود باز نگرانه...چیشده مامان خوشگلم؟؟

پریا پدرت مهرداد هنوز نیامدن ساعت یازده شبه-

مادر من مگه دفعه اوله میان یکم دیگه نگران نباش

ولی نه گوشتی جواب میدن نه دفتر کار خونه-

خیلی خوب اگه تا نیم ساعت دیگه نیامدن میریم کار خونه خوبه؟؟

اره پس من برم بینم بتول خانوم کار نداره-

مامان رفت یک آشفتگی به ذهن من اضافه کرد باز خودمو سر گرم درس کردم که

-صدای مامان امد مهدی چرا گوشتیتو جواب نمیدی؟؟ نصف عمرم کردین اخه

بخشید خانوم سرم شلوغ بود نشنیدم بینم پریا خونست؟؟-

اره بالاست تو اتاق-

صداش بزن خودتم بیا بشین کارتون دارم-

با صدا های مامان ادمم پایین همه نشستیم بابا شروع کرد حرف زدن

میخوام امشب دلیل این همه پر کاریو بگم-

مهرداد-بابا حل میشه نگرانسون نکن-

نه مهرداد بذار بگم-

چيشده مهدي بگين خوب-

صبر داشته باش خانوم الان ميگم بار ها فروش نميره كار خونه روبه برشكستگيه -

تمام اونايي كه بهشون بدهكاريم دنياي پولشونن فقط فردا تو پريا بيان بريم سند

خونه را بزنم بنامتون تا از تصرف نشه

چي داري ميگي يعني چي فروش نميره؟؟-

بابا توضيح بده من نميفهمم حركات يعني چي؟؟

گوش كنيد يك بار بيشتر نميگم من برشكست شدم بايد ماشين تمام پول هاي -

بانكي بديم واسه بدهكاري ها من برم اتاقم شب بخير

نميفهميدم بابا چي ميگفت دنبالش رفتم در زدم رفتم توي اتاق

♥♥♥♥تاوان يك نگاه♥♥♥♥, [11.04.18 12:51]

Part:15

بابا یعنی باید همه را بفروشیم چرا جنس ها فروش نرفته؟؟

نمیدونم دخترم تموم اونایی که خریدار بودن قراردادشون فسق کردن مجبوریم -
بدهکاریا را صاف کنیم

ولی بابا

دخترم الان اصلا حوصله ندارم بعد حرف میزنیم -

امدم بیرون رفتم تو اتاقم اصلا حوصله نداشتم بابام داشت آب میشد از غصه خدااا
چرا من طاقت کمر شکستگی بابامو ندارم صدای موزیکو زیاد کردم نشستم واقعا دلم
یک موزیک غمگین میخواست با پلی شدنش اشک های منم جاری شد

متن آهنگ دلم گرفته از حسین آزاد

دلم گرفته ای خدا خستم از این حال و هوا

با خستگی های دلم کسی نمیشه آشنا

دنیا دلم خیلی پره از این زمونه دلخوره

بغضی که تو دل منه منتظر تلنگره

خودم رو تکرار میکنم با پرسه های هر شبم

تو این هوای بی کسی سکوت حرفه رو لبم

همیشه از تو پر میشد این کاغذای خط خطی

خدا تو یه چیزی بگو چرا همیشه ساکتی

حالا که دنیا با دلت تنگم نمیسازه

منو خدایا ببر از اینجا به جای تازه

دلم گرفته ای خدا خستم از این حال و هوا

با خستگی های دلم کسی نمیشه آشنا

دنیا دلم خیلی پره از این زمونه دلخوره

بغضی که تو دل منه منتظر تلنگره

تلفنم زنگ خورد نگار بود صدامو صاف کردم الو جانم نگار

نگار درد نگار کوفت کجایی نمیای سراغ من-

نگار یک لحظه خفههههههه

خفه نمیشم پیام بزنم داغونت کنم-

نگار حاله بده زدم زیر گریه

پری پریا چیشده؟؟-

همه چیز برایش گفتم نگار گوش کرد یکم حرف زدیم قطع کردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 17:29]

Part:16

صبح از خواب پا شدم ولی میلی به بیرون رفتن نداشتم دلم نمی خواست برم محضر
اصلا چرا باید اینطوری بشه من باید بفهمم چرا؟؟؟؟؟

پریا-

پریا

چیه مهرداد اول صبح داد میزنی؟؟

حاضر شو بریم محضر بعدم باید بریم نمایشگاه آقا توسلی واسه ماشینا-

خیلی خوب باشه الان حاضر میشم لباس هامو پوشیدم حوصله آرایش نداشتم ادمم
پایین همه بودن ولی نه مثل همیشه شاد خندان همه ناراحت افسرده یک سلام صبح
بخیر آروم گفتم رفتم سمت آشپز خونه همه جواب دادن با صدای ماما به خودم
...ادمم

پریا ماما بیا صبحونه بخور-

میل ندارم ماما بابا من حاضرم بریم اینم سند مدارک ماشینه من

...ببخشید دخترم میدونی که اگه مجبور نبودم-

بابا جونم اشکال نداره بعد بهترشو میخریم

قربون دختر با شعورم برم خوب اگه همگی حاضرین بریم-

همه آماده شدیم راهدافتادیم هر کدام با ماشین خودمون چقدر سخت بود دل کندن از

ماشینم ولی بخاطر بابا جونمم میدادم رسیدیم محضر سند ها تنظیم شد رفتیم پیش

آقای توسلی ماشین منو مامان مهرداد گذاشتیم تا بفروشیم اعصابم داغون بود حوصله

درس خونه را نداشتیم با یک بهانه که میخوام قدم بزنم رفتم اونقدر رفتم که سر از

دفتر سپهر در آوردم کسی که آرومم میکرد کسی که همیشه مثل یک حامی پشتم بود

الانم باید میامدم اینجا تا حالم خوب بشه تا بر شکستگی بابا را نبینم آسانسور زدم

رفتم بالا مثل همیشه رفتم توی دفتر منشی در حال تلفن حرف زدن بود هنوزم که

هنوزه از من خوشش نمیاد ولی از ترس اینکه اخراج نشه بهم احترام میذاره بدون

اینکه حرفی بهش بزنم رفتم سمت اتاق سپهر تقه ایی به در زدم که خانوم یاسری با

....عجله امد سمتم

چیکار میکنی خانوم ایزدی چرا بدون اجازه من رفتید سمت اتاق اقای پناهی؟؟-

برو کنار کاری به تو نداره

اتفاقا کار داره هر چی ساکت مونوم رفتار هاتون تحمل کردم بسه بفرمائید بنشینید -

...تا خبر بدم بعد

...با سر صدای ما سپهر از اتاق آمد بیرون

♥♥♥♥, [11.04.18 17:30] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:17

اینجا چه خبره؟؟-

پریا چیشده عزیزم؟؟-

سپهر میخوام باهات حرف بزنم این منشیت نمیداره

نه اقا من نگفتم نمیدارم گفتم اول بیاین من اجازه بگیرم بعد برین داخل-

حرف نباشه خانوم یاسری بفرمائید اخراجید-

ولی آقای پناهی-

گفتم اخراجی خانوم پریا اینجا همه کارس لازم نیست موقع ورود اجازه بگیره-

باشه آقای مهندس من معذرت میخوام من به این کار احتیاج دارم-

دلم واسش سوخت سپهر بزار بمونه گناه داره

ولی پریا اون تو را اذیت کرده-

اشکال نداره داشت وظیفه اشو انجام میداد

خیلی خوب میتونی بری سر کارت ولی اول از خانوم ایزدی معذرت میخوای بعدم دیگه

تکرار نشه

چشم ببخشید خانوم رفت سمت میزش-

با سپهر رفتیم توی اتاقش از حال بدم سپهر متوجه شد کنارم نشست با صدای گرمی

حرف زد

پریا خانوم من از چی ناراحته؟؟بخاطر اینکه منکه خواستم اخراجش کنم خودت گفتی -

نه...

نه سپهر کاری به اون نداره یک اتفاق بد افتاده

چیشده داری نگرانم میکنی؟؟-

سپهر بابام بر شکست شده خیلی وضعش داغونه حتی ماشین منو مامان مهرداد
فروختیم میگه اگه چاره ایی واسش نمونه کار خونه راهم میفروشه

چی داری میگی اخه چرا یک دفعه همچین اتفاقی باید بیوفته؟؟-

نمیدونم بابام میگه جنس ها فروش نرفته تمامد قرارداد ها فسق شده

خیلی ناراحت شدم پریا اگه کاری از دست من برمیاد بگو حتما انجام میدم-

اخره تو چیکار میتونی بکنی سپهر؟؟

...نمیدونم هر کاری تو بگی-

فقط پیگیری کن چرا فسق کردن همین خیلی برام ارزش داره

چشم حتما الانم ناراحت نباش پاشو میخوام ببرمت یک جای خوب-

کجا؟؟؟

تو پاشو بریم -

خیلی خوب بریم من حاضرم با سپهر رفتیم سوار ماشینش شدیم صدای موزیک بلند کرد تو خیابون با سرعت بالا ویراژ میداد خیلی خوب بود یک احساس خوبی بود کنار این ادم بودن اونقدر رفتیم گشت زدیم خرید کردیم غذا خوردیم شب شده بود من ساعت از دستم رفته بود دوست نداشتم ساعت ها بره چی میشد ساعت همین جا توقف میکرد؟؟ ماشین یک جا نگه داشت یک جایی که همه تهران زیر پام بود منظره اش فوق العاده بود اینجا کجا بود چقدر آرامش بخش بود...سپهر اینجا کجاست؟؟

اینجا جایی که من خیلی دوستش دارم یک جای آرامش بخش خلوت -

اره واقعا جای خوبیه چقدر آرامش میده

پریا امشب ازت میخوام یک قولی بهم بدی -

اگه یک روز یک اتفاق بد افتاد منو باور داشته باش این قول بهم میدی؟-

منظورت چیه سپهر؟؟چه اتفاق بدی؟؟

گفتم اگه ای بابا ترس از دادنتو دارم دیگه تازه میخوام به محض اینکه مشکلاتتون -

حل شد پیام خواستگاری

خواستگاری؟؟؟؟

اره دیگه خواستگاری میگه تو منو دوست نداری؟؟-

ساکت بودم نمیتونستم حرف بزن شرم دخترونه ام این اجازه را بهم نمیدادبا صدای

...گوشییم به خودم امدم مامانم. بود تماس وصل کردم

♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [11.04.18 17:31]

Part:18

جانم مامان

ببخشید الان میام

خدا حافظ

سپهر بریم خونه

تو که جواب منو ندادی؟؟-

جواب چیو؟

قول میدی یا نه؟؟-

قول میدم

تازه نگفتی دوستم داری یا نه؟؟-

بریم دیر شده

سرمو زیر انداختم دوستش داشتم زیاد ولی تا حالا بهش نگفته بودم بهترین جوابی که به ذهنم میرسید گفتم شب خواستگاری بهت میگم رفتم سمت ماشین سوار شدم سپهرم سوار شد راه افتاد رسیدیم خونه یک کوچه اونطرف پیاده شدم دوست نداشتم قبل خواستگاری کسی از رابطه منو سپهر بو بیره کلید انداختم رفتم داخل همه نشسته بودن روی کاناپه تلوزیون میدین سلام کردم خواستم برم اتاقم که بابام صدام زد

پریا-

جانم بابا

بیا چند لحظه دخترم بعد برو-

چشم امدم کنار بابا نشستم چهره ام نگران شد نکنه باز چیزی شده؟؟

پریا اون ویلای شمال بود بنام تو مهرداد زده بودم باید بریم بفروشیم تو راضی -

هستی دخترم؟؟

این چه حرفیه بابا و معلومه که راضیم مال خودتونه من صاحبش نیستم

قربونت برم بابایی من واست جبران میکنم-

این حرفا چیه بابا فقط من نیام یک وکالت نامه میدم به مهرداد تا از طرف من بتونه
امضا کنه

باشه دخترم برو لباس عوض کن برو آشپز خونه شام بخور-

من غذا خوردم بابایی برم بخوابم شب همگی بخیر همه بهم شب بخیر گفتن رفتم
بالا لباس عوض کردم دفتر خاطراتم باز کردم نوشتم از اول تا آخر همیشه اتفاق های
خوب بد زندگیمو مینوشتم مشغول نوشتن بودم که مهرداد امد تو

بیداری؟؟-

اره بیا بشین

پریا میدونم حالت خوب نیست ولی باید باهات حرف بزنم-

گوش میدم چیزی شده؟؟

اره یک اتفاق بد افتاده-

مهرداد داری نگرانم میکنی چیشده؟؟

راستش شاهین مایله کارخونه را بخره باباهم راضی نمیشه بفروشه میگه یادگار آقا -

جونه

یعنی اون عوضی میخواددد

اره بابا گفت بهت نگم ولی من لازم دونستم بدونی من برم بخوابم راستی صبح -

حاضر باش تا بریم محضر

باشه شب بخیر با رفتن مهرداد عصبانیتم چند برابر شد پس تموم اینا کار اون عوضیه

گوشتیمو برداشتم شماره اش گرفتم چند تا بوق خورد تا بالاخره صدای نحسش توی

...گوشتم پیچید

بله-

...خیلی کثافتی چیطور تونستی با عموی خودت

صبر کن دختر عمو پیاده شو با هم بریم چیه کارت به من گیر افتاد؟؟-

حالم ازت بهم میخوره چرا فقط بگو چرا با بابام اینکار کردی؟؟

من کاری نکردم فقط یک پیشنهاد دادم عمو میتونه قبول نکنه-

معلومه که قبول نمیکنه برو به درک گوشیه قطع کردم چقدر ادم میتونه پست باشه
بابای من حکم پدر واسش داشت بعد اون عوضی گوشیمو برداشتم شماره سپهر
...گرفتم به اولین بوق جواب داد

خانومی امری دارن

سلام سپهر خوبی؟؟-

سپهر فهمیدم کار کیه تمام بدبختی بابام

کی؟؟-

شاهین کار خودشه مطمئنم

از کجا اینقدر اطمینان داری؟؟-

میخواه کار خونه را بخره از اولم هدفش این بوده

خیلی خوب اروم باش فردا بیا اینجا حرف بزنیم نگران نباش من پشتتم-

ازت ممنونم سپهر فعلا شب بخیر گوشی قطع کردم اروم چشم هام روی هم رفت به
....خواب رفتم

♥♥♥, [11.04.18 17:32] ♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥

Paert:19

با صدا های مهرداد چشم هامو باز کردم

سلام صبح بخیر پاشو دیره-

سلام صبح توام بخیر خیلی خوب برو بیرون حاضر بشم بریم با رفتن مهرداد رفتم

دستشویی صورتمو شوستم یکم سرحال شدم لباس پوشیدم آرایشم اصلا ادم

بیرون مهرداد لباس پوشیده بود آماده بود با رفتن من از جاش بلند شد

بریم پریا؟؟-

با این حرف مهرداد بتول خانوم از آشپز خونه امد بیرون

کجا برین این دختره هنوز چیزی نخورده ضعف میکنه-

نه بتول خانوم میل ندارم باید بریم ما رفتیم خداحافظ با یک دربست رفتیم محضر یک وکالت نامه محضری دادم به مهرداد تا بتونه ویلا را بفروشه مهرداد مستقیم رفت دفتر بابا حالا من بودم توی خیابون آواره ماشینم که نداشتم تصمیم گرفتم برم دفتر اون شیطان تاکسی گرفتم آدرس دادم با رسیدن به مقصد پیاده شدم با حرص رفتم بالا زنگ دفتر زدم در به روم باز شد رفتم داخل منشییش با حالت سوالی نگاهم کرد کاری داری عزیزم؟؟-

بله میخوام آقای ایزدی بینم فامیلمم ایزدیه

چند لحظه .الو آقای ایزدی یک خانومی امدن شما را ببینن .خانوم ایزدی بله چشم-

تلفن قطع کرد نگاهم کرد بفرمائید داخل خانوم رفتم داخل به صندلیش تکیه داده بود خودشو سر گرم کار کرده حالا یعنی سرش شلوغه منو ندیده از قصد در محکم کوبیدم بهم با صدای در سرشو بلند کرد با چشم های عصبانی داد زد

چته مگه با در دعوا داری؟؟ کار تو بگو برو کلی کار دارم-

با در نه ولی با توچرا توی پست خجالت نمیکشی شرم نمیکنی بجای اینکه به عمو
...کمک کنی میخوای

اره کمک من فقط همینه یا میخرم یا کاری ندارم چه بلایی سرش میاد-

بی ذات تر از تو ندیدم پس خوب گوش کن ما از زیر سنگم شده پولو جور میکنیم کار
خونه را به یکی مثل تو نمیفروشیم بعدم از اتاق ادمم بیرون باز در محکم زدم بهم
منشیش از تعجب نگاهم میکرد بی حوصله بودم دلم میخواست سر یکی خالی کنم
محکم داد زدم تو دیگه چته آدم ندیدی توام مثل اون رئیسست بیشعوری بعدم زدم
بیرون حالم خوب نبود کلافه بودم نمیدونستم باید چیکار کنم اخه من چیطوری بابامو
نجات بدم خودم دیشب عرق شرمنده گی روی پیشونیش دیدم تاکسی گرفتم رفتم
خونه الان هاست بابا بیاد خونه واسه رفتن حاضر بشن رسیدم خونه پیاده شدم به
محض رسیدن من بابا مهرداد امدن باهم رفتیم داخل مامان توی اتاقش بود بخاطر
مریضی قلبیش حالش خوب نبود رفتیم تو اتاق مامان خواب بود با ورود ما بیدار شد
...نشست

همین الان آمدیم ماما بخواب استراحت کن بابا اینا میخوان برن آمدن خداحافظی
برین به سلامت مواظب خودتون باشین من حالم خوب نیست نمیتونم پیام بیرون -

ولی وقتی رسیدین زنگ بزنین

چشم خانوم شما استراحت کن -

از اتاق آمدیم بیرون بابا اسناد مدارک برداشت با یک دست لباس آمدن پایین
مهردادم حاضر بود رفتن توی پارکینگ یک احساسی بهم میگفت بغلشون کنم شاید
از استرس بود شاید از فکر زیاد فقط دلم میخواست تو بغل کسایی برم که حکم
امنیت برام دارن اول بابا را در آغوش گرفتم گونه اشو بوسیدم
مواظب مادرت باش دخترم قلبش مریضه خودتم مواظب باش باشه بابایی ما فردا بر -
میگردیم

چشم بابا نگران نباش شما فکر ویلا باش مهرداد بغل کردم داداشی دوست داشتنی
من هر چند بهم گیر میداد ولی واسم تکیه گاه بود داداشی مواظب خودتون باشین از
بغلش امدم بیرون

مخلص ابجی خانوم چشم مگه میشه من سالم نیام من نباشم کی بی اجازه بیاد اتاق -

تو

خنده ایی کردم الانم دست از شوخی برنمیداشت بابا اینا رفتن منم رفتم پیش مامان

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 17:34]

#part:20

یکم پیش مامان موندم رفتم توی اتاقم یک دوش آب سرد آرومم میکرد توی این
گرما بهترین کار همین بود از حموم امدم بیرون لباس پوشیدم تمام زندگیم این چند
وقت همین بود از فکر درس کنکور امده بودم بیرون مشغول خشک کردن مو هام
بودم که گوشیم زنگ خورد نگار بود یا خدا الان باز شروع میکنه تماس وصل کردم
...آماده شدم حرف بشنوم

پریا هو پریا مرده ایی؟؟-

علیک سلام دوست بیشعور من تو واقعا خجالت نمیکشی؟؟-

چیشده مگه؟؟

هیچی من دلم گرفته تو زنگ نزدی بریم بیرون-

نگار حالت خوبه من الان شرایط بیرون رفتن دارم حالمو ببین

ا توام سخت میگیری خب مگه شما این حل میشه پاشو حاضر شد ده دقیقه دیگه -

میام اونجا بریم یک جای خوب

نگار من

خفه گفتم آماده باش گوشو قطع کرد-

عجب آدمیه ها سریع یک مانتو شلوار با شال پوشیدم منتظر شدم خانوم تشریف بیا
رفتم اتاق مامان پریشون بود توی اتاق گوشیش دستش بود رفتم سمتش چشده
مامان بازم که کلافه ایی؟
نه عزیزم چیزی نیست جایی میری؟؟-

نگار میگه بریم بیرون یکم من نمیخواستم برم ولی اصرار کرد،
برو عزیزم زود برگرد-

چشم من رفتم خدا حافظ از اتاق آمدم بیرون گوشیم زنگ خورد خودش بود، حتما
آمده رفتم پایین ا این ماشین کیه یک پراید سفید که صفرم نبود رفتم سوار شدم نگار
این ماشین کیه؟؟

این ماشین مامانه چند روزه خریده امروز من اوردم بریم گشت بزنیم-

مبارک باشه پس این دفعه تو باید شیرینی بدی
خیلی خوب میدم منکه خسیس نیستم-

حالا نکنه من این وسط خسیسم

اره دیگه خسیسی-

نگااااا

مرض پیاده شو رسیدیم-

رفتیم پایین یک پارک عالی خوشگل بود چند ساعتی با نگار خوش گذروندیم ادم

...خونه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 17:35]

#part:21

کلید انداختم در باز کردم ادم تو چرا هیچکس نبود؟؟ پس ماما بتول خانوم کجا

رفتن؟؟

رفتم توی اتاق ماما اینجا که کسی نیست تمام خونه را گشتم ولی کسی نبود

گوشیمو آوردم بیرون از کیفم ای بابا این کی خاموش شده زدم به شارژ تا روشن شد

بیست تماس از دست رفته از بتول خانوم ولی چرا اینقدر زنگ زده نگران مامان شدم

دل به شور افتاد سریع شماره اشو گرفتم به اولین بوق جواب داد

الو بتول خانوم

الو پریا مادر کجایی؟ تو بدبخت شدیم اشک میریخت-

چیشده تو را خدا حرف بزن

پریا بیا بیمارستان مادرت حالش بده نمیدونم کی بهش تلفن کرد اینقدر حالش بد -

شد

خیلی خوب فقط بگو کدوم بیمارستان

نمیدونم منکه سواد ندارم بزار از این پرستاره بپرسم. خانوم اینجا اسمش -

چی؟؟ بیمارستان-----شنیدی پریا؟؟

اره دارم میام تلفن قطع کردم فقط میدویدم اه لعنتی ماشینم ندارم سریع یک تاکسی

گرفتم راه افتادم آقا تورا خدا عجله کن با هر دردسری بود خودمو رسوندم بیمارستان

رفتم سمت پذیرش خانوم بیمار مریم بزرگی کدوم بخشه؟؟ مراقت های ویژه طبقه

دوم با سرعت رفتم سمت اسانسور اه اینم که بالاست رفتم سمت پله ها با تمام توان
میرفتم بالا بالاخره خودمو رسوندم به طبقه بالا بتول خانوم از دور دیدم دویدم طرفش

نفسم بالا نیامد بریده بریده حرف زدم

ب بتول خ خانووم مامانم؟؟

بذار نفست بیاد بالا دخترم اونجاست تو اون اتاقه حالشم خوبه نترس-

چیشده چرا اینطوری شده؟؟

نمیدونم من وقتی رفتم دیدم گوشیش دستشه افتاده روی زمین گوشی برداشتم -

قطع کرده بود

گوشیش کجاست؟؟

اینه ها من گذاشتم تو کیفم-

سریع گرفتم تماس هاش چک کردم این اینکه شماره وای شاهینه چی گفته بهش

اینطوری حالش بد شده؟؟ با امدن دکتر دویدم طرفش آقای دکتر مامانم حالش

خوبه؟؟ مریم بزرگی

نترس دخترم فعلا خطر رفع شده ولی ممکنه با یک شوک دیگه نشه نجاتش داد -

دنبال یک قلب واسه پیوند باشین بعدم رفت

نه نه خدا این چی داشت میگفت باید از شاهین بیرسم چی بهش گفته از گوشی

...مامان شماره اش گرفتم چند تا بوق خورد تا جواب داد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 17:36]

#part:22

الو زن عمو-

زنمو به لطف تو الان روی تخت بیمارستانه

پریا تویی؟؟-

اره چی به مامانم گفתי اینطوری حالش بد شده هان؟؟

تو خبر نداری چیشده؟؟-

نه چیشده حرف بزن

راستش چیطوری بگم-

د حرف بزن چیشده شاهین؟؟

مهرداد عمو-

مهرداد بابام چی بگو تو را خدا حرف بزن

تصادف کردن حالشونم بده منم الان اینجام پیششون-

چی چی گفתי؟؟دیگه چیزی نفهمیدم از حال رفتم

راوی

بتول خانوم وقتی دید وضعیت پریا اینطوری شد دوید طرفش پرستار خبر کرد پریا
یک روز کامل اونجا بستری بود هر بار با آمپول آرام بخش آرومش میکردن مهرداد و
...بابای پریا به شدت تصادف کردند حالشون بده ادامه از زبان پریا

امروز برای چندمین بار چشم هامو باز کردم اگه باز سر صدا کنم میان آرام بخش بهم
تزریق میکنن پاشدم سرم از تو دستم کشید درد امد ولی نه مثل درد قلبم نه مثل درد
روحم که داشت ذره ذره وجودمو آب میکرد باید برم ببینم چه بلایی سر بابا اینا آمده از
اتاق ادمم بیرون که بتول خانوم دوید طرفم

پریا چرا پاشدی مادر برو بخواب چت شد اخه اون از مادرت این از تو حرف بزن -

...ببینم چیشد

بغض کرده بودم نمیتونستم حرف بزnm خواستم از کنارش رد بشم که اینبار با گریه

جلمو گرفت

من کم از مادرت نیستم برات مادری کردم حرف بزنی چیشد؟؟-

دیگه نتونستم تحمل کنم مثل بارون اشک میریختم با گریه حرف میزدم بتول خانوم

بدبخت شدم این از مامانم بابام مهردادام تصادف کردند حالشون بده بین چه بلایی

سرم داره میاد

اروم باش مادر چیزی نشده انشاءالله خوب میشن-

من باید برم مواظب مامانم باش من گوشی مامانم میبرم مال خودم خونه است

برو دخترم منو بی خبر نذار-

از بیمارستان امدم بیرون ولی کجا برم منکه نمیدونم کدوم بیمارستان بازم باید به

...شاهین زنگ بزnm جواب داد

پریا-

کدوم بیمارستانن

تو حالت خوبه-

کری گفتم کدوم بیمارستان

....خیلی خوب آروم باش بیا بیمارستان-

دارم میام گوشی قطع کردم حالا من کجا برم این بیمارستان خیلی دیره باید به سپهر

خبر بدم شماره اش از بر بودم اول جواب نداد ولی با دومین بار صدای گرمش توی

...گوشم پیچید

الو بفرمائید-

پریا عزیزم چیشده چرا گریه میکنی؟؟-

سپهر پاشو بیا بیا که من بدبخت شدم

پریا چیشده کجا بیام حرف بزن-

بیا بیمارستان من اونجام بیا زود گوشی قطع کردم مثل دیونه ها زمین متر میکردم
حالم بد بود اینقدر اشک ریخته بودم که چشم هام پف کرده بود خدایا مواظب خانواده
ام باش خدایا ازم نگیر من بی اونا میمیرم با دیدن ماشین سپهر دویدم طرفش
خودمو پرت کردم تو ماشین فقط میخواستم به اون بیمارستان برسم سپهر برو برو
کجا برم پریا داری نگرانم میکنی چیشده اینجا چیکار میکنی؟؟-

راه بیوفت حرف میزنم با حرکت کردن ماشین منم شروع کردم از اول همه چیز گفتن
...سپهر به سرعت میرفت تا برسیم سه ساعت طول کشید تموم راه اشک میریختم
....دلم نمیخواست چیزیشون شده باشه توی دلم آشوب بود تا اینکه رسیدیم

♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [11.04.18 17:38]

#Part:23

سپهر اینجا بمون تا من پیام با عجله دویدم سمت بیمارستان رفتم سمت پذیرش

... خانوم خانوم

بله عزیزم-

بیمار هایی به اسم مهدی ایزدی ومهرداد ایزدی دارین؟؟

بله ولی-

ولی چی؟؟ با صدای شاهین دویدم طرفش شاهین کجان مهرداد بابام کجان؟

آروم باش بیا بریم بالا-

دنبالش راه افتاده بودم رفتیم بالا بابا مهرداد توی پخش مراقبت های ویژه تموم
 دست پا هاشون گچ بود صورت هاشون زخمی خداااا این چه وضعی؟؟ برگشتم سمت
 شاهین دیگه نه غرور برام مهم بود نه نفرت با دست هام میزدم تو سینه اش حرف
 بزن چیشده اشک میریختم دیگه نمیتونسم رو پای خودم بایستم ساکت بود نمیدونم
 چرا حرف نمیزد اینقدر زدم که خودم افتادم روی زمین تو را خدا حرف بزن د بگو
 چیشده نشست روی زمین آروم حرف زد

گوش کن پریا منم خبر نداشتم عمو مهرداد تصادف کردن تا اینکه امروز باهام -
 تماس گرفتن گفتن عمو مهرداد اول جاده چالوس بخاطر اینکه ترمز ماشین نگرفته
 خوردن به یک درخت بدجور زخمین اگه بخوام حقیقت بگم عمو مرگ مغزی شده
مهرداد توی کما دکترا میگن مهرداد شاید برگرده ولی عمو

چی داری میگی جیغ میزدم چی داری میگی بابای من خوبه اینقدر اشک ریختم جیغ
 کشیدم که از حال رفتم... با باز کردن چشم هام شاهین دیدم خدا چرا من چرا من باید
 این بلا سرم بیاد؟؟ پاشدم مثل دیوانه ها سرم کشیدم به حرف های شاهین اهمیت
 ...ندادم رفتم سمت در خروج باید به سپهر بگم بره با صدایی که شنیدم برگشتم

پریا-

سپهر بود رفتم سمتش حال روز ام داغون بود الان حس بدبخت ترین ادم دنیا را

داشتم

پریا خوبی چرا از تخت پاشدی من وقتی امدی تو دنبالت ادمم همه چیز فهمیدم من -

واقعا متاسفم

سپهر من امشب اینجا میمونم تو برو رفتم سمت شیشه ایی که بابا مهرداد اونجا بودن

ایستاده بودم زل زده بودم بهشون شاهد حرف مهرداد شاهین شدم اما نمیشنیدم

تنها فکر الان خانواده ام بودن خانواده ایی که همشون جلوی چشم هام دارن از دست

میرن یک ساعتی گذشت سپهر رفته بود دکتر از بخش امد بیرون رفتم سمتش دلم

میخواست شاهین دروغ گفته باشه دکتر حال بابام بردارم خوبه اونا اونجان؟؟

راستش خانوم قبلا به اون اقا گفتم به پدرتون امیدی نیست اون مرگ مغزی شده -

اگه زندهست بخاطر دستگاه ولی بردارتون دعا کنید به هوش بیاد بعدم رفت

باز اشک های من سرباز کردن خدا من طاقت ندارم من تحمل ندارم نمیدونم چند

..ساعت گذشته بود که صدای گوشی مامان امد بتول خانوم بود تماس وصل کردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 17:39]

#Part:24

الو

الو پریا خانوم-

چیشده بتول خانوم مامانم خوبه؟؟

خوبه دخترم فقط داره سراغ باباتو مهرداد میگیره چی بگم بهش اقا خوبن مهرداد -

خان چی؟؟

بهش بگو خوبن من اینجام بتول خانوم نمیذاره ذره ایی استرس بهش وارد بشه من

باید قطع کنم خداحافظ تلفن قطع کردم خدااا من جواب مامانمو چی بدم بگم بابام

مهرداد چیشن خدا بهم برگردن عزیز هامو زجه میزدم التماس می کردم شاهین آمد
کنارم روی زمین نشست دلم نمیخواست اینجا باشه شاید اگه به بابام کمک کرده بود
بابام مهرداد نمیرفتن شمال شاید اگه اون پیشنهاد نداده بود الان بابام اونجا روی
...تخت نبود با صدای از فکر امدم بیرون

پریا میخوام باهات حرف بزنم-

حرف بزنی چی بگی؟؟چی داری که بگی بین بابامو مهرداد بین اینا مقصرش
توییییییی توی لعنتی منکه میدونم فسق قرارداد هم کار تو الان آمدی حرف بزنی؟؟

گوش کن-

نمیخوام بشنوم گمشو برو بیرون تمام خانواده ام ازم گرفتی همشونو توی عوضی
بخاطر یک نه من خانواده ام ازم گرفتی برو بیروووووون

من تا حرف نزنم نمیرم پس خفه شو تا حرف بزنم. من ربطی به این مسائل ندارم -
ولی هنوز سر پیشنهادم هستم کارخونه بدهکار باید تسویه بشه پولش باید جور بشه
...من حاضرم

محکم زدم توی صورتش خیلی پستی شاهین عموت پسر عموت بین مرگ زندگین
بعد تو فکر فروش کارخونه ایی چقدر پستی برو بیرون تا جیغ نزدم دیگه نمیخوام
بینمت گمشوووو اینقدر این حرفو بلند زدم که صدای پرستار ها دکترا در امد شاهین
به زور بیرون کردن من موندم حال بدم باز فکر غصه من یک دختر تنها چیکار کنم
بابایی جون پریا پاشو پاشو بین پسر بردارت چقدر دوست داره باباجونم بین دختر
یکی یدونت تنها مونده حتی نمیتونم برم بغل مامان اشک بریزم نگاهم افتاد به
مهرداد داداشی الهی پریا فدات بشه چرا چشم هاتو باز نمیکنی بین اون کثافت چی
میگه مهرداد حداقل تو بیدار شو اینقدر اشک ریختم که روی صندلی خوابم برد با صدا
های یکی چشم هامو باز کردم

خانوم خانوم-

چیشده بابام داداشم خوبن؟؟

من نمیدونم ادمم بگم اینجا جای خواب نیستد بفرمائید برید خونه استراحت کنید-

نه نه خانوم نمیخواهم قول میدم من نمیتونم بابامو داداشم تنها بذار

از پا در میایا دیدم از وقتی امدی داری اشک میریزی پاشو دختر جون اینجا کاری از -
دست تو برنمیاد شماره ات بذار خبری شد تماس میگیرم

خانوم تو را خدا ولم کنید من جایی نمیرم کاری ندارم دیگه نمیخواهم فقط بذار بمونم

هر طور راحتی بعدم رفت-

نگاهی به ساعت موبایل کردم 3:30 نصف شب بود خسته بودم ضعف کرده بودم حتی
حس میکنم نمیتونم روی پا هام بایستم من دختر ناز نازی مهدی ایزدی الان باید با
این همه مشکل مواجه بشم از نشستن خسته شدم رفتم سمت دستشویی وضو گرفتم

باید دو رکت نماز بخونم فقط همین ارومم میکنه رفتم سمت نماز خونه چادر سرم

....کردم ایستادم به نماز

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 19:17]

Part:25

صبح شده بود زنمو شمیم آمدن حتی از دیدن اونا هم عصبانی میشدم به زور منو بردن
خونه تا استراحت کنم رسیدم خونه گوشیمو از شارژ کشیدم بیرون ده تماس از دست
رفته از سپهر بود بهش زنگ زدم با وصل شدن تماس صداش تو گوشم پیچید

سلام خانوم خانوما-

سلام سپهر خوبی؟؟

مگه میشه وقتی تو حالت بده من خوب باشم؟؟-

سپهر من خوب نیستم من داغونم به معنی واقعی مرده متحرک

پريا اين حرفا چيه عزيزم همه چي درست ميشه-

چي درست ميشه؟؟ ميدوني امروز دكتر چي ميگفت؟؟

چي ميگفت؟؟-

.....ميگفت اگه موافق باشيد اعضاي بدن بابارا زدم زير گريه

پريا عزيزم گريه نكن ميخواي بياي دنبالت بريم يك جايي حالت بهتر بشه؟؟-

نه خسته ام يك دوش بگيرم برم پيش ماما سپهر جواب مامانو چي بدم؟؟

بهش بگو خوبن مادرت الان شرايط حقيقت نداره-

خدا حافظ خانوم آینده ام غصه نخور-

تلفن قطع کردم رفتم دوش گرفتم غذا نخورده بودم دیگه حالم داشت بد میشد از
حموم امدم بیرون لباس پوشیدم رفتم سمت آشپز خونه یک لقمه نون پنیر گرفتم
خوردم امدم بیرون تاکسی گرفتم رفتم سمت بیمارستانی که مامان بود خدا دیگه
کشش ندارم مامانمو بهتر کن حداقل اون باشه من تنها چیطوری از پس مشکلات بر
بیام؟؟ رفتم بالا بتول خانوم نشسته بود تسبیه دستش بود ذکر میگفت. خدارا شکر که
بتول خانوم هست...رفتم جلو سلام بتول خانوم مامانم خوبه؟؟
سلام مادر چه رنگی کردی چرا اینقدر بی جونی؟؟-

خوبم بتول خانوم مامانم؟؟؟

خیلی بهتر مادر نگران نباش فردا مرخصه دکتر گفت اگه استرس بهش وارد نشه -

...فعلا خوبه ولی فکر یک قلب باشین

هوف بلندی کشیدم باشه بتول خانوم میخوام بینمش اجازه میدن؟؟

نمیدونم مادر به منم اگه اجازه دادن بخاطر حرف خودش بود-

خیلی خوب رفتم سمت ایستگاه پرستاری سلام خانوم میتونم مامانمو ببینم؟؟

مادرتون فامیلش چیه.؟-

بزرگی مریم بزرگی

شما چه نسبتی باهاشون دارید؟؟-

مادرم خانوم بذارید برم زود میام بیرون

خیلی خوب میتونید برید ولی پنج دقیقه بیشتر وقت ندارین-

رفتم سمت اتاق دستیگره را کشیدم پایین یک ترسی داشتم از روبه روشن شدن از اینکه
...چه جوابی بدم اشک تو چشم هامو پاک کردم رفتم داخل

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 19:18]

Part:26

مامان روی تخت خواب بود با نوازش دست هاش چشم هاشو باز کرد طاقت نیاوردم
اشک هام باز سرازیر شد

پریا چیشده مامانی چرا اشک میریزی خوبی؟؟-

خوبم مامانی نگرانت بودم خوبی خوشگل خانوم؟؟

قربون دخترم بشم من خوبم بینم بابات اینا چرا نمیان ملاقات حالشون خوبه که -

خودت گفתי

اهان اره خوبن نگران نباش چرا امدن خواب بودی رفتن

بیدارم میکردی مادر-

گفتم استراحت کنید

پریا چرا تو امروز اینجوری انگار زیر چشم هات گود افتاده چیشده بگو-

مامان خوبم چیزی نیست من برم یکم کار دارم فردا مرخص میشی البته دکتر گفته
اگه به خودت فشار عصبی نیاری پس مواظب خودش باش بوسه ایی روی لپش زدم
امدم بیرون داشتم دیونه میشدم از بیمارستان امدم بیرون گوشیم زنگ خورد نگار بود
...بدون معطلی جواب دادم

سلام دوست فضول من-

به توجه تو مگه سراغ منو میگیری؟؟-

نگار

هان-

نگار من بدبخت ترین آدم روی زمینم

پری خوبی باز زده به سرت-

نه زده بابام مرگ مغزی شده مهرداد تو کماست ماما منم که وضعیت قلبشو میدونی؟؟

پری-

زدم زیر گریه نگار چرا تمام این بلاها سر من بیاد نگار پاشو بیا پیشم نگار تنهام

خیلی تنهام حس میکنم کسی جز تو سپهر ندارم

الهی بمیرم برات پری چرا اینطوری شدی تو؟؟ کجا بیام؟؟-

بیا بیمارستانمن دارم میرم اونجا طبقه دوم دست چپ

باشه الان میام غصه نخوریا-

گوشی قطع کردم تا کسی گرفتم رفتم پشت اتاق بابا مهرباد بودم بازم اصرار های
دکتر و واسه رضایت بیشتر شده بود اخه خدا من چیطوری رضایت بدم بابام هنوز
زندست قلبش هنوز میزد نفس میکشید بعد من بیام رضایت بدم بابام بمیره نگار آمد
...یکم آروم شدم اونروز لعنتی بالاخره تموم شد

یک هفته گذشته بود مامانمو با هزار دروغ آروم میکردم ولی فایده نداشت یک لحظه
دست از سوال بر نمیداشت علائم حیاطی مهرباد داشت بهتر میشد ولی بابا... اصرار
های خانواده های پیوند اعضا داشتم کلافه میشدم ادمم توی حیاط بیمارستان گوشیم
زنگ خورد بتول خانوم بود

الو بله

پریا پریا به دادم برس این زنیکه نحس همه چیو به مادرت گفت مادرت حالش بده -

من دارم میبرمش بیمارستان بیا بیا

ترس از دست دادن مامان دیونه ام کرده بود سر راننده تاکسی جیغ میزدم تا تند بره
خدا از دختر چه انتظار هایی داری رسیدم مامان بردن احیا حالش بد بود به زور نفس
میکشید یک ساعت طول کشید تا دکتر امد بیرون دویدم طرفش دکتر مامانم مامانم
خوبه؟؟؟

خانوم مادر شما سریعاً قلب نیاز داره اگه تا فردا عمل نشه وضعیتش معلوم نیست-

افتادم روی زمین بابا مهرباد کم بودن مامانم بلند جیغ میزدم خدا را صدا میزدم
یعنی قلب بابا؟؟؟ O از بابا A خدا AAAAAAAAAAAAAA به فکر افتادم یک قلب گروه خونی مامان

وای نه من چیطور بابامو تو شرایط سختی بودم تو خیابان ها گشت میزدم فکر

....میکردم اخر تصمیم گرفتم برم پیش بابا مهرباد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 19:19]

Paet:27

رسیدم بیمارستان رفتم سراغشون مهرداد هنوز بیهوش بود ولی دکتر بهش امید داشتن رفتم سراغ دکترش دلم میخواست اینبار منطقی فکر کنم باید یک تصمیم... درست بگیرم رفتم سمتش با صدای من برگشت سمتم

آقای دکتر

جانم بفرمائید-

میخواستم راجب پدرم صحبت کنم

بله یفرمائید بریم دفتر من-

دنبالش رفتم پاهام کشش رفتن نداشت من پریا دختر دورونه بابام الان میخواستم
حکم مرگ بابامو امضا کنم اشک میریختم خدا بهم قدرت بده رسیدم به اتاق رفتیم
داخل دکتر روی صندلیش نشست منم روبه روش نشستیم بدون مقدمه حرف زدم
آقای دکتر میخوام رک بهم بگید وضعیت بابای من تغیر میکنه یا نه؟؟

بین دخترم قبلا گفتم پدر شما مرگ مغزی شده و تا الان تو دنیا هیچکس از مرگ -
مغزی زنده بیرون نیامده اگرم زدنست به کمک دستگاه که با محض قطع کردنش
...قلبم از کار میوفته

اشک هام باز جاری شد خدا بابام داره از دستم میره باز حرف زدم حاضرم برگ اهدا
عضو امضا کنم ولی قلب پدرم مال مادرمه مادرم توی بیمارستان اگه تا فردا عمل نشه
معلوم نیست چی بشه؟؟

باید چک کنیم همینطوری نمیشه-

شرط من اینه بعدم امدم بیرون کف راهرو نشستیم زار زدم از خوشبختی که به سادگی
به بدبختی تبدیل شد از خانواده چهار نفره شیرینمون که الان هر کدام توی یک

وضعیتیته دلم میخواست برم پیش بابا بغلش کنم بوسش کنم با اصرار اجازه دکتر رفتم
داخل دیگه توان نداشتم افتادم روی سینه اش زار زدم بابایی چرا میخوای بری بابایی
.....پریات هنوز خیلی بچه است

بابا یادته بهم میگفتی نازک نارنجی بابا؟؟بابا دختری از وقتی تو نیستی دیگه نازک
نارنجی نیست بابا به اندازه تمام سال های خوبمون این چند وقت دارم عذاب میکشم
بابا یادته مامانو سپردی به من؟؟بابا مامان قلب لازم داره بابایی مجبورم حق حق هام
امونمو بریده بود دیگه نفس نمیتونستم بکشم پرستار ها به زور آوردنم بیرون دیگه
جونی تو پاهام نبود قدم میزدم اشک میریختم تمام مردم بهم نگاه میکردن برام مهم
... نبود یک ماشین جلو پام ترمز کرد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 19:21]

Part:28

به بوق زدن هاش توجه نکردم از این مزاحم ها زیاد بود تند تر به راهم ادامه دادم با

... صدایش برگشتم سمتش

...پریا وایستا ببینم-

شاهین بود باز چی از جونم میخواست؟؟دیگه حوصله حرفاشو نداشتم تند تند راه
...میرفتم به صدا کردن هاش توجه نمیکردم که یک دفعه دستم از پشت کشیده شد

...چرا اینطوری میکنی یکساعته دارم صدات میزنم-

دستم وول کن چیه باز آمدی حال خرابمو خراب تر کنی؟

بیا بریم تو ماشین حرف بزنم باهات-

حرفی باهات ندارم برو شاهین دستمو کشیدم راه افتادم صدایش پشت سرم میخکوبم

کرد

من تمام چک های بابا تو خریدم -

برگشتم مقابلش ایستادم تو چه غلطی کردی؟؟

هه بجای تشکر کردنته.؟ا که من نبودم الان طلب کار ها پشت خونه تون چادر زده -

بودن

...اونا چادر بزنی بهتر تا تو چادر بزنی برو نمیخوام ببینمت

مجبورم نکن کاری که نمیخوام بکنم بیا سوار شو -

هر غلطی میخوای بکن من نمیام بعدم رفتم دیگه حوصله اینو نداشتم به راهم ادامه

دادم اینقدر راه رفته بودم که هوا تاریک شده بود خسته بودم روی نیمکت پارک

نشستم نگاهم به افرادی بود که از روبه روم رد میشدن بعضی ها با لبخند میرفتن

بعضی ها مثل من ناراحت اینقدر غرق فکر بودم که نفهمیدم یک نفر کنارم نشسته با

...صداش برگشتم سمتش

خانوم خوشگله بیا بریم برسونمت-

از جامدپریدم می‌دویدم خدا! دیگه شر اینا را از سرم کم کن تاکسی گرفتم رفتم
.... سمت خونه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 19:22]

Part:29

پیاده شدم رفتم داخل خونه سوت کورمون چقدر خوش بودیم الان فقط من باید حکم
مرگ پدرمو امضا کنم رفتم زیر دوش آب سرد چقدر گرمای بدنمو خنک میکرد از
درون داشتم آتیش می‌گرفتم ادم بیرون هنوز بدنم داغ بود ولی بدنم میلرزید لباس

پوشیدم طاقت اینکه اینجا بمونم نداشتم پامو از در گذاشتم بیرون که گوشیم زنگ

خورد...سپهر بود

الو سپهر

جان سپهر خوبی-

سپهر دارم میرم امضا کنم

چیو امضا کنی-

حکم مرگ بابامو

الان کجایی؟؟جایی نرو پیام دنبالت-

خونه ام

خوب بمون جایی نرو میام دنبالت زنگت زدم بیا بیرون-

باشه تلفن قطع کردم خیلی سردم بود وسط تابستون سرما داشتم میلرزیدم رفتم پتو گرفتم به خودم روی مبل خوابیدم دستمو گذاشتم روی پیشونیم از داغیش تعجب کردم منکه سردمه چرا اینقدر داغم بدون شک مریض شدم نیم ساعتی گذشت تا سپهر امد گوشیم زنگ خورد دوست نداشتم پتو بردارم باپتو رفتم بیرون سوار شدم از...دیدنم تعجب کرده بود

پریا چرا این شکلی شدی چرا پتو گرفتی به خودت؟؟-

سرده امه دارم میلرزم

دستش امد طرف صورتم مخالفتی نکردم حوصله نداشتم دستشو گذاشت روی -

...پیشونیم اونم مثل من تعجب کرد با حالت ترس گفت

دختر داری تو تب میسوزی این پتو بده من-

نه سردمه میخوام برم پیش بابام دفعه اخر بینمش

فردا میری الان باید بریم دکتر ماشین روشن کردم راه افتادم-

سپهر با سرعت زیادی میرفت اینقدر بی حال بودم که حال حرف زدن نداشتم رسیدیم به نزدیک ترین بیمارستان به زور رفتم پایین رفتیم چند دقیقه منتظر موندم تا رفتیم پیش دکتر تبمو گرفت دارو واسم نوشت امشب باید اونجا بمونم نمیخواستم بمونم من باید برم از اتاق آمدم بیرون سپهر پشت در ایستاده بود با نگرانی تو راهرو راه ... میرفت رفتم سمتش

پریا خوبی دکتر چی گفت؟؟-

خوبم نگران نباش دارو بهم داد

لازم به بستری نداری؟؟-

نه نه خوبم بریم دفترچه امو گرفت بازش کرد وای یادم رفت نامه بستری بردارم

پریا تو باید بستری بشی چرا دروغ میگی؟؟-

سپهر خواهش میکنم من باید برم پیش بابام

نه امشب اینجا میمونی التماس هام واسه بستری نشدن فایده نداشت بستری شدم-

....

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 19:23]

Part:30

صبح شده بود بدنم بی حال بودولی دیگه تب نداشتم سپهر دیشب بیمارستان مونده
 بود با رضایت خودم مرخص شدم. با سپهر رفتیم سمت بیمارستان مامان باید
 منتقلش کنم به بیمارستانی که بابا مهرباد بودن رفتیم درخواست امضا کردم ادمم
 پیش بتول خانوم بیچاره از خستگی روی صندلی خوابش برده بود رفتیم طرفش
 ... دستشو بوسیدم بیدار شد

پریا تویی مادر

اره بتول خانوم خوبی مامانم خوبه؟؟-

منکه شکر مادرتم دکترا حرف دیروز میزنن قلب مادرت بهوش آمده از بس شلوغ
 کرده پدر برادر تو صدا میکرده بهش آرام بخش میزنن

بتول خانوم قراره مامانم منتقل کنم بیمارستانی که بابا اونجاس

نه مادر نکن اینکار بیاد اونجا بدتر بی تاب میشه-

بتول خانوم بعد دلایش میفهمی دارن کار های انتقال انجام میدن با آمبولانس بیا من
 زودتر میرم خداحافظ از بیمارستان امدم بیرون سپهر منتظرم بود سوار ماشینش
 شدم راه افتادیم غم دنیا توی دلم بود توی این چند هفته داغون شده بودم حتی از
 سایه خودمم میترسیدم اشک ریختن دیگه واسم عادی بود. یک جور هایی مرد شده
 بودم سپهر ساکت بود میدونست حوصله ندارم تا رسیدم به بیمارستان رومو سمت
 سپهر کردم گفتم

سپهر برو شرکت مرسی تا اینجا بودی باهات تماس میگیرم

ولی پریا-

سپهر بمونی کاری از دستت بر نیاد پس برو به کار هات برس

خیلی خوب پس کاری داشتی تماس بگیر-

باشه حتما خواستم از ماشین پیاده بشم که با صدایش نشستم صورتمو برگردونم

سمتش

خانوم آینده ام مواظب خودت باش-

سری تکنون دادم ادم بیرون اشک هام باز سر باز کرد کاش من بجای همه فدا شده
بودم خسته شدم خدا من چیطور حکم مرگ پدرمو امضا کنم؟؟ رفتم داخل باز به شیشه
خیره شدم هنوز پشت گرمی های زندگیم روی تخت بیمارستان بودن با صدای یک
نفر برگشتم سمتش اشک هامو با دست هام پاک کردم

خانوم-

سلام آقای دکتر حالشون خوبه؟؟

بردارتون علائمش بهتر ولی هنوز بیهوش پدرتونم که گفتم کاری نمیشه واسش کرد-

هر بار این جمله را میشنیدم پاهام سست میشد نشستم روی زمین نمیخواستم ولی
چاره ای نداشتم با صدای ضعیفی گفتم مادرم داره منتقل میشه اینجا میخوام قلب
پدرم به مادرم پیوند بشه

اگه آزمایش ها بهم خورد حتما-

خیلی خوب من میرم پیش بابا میخوام باهاش حرف بزنم

خیلی خوب میگم بهت لباس بدن برو-

لباس پوشیدم رفتم پیش بابام دستشو تو دست گرفتم گذاشتم روی قلبم بابایی قول
 بده پریاتو ببخشی بابا چاره ای ندارم بابایی اشک میریختم به دستش بوسه میزدم
 چند دقیقه ایی گذشت تا باحال زار ادم بیرون مامان آورده بودن بستری کرده بودن
 مشغول آزمایش گرفتن ازش بودن

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 20:46]

تمام آزمایش ها مطابقت کرد هیچ چیزی جز امضای من کم نبود الان همون برگه ها
دستمه واسه امضا از دست دادن بابام واسم سخته اشک هام اجازه مرور برگه را بهم
....نمیداد با حرف های دکتر بدتر شدم

..... دخترم عجله کن مادرت حالش خوب نیست اگه بخوای معطل کنی -

دیگه طاقت از دست دادن مامانمو نداشتم با گریه برگه ها را امضا کردم افتادم روی
زمین بتول خانوم امد طرفم منو توی آغوش خودش جا داد با گریه باهاش حرف میزد
....بتول خانوم به مامانم چیییی بگم بگم بابامو کشتم بگم من حکم مرگ بابامو امضا
کردم

آروم بگیر مادر تو کار درست کردی پدرت دیگه برنمیگشت ولی میتونی سایه مادرت -
(داشته باشی)

راوی

عمل پیوند به خوبی انجام شد مریم خانوم حالش خیلی بهتر شد ولی از موضوع بی اطلاع بود مهرداد هنوز به هوش نیامده بود پریا از نظر روحی داغون بود شاهین بهش فشار میآورد سپهر تنها همدم این روزای پریا بود پریا از خدا بابت عشقی مثل سپهر...ممنون بود....یک ماه بعد

مریم خانوم متوجه ماجرا شده بود با پریا قهر بود هر روز پیش مهرداد بود ولی مهرداد همچنان بیهوش بود یا در اصل توی کما بود زندگی پریا خیلی تلخ شده بود بخاطر...چک هایی که دست شاهین بود شاید محبور بود کارخانه را به شاهین بفروشه

پریا

بازم مثل هر پنج شنبه میرفتم مزار بابا اونجا باهاش حرف میزدم از قهر کردن های
 مامان از حرف های شاهین از وضع مهرداد رسیدم نشستیم کنار مزار بابا از ته دلم آه
 کشیدم آه از نداشتنت بابایی دلم گرفته بابایی کاش منم میامدم پیشت دیگه خسته
 شدم کم آوردم دختر لوست آرزوی مرگ داره صدای پای یک نفر پشت سرم شنیدم
 ...اکتفا نکردم سنگ بابا را با گلاب شوستم با صداش حس نفرتم باز امد سراغم
 به به دختر عمو-

گمشو برو شاهین جای تو اینجا نیست

۱۱۱ آدم با طلبکارش اینطوری حرف نمیزنه وگرنه مجبوره بره زندان آب خنک نوش -
 جون کنه

اگه راه خلاصی من از دست تو این میرم اونجا واسم از اینجا خیلی بهتره چیه فکر
 کردی با زندان رفتن من میترسم نه. اتفاقا خوشحالم میشم حالا برو نمیخوام بینمت

گوش کن پریا من حوصله مزخرف هاتو ندارم تا فردا بهت وقت میدم یا کارخانه را -
میفروشی یابعدم رفت

برو به درک زودتر میرفتی یا چی مثلا زندانم میکنی خوب بکن ولی اگه من برم کی
مواظب مامان باشه بتول خانومم که رفته ده شون خونه فامیل هاش باید یک کاری
...بکنم از بابا خداحافظی کردم راه افتادم

♥♥♥, [11.04.18 20:48] تاوان یک نگاه♥♥♥

Part:32

تا کسی گرفتم رفتم دفتر سپهر باید یک کاری بکنم جلسه داشت نیم ساعتی منتظر
موندم تا تموم شد وقتی همه آمدن بیرون منم رفتم داخل از دیدنم جا خورد ولی زود
به خودش امد

سلام پریا خوبی عزیزم؟؟-

سلام سپهر ممنون میشه حرف بزنی؟؟؟

با کمال میل بفرمائید خانوم ولی اول بگو چی سفارش بدم؟؟-

سپهر الان وقت چیز خوردن نیست یک مشکل بزرگ دارم باید بهم کمک کنی

خیلی خوب حرف زن-

شاهین امروز تهدیدم کرد یا کارخانه را بهش بفروشم چک هایی که دستش داریم -

بگیرم یا باید برم زندان اخه کارخونه بعد بابا مال منو مهرداد شده مهرداد که ...منم

اینطوری چیکار کنم سپهر من برم زندان تکلیف مامانم چی میشه؟؟؟

آروم باش پریا با غصه خوردن تو کار درست نمیشه بین من یک فکری دارم اگه -

بشه عملیش کرد حداقل تا چند ماه میتونی این کار عقب بندازی

چیکار کنم بگو انجام میدم

بین برو اسناد مدراک بزن به نام مهرداد اونم که الان تو کماست پس کاری از -
دست شاهین برنمیاد و تا وقتی که مهرداد برگرده شاهین دستش به جایی بند نیست

وای اره عجب فکری کردی سپهر عاشقتم

چی یکبار دیگه بگو-

منکه چیزی نگفتم

چرا اخر جملت یک چیزی گفتم دوباره بگو-

۱ اذیت نکن چیزی نگفتم من میخوام برم کار دارم

عجب آدمی هستیا مقصر منم که بهت راهکار دادم نباید میگفتم تا بگی چی گفتی -

خنده بلندی کردم اخ اخ چقدر تو مظلومی بعدم از در امدم بیرون چقدر کنار این ادم
آروم بودم به من انرژی میداد کنارش درد هامو یادم میرفت رفتم تمام اسناد از خونه
برداشتم رفتم سمت محضر تمام کارخونه را زدم به بنام مهرداد اینطوری شاهین
.... نمیتونست کاری کنه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 20:50]

Part:33

پریا .پریا یالا بیا بیرون جناب سروان اینجا خونه شونه-

خیلی خوب اگه نیامدن با حکم. بر میگردیم-

با صدا های شاهین لبخند خبیثی زدم هه بچرخ تا بچرخیم اقا شاهین یک شال
انداختم روی سرم لباسمو مرتب کردم رفتم دم در شاهین با دیدنم لبخند پیروز مندانه
:ایی زد روبه اون پلیس گفت

جناب سروان خودشه همین که پولمو بالا کشیده این دختره است_

نگاهی به شاهین کردم روبه جناب سروان با اعتماد به نفس کامل گفتم ببخشید من
متوجه نمیشم ایشون چی میگن من چه پولی گرفتم مگه؟؟

این اقا از حساب کارخونه ایی که مال شماس چک دارن فعلا تنها کسی که از وارث -
ها هستند شماین پس باید جوابگو باشید بهتر بریم کلانتری اونجا معلوم میشه

نگار شاهین امروز سوسک کردم وای نمیدونی قیافه اش چه شکلی شده بود که؟؟

جون نگار چیکارش کردی؟؟-

هیچی رفتم کارخونه را زدم بنام مهرداد اونم که الان بیهوش دست شاهین الان به

جایی بند نیست امروز آمده بود منو ببره کلانتری وای نگار مرده ام از خنده

نه بابا ترشی نخوری یک چیزی میشی حالا این فکر بکر از کی بود؟؟-

اینقدر حسودی تو از هر کی بود

اخه منكه ميدونم تو وقتى اعصاب نداشته باشى هيچ فكرى به اون مغز پر از گچت -

نمىاد

حالا نكه مغز تو از كاه پر نيست فكر سپهر بود

خوب باز به اقا سپهر وگرنه الان داشتى آبخنك نوش جون مىكردى-

خوب من برم به سپهر خبر بدم كارى ندارى برو بكپ باز

از اولم كار نداشتم مگه تو گذاشتى خداحافظ-

از نگار خداحافظی کردم لباس پوشیدم اول برم یک سری پیش مامان مهرداد هر چند
 مامان باهام حرف نمیزنه داشتیم لباس میپوشیدم که گوشیم زنگ خورد شاهین بود
صدامو جدی کردم تماس وصل کردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [11.04.18 20:50]

Part:34

چیه؟؟؟

داشتی به کی خبر ضایع کردن منو میدادی به اون پسره اشغال؟؟؟-

اولا به تو ربطی نداره دوما لقب های خودتو به سپهر نسبت نده سومما کارت چیه؟؟؟

اون زبونتو اگه کوتاه نکردم شاهین نیستم حالا ببین -

بشین به امید اونروز کاری نداری مزاحم نشو

باشه پریا صبر داشته باش تا الان کسی اینطوری شاهین ایزدی بازی نداده بود پس -
منتظر عواقب کارت باش تلفن قطع کرد

نیشخندی زدم برو بابایی بهش گفتم.دیگه حاضر شده بودم رفتم بیرون تاکسی
گرفتم رفتم سمت بیمارستان مهرداد هر دو روز یکبار میرفتم پیشش ماما هر روز
اونجا بود با منم حرف نمیزد منو مقصر مرگ بابا میدونه هیچوقت نخواست درک کنه
اگه من اینکار نمیکردم الان هر دوشون از دست داده بودم تمام مسیر با فکر به این
موضوع اشک میریختم راننده یک پسر جوان بود از توی آینه زیر نظر داشت لباسمو
مرتب کردم رفتم نزدیک در نشستم احساس امنیت نمیکردم یک ترسی توی وجودم
....بود با صدایش پرید بالا من من کنان جواب دادم

چیزی شده خانوم؟؟-

نه ن نه خو خوبمم

ولی بنظر میاد از چیزی ترسیدین-

نه خیر میشه سریعتر حرکت کنید؟؟

عجب نمونه ایی شده قبلامیشد دو کلام با مسافر حرف زد-

دیگه جوابشو ندادم تا خود مسیر ساکت بودم دیگه رسیده بودیم پول از تو کیفم در
اوردم منتظر موندم تا ماشین از حرکت ایستاد پولو گذاشتم تو دستش دویدم پایین
رفتم بالا سمت اتاقی که مهرداد بود مامان مثل همیشه پشت شیشه ایستاده بود دعا
میکرد خودش هنوز خوب نشده بود از تو بیمارستان نیامد رفتم از پشت سر دست
... گذاشتم روی شونه اش برگشت طرفم

سلام مامان

سلام -

بعدم برگشت طرف شیشه دیگه طاقت این رفتار مامان نداشتم چرا هیچکس منو

درک نمیکنه؟؟؟ با صدایی که بغض توش بیداد میکرد حرف زدم

مامان مامان خوشگلم هنوزم باپریات قهری؟؟

برو از اینجا -

مامان مگه من چه گناهی کردم که لایق این همه بی مهریم؟؟ برگشت طرفم محکم زد

توی صورتم اشک هام راهشون باز کردن

تازه میگی چیکار کردم؟؟ تو پریا توووووو بابا تو کشتی به چه اجازه ایی دستور دادی -

قلبشو بدن به من هان؟؟

مامان بابا دیگه برنمیگشت اگه اینکار نمیکردم تو راهم از دست میدادم

فکر میکنی الان بدست آوردی منو؟؟ من بدون بابات یک مرده بیش نیستم برو پریا -

برو بذار به دعا کردنم برسم

مامان منم دخترتم منم آدمم توی اون وقتی که همتون روی یکی از این تخت ها ب
بودین من داشتم دق میکردم من تنها بودم هیچکس نبود پیشم باشه بعد الان حقم
اینه مامان؟؟؟

گفتم برو پریا برو

پامو از بیمارستان گذاشتم بیرون مثل بارون اشک میریختم مگه بدبخت تر از منم
هست اخه؟؟ خدا چرا منو نمیکشی راحت کنی و باز صدای گوشیم خلوت منو خدا را
...بههم زد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [12.04.18 11:00]

Part:35

سپهر بود تماس وصل کردم با صدایی که از گریه گرفته بود جوابشو دادم

الو سلام سپهر

سلام عزیزم پریا باز که صدات گرفته اخه چرا اینقدر گریه میکنی؟؟؟-

سپهر هق هق کردم

پریا جان سپهر گریه نکن بگو کجایی تا پیام پشت-

نمیدونم مثل دیونه ها تو خیابون ها پرسه میزنم

یک نگاه بکن اطراف ببین اسم خیابون چیه؟؟-

یک نگاه به اطرافم کردم اسم خیابان اسمش شمس نمیدونم کجاس اینقدر تند آمدم
نفهمیدم از کجا کدوم خیابان گذشتم

خیلی خوب من میدونم کجایی بین یک پارک اون نزدیکی برو من میام اونجا-

باشه خداحافظی کردم راه افتادم سمت پارک روی یکی از نیمکت ها نشستم مشغول
دیدن عکس های خانواده گیمون بودم عکس هایی که همه توش بودن لب هممون به
خنده باز بود با دیدنشون باز گریه ام گرفت خدااا چرا خانواده ام ازم گرفتی تا به
خودم آمدم چند تا پسر دوره ام کرده بودن از جام پاشدم خواستم از اونجا دور بشم
که یکیشون دستمو گرفت

کجا خانوم کوچولو هستیم در خدمت نرخ چنده؟؟-

ترسیده بودم شروع کردم جیغ زدن تقلا کردن واسه رهایی از دستشون با صدای
همون پسر ترس تو وجودم بیشتر شد اصلا چرا پارک اینقدر خلوته تازه فهمیدم هوا
روبه سرماس دیگه کمتر ادم تو پارک اونم این موقع ظهر

سینا اون ماشین بیار این نمیخواد با پای خودش بیاد-

خیلی حالم بد بود حس میکردم الان هاست که زندگیم به فنا بره که با صدای سپهر
جون تازه ایی گرفتم

اینجا چه خبره شما چه غلطی میکنید-

برو آقا به شما مربوط نیست خواهرمه از خونه فرار کرده میخوام ببرمش برو به شما -
ربطی نداره

دیگه ساکت نموندم شروع کردم از سپهر کمک خواستن سپهر کمک کن سپهر
پسره هنوز تو شوک حرف های من بود که با اولین ضربه سپهر پخش زمین شد
شروع کردن همشون به سپهر حمله کردن ولی هیچ کدوم حریفش نمیشدن من فقط
ایستاده بودم نگاه میکردم چند دقیقه ایی گذشت تا اینکه همشون فرار کردن رفتن
دیگه واسم محرم نامحرمی مهم نبود دویدم طرف سپهر خودمو تو آغوشش جا دادم

آروم باش عزیزم چیزی نیست نترس من پیشتم آروم باش -

با حرف هاش آرامش گرفتم رفتم سوار ماشین شدیم راه افتادیم

♥♥♥♥, [12.04.18 11:01] ♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:36

اونروز با سپهر گذروندم از حرف های ماما گفتم به آغوش سپهر پناه بردم

سه ماه بعد

هوای سرد زمستان با نفس هام گرم تضاد داشت بخاری که از نفس های گرم به دستمهام میخورد من باز توی خیابان قدم میزدم امیدی به خونه نداشتم کسی اونجا منتظر من نبود روزا بیرون پر سه میزدم شبها میرفتم خونه مهرداد بهوش آمده یک هفته اس از این بابت خوشحالم خیلی خوشحال ولی هنوز شرایط راه رفتن حرف زدن نداره هر روز دکتر میاد خونه مامان هنوزم حاضر به بخشیدین من نشده اجازه نمیده نزدیک مهرداد بشم پلیس فهمیده مهرداد بهوش آمده یک مامور همیشه دم خونه کشیک میده دلم نمیخواست مهرداد تو اون شرایط ببرن کلانتری صدای گوشیم از فکر بیرونم آورد شماره مامان بود خیلی تعجب کردم مامانی که منو به دختری خودش قبول نداره چرا بهم زنگ زده؟

تماس وصل کردم

الو مامان

پریا شاهین با پلیس ها آمدن مهرداد ببرن بیا خونه-

ترسیدم باز اسم شاهین باشه مامان الان میام گوشی قطع کردم با تاکسی خودمو رسوندم خونه ماشین پلیس دم خونه مون پارک شده بود ماشین شاهینم. بود با عجله

رفتم سمت خونه شاهین دوتا مامور توی سالن نشسته بودن حرف میزدن مامان جلوی
در اتاق مهرداد نشسته بود گریه میکرد با ورودم همه نگاه ها سمت من آمد شاهین
پاشد آمد نزدیک من با صدایی که تمسخر توش موج میزد نزدیک گوشم گفت

منتظر این روز نبودی؟؟قراره داداش مریضتو ببرم کلانتری توام بشین تماشا کن-

برو کنار رفتم طرف مامان اشک هاشو پاک کردم رفتم توی اتاق مهرداد باید کاری -
کنم مهرداد اذیت نکن خودم. بجاش تاوان میدم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [12.04.18 11:02]

Part:37

دست های مهرداد بوسیدم خیره شدم به چشم هاش لبخندی زدم آمدم بیرون رو به
جناب سروان کردم با لحنی که جدی خشن بود گفتم من تا دو روز دیگه پول ایشون
...میدم اینو جلوی شما قول میدم بردار من شرایط خوبی نداره نمیتونه بیاد کلانتری

همون موقع شاهین دويد طرف جناب سروان با صدایی که معلوم بود تمسخر توشه

گفت نه جناب سروان دو روز که هیچ من یک ساعت بهش وقت نمیدم چون اگه

میخواست کاری کنه این چند ماه میکرد

نه من این پولو جور میکنم اگه نشد خودم تمام اسناد کارخونه را بنام میزنم تاوان

میدم

جناب سروان یک نگاهی به شاهین انداخت زیر گوشش چیزی گفت که من نفهمیدم

با این حرفش شاهین سری تگون داد روبه من کرد

پریا فقط دعا کن بتونی این پول جور کنی وگرنه روزگارتون سیاه میکنم -

مامان امد طرفش خواست بزنه توی صورتش که مانع شدم نباید مامان بهانه دستش

.... میدادم مامان شروع کرد داد بیداد کردن

خاک بر سر بی غیرت کنن که حرمت عموتن نگه نداشتی توف به شرف بیاد که -

بچه هاشم رحم نمیکنی پسره عوضی تو اون مادرت هر دو پستین گمشو از خونه ام

بیرون

به زور سعی داشتیم جلوی مامانو بگیرم که نکنه دست روی شاهین بلند کنه جناب
سروان شروع کرد نصیحت کردن بعد از یکدخداحافظی کوتاه رفت بیرون شاهین امد
طرف منو مامان زیادی شلوغش میکنی زمو من دارم حق بابامو پس میگیرم حقی که
اون شوهرت بالا کشید نصف اون کارخونه مال بابای من بود ولی عمو بابامو گول زد
اون حقه باز حقش بود بعدم با یک دخا حافظی چندش اور رفت بیرون من موندم
...مامان با داد بیداد هاش

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [12.04.18 11:03]

Part:38

پریا این چی میگه اخه این پسره پرو چی داره میگه پشت سر مهدی من ای خدا من -
چقدر عذاب بکشم اون شوهرم این پسرم بسه دیگه اینم آوردی جزء مشکلات من

رفتم سمت مامان سعی به آروم کردنش داشتم مامان جون پریا اینطوری نکن من درستش میکنم شده باشه من میرم زندان نمیدارم مهرداد با اون وضعش بره اینجور جاها تو را خدا نگران نباش مامان بغلم بود اشک میریخت چقدر من از سنگ شده بودم دختر لوس خانواده الان به یک شخصیت دیگه تغیر کرده میتونه بقیه را دلداری بده نیم ساعتی پیش مامان موندم با دوتا قرص آرامبخش آرومش کردم تا خوابش برد آمدم بیرون از خونه باید یک فکری بکنم تنها امید دلگرمیم سپهر بود شماره اش ... گرفتم با سومین بوق صدای گرم پر انرژی تو گوشم پیچید

جانم پریا-

سلام سپهر خوبی؟؟

مرسی تو چه چطوری؟؟ اوضاع روبه راه کمتر پیشم میای چیزی شده؟؟؟-

حال منکه خیلی وقته خوب نیست من مشکلاتم کی تموم میشه اخه سپهر خیلی خوشحالم که تو هستی تو این اوضاع داغون من مثل یک نور امیدی واسم

خنده بلندی کردهوووووو این همه تعریف اونم از زبون پریا خانوم مغرور من؟؟؟-

به حرفش خنده ام گرفت خدایی همیشه در برابرش مغرور بودم ولی دیگه غرورم
مهم نبود باید بهش میگفتم چقدر وجودش واسم ارزش داره خوب من مغرور که یک
کوچولو هستمممم ولییی حرف هام تعریف نبود حقیقت بود

خیلی خوشحالم پریا که پیشتم منم واقعا پیش تو آرامش دارم اینو دارم از ته قلبم -
... میگم حتی اگر روزی

روزی چی چرا حرفتو کامل نکردی؟؟؟

چیز مهمی نبود راستی کاری داشتی باهام؟؟-

اره میخواستم یک کمکی بهم بکنی کجایی پیام پشست؟؟

من خونه ام ولی اگه کارت واجب میام بیرون بریم شرکت-

اره خیلی واجب من میام شرکت توی تاکسی میشینم تا بررسی

خیلی خوب پس آدمم تماس میگیرم مواظب خودت باش خانوم آینده ام-

مرسی توام مواظب خودت باش گوشی قطع کردم تاکسی گرفتم آدرس دفتر سپهر

دادم یک ربعی توی ماشین نشستم که صدای گوشیم آمد خودش بود تماس وصل

....کردم پیاده شدم

♥♥♥♥, [12.04.18 11:04] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:39

دویدم سمت شرکت سپهر ام رسیده بود لباسم گرم نبود هوای بیرون سرد از سرما
قدم هامو تند تر برمیداشتم خوشبختانه سپهر در باز کرده بود منتظر من بود رسیدم
بهش هول هول دویدم توی سالن سپهر آمد داخل به حرکات من میخندید

چته دختر؟؟اخه چرا لباس گرم نپوشیدی اینطوری داری میلرزی؟؟؟-

وای سپهر یخ زدم بخدا راستی سلام همسر آینده

جان جان چی گفتی؟؟-

اذیت نکن من یکبار میگم

جون سپهر یکبار دیگه بگو اخه تو چرا با دل من اینطوری میکنی-

میخواستی دفعه اول که گفتم بشنوی سپهر یخ زدم بخدا بریم بالا؟؟ یا تا صبح میگی

چی گفتی؟؟

نه برو بریم بالا خودمم سردمه ولی خدایی یکبار دیگه بگو-

اه برو بالا بینم رسیدم توی دفتر روی مبل نشستم اخیش گفتم واقعا بیرون سرد بود

سپهر روبه روم نشست دست هاشو توی هم گره زد -خوب پریا بگو چیشده نگرانم

...کردی خیلی

اه بلندی کشیدم سپهر خسته شدم دیگه ببخشید که جز تو کسی نیست درد هامو

بهش بگم

پریا این حرفا چیه؟؟؟؟ بگو چیشده؟؟-

میخوان مهرداد بیرن زندان با اون حالش

کی میخواد ببره؟؟-

معلومه کی شاهین مگه یادت نیست اسناد زدم به نام مهرداد؟؟

وای اره خوب حالا تا کی وقت داری؟؟-

دو روز تصمیمم دارم کار خونه را بفروشم ولی نه به شاهین به یک نفر دیگه سپهر

یک مشتری پیدا کن بتونم تو دو روز بفروشمش میشه؟؟؟

این خیلی کار سختیه پریا-

...خواهش میکنم سپهر وگرنه مهرداد

یک کاری میتونم بکنم واست ولی اگه ناراحت نمیشی-

نه بگو چه کاری؟

خودم بخرم-

خیلی خوبه سپهر اینطوری حس میکنم هنوز دارمش فقط من میخوام چک های بابامو

پس بگیرم میتونی پولشو کامل بهم بدی؟؟

جورش میکنم نگران نباش تا فردا میریزم به حسابت توام سند بیار تا بنام بزنم فکر

نکنی میترسم فقط شاید با شراکت بخوام بخرمش مجبورم سند بنام بزنم

نه نه اشكال نداره سپهر نمیدونی چقدر خوشحالم کردی ازت ممنونم

خوب حالا که خوشحالی پاشو بریم رستوران معروفمون-

نه سپهر باید برم خونه مامان مهرداد تنهان ساعتی از هشت گذشته دیره

نه همیشه بمون حداقل شام بخور برو زنگ میزنم پیتزا بیارن-

ازت ممنونم سپهر باشه واسه بعد الان میریم حتما بعد با هم میریم بیرون خوب

خیلی خوب حالا که قبول نمیکنی اشكال نداره پس حداقل بیا برسونمت-

این یکی هستم چون دیرم شده سوار ماشین شدیم راه افتادیم توی دلم خوشحال
 بودم اینطوری مطمئنم کارخونه بابا مال داماد آینده اشه. بعدم مال من میشه دیگه از
 این حرفم لبخندی روی لبم آمد که از چشم سپهر دور نموند

به چی میخندی خانوم؟؟-

هیچی فقط خوشحالم تا رسیدن به خونه با سپهر از قرار های فردا حرف زدم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [12.04.18 11:05]

Part:40

در خونه را با کلید باز کردم رفتم داخل باز هم غم هام آمد سراغم از تو خونه صدای
 مامان میومد انگار داشت با یک نفر حرف میزد کامل مشخص بود چی میگن از بس داد
 میزد مامان این چند وقت اصلا حوصله نداشت عصبی بود از یک دکتر پرسیدم گفت

بخاطر از دست دادن بابا از زمین زمان گله داره یکم فرصت میخواد تا خوب بشه رفتم
...تو خونه هنوز صدایش میومد

ببین نسرين به اون پسرت بگو پاتو از تو زندگی ما بکش بیرون بخدا قسم به روح -
مهدی قسم ازش نمیگذرم اگه بیاد سراغ بچه مریضم

بعدم تق گوشيو گذاشت زمین رفتم طرفش دستمو گذاشتم روی شونه اش اَروم
حرف زدم مامان اخه چرا اینقدر حرص میخوری قلبت تازه عمل کردی

چی میگی پریا قلب چیه زندگی چیه؟؟ من چه غلطی بکنم بابات نیست اونم بخاطر تو -
مهرداد روی تخت افتاده حرف نمیزنه تو میگی قلبت

باشه مامان من آدم بده من نفهم ولی اگه مهرداد واست عزیزه اینقدر حرص نخور
فردا کارخونه را میفروشم تمومش میکنم این بازیو بعدم رفتم بالا دیگه صدایی از

مآمان نیومد دلم گرفت ولی سفت ایستادم اشک نریختم بسه اشک ریختن بسه دیگه
از دست این اشک های مزاحم خسته شدم رفتم بالا کامپیوتر مو روشن کردم رفتم
: توی ایمیل یک ایمیل ناشناس واسم آمده بود بازش کردم با دقت متنشو خوندم

اگه تو منو یادت رفته من بهت علاقه دارم هنوز بعدم یک استیکر قلب گذاشته بود

ای خدا این دیگه کیه یکم فکر کردم به نتیجه ایی نرسیدم اه اصلا به درک هرکسی
هست خوب اعصابی دارم اینم اضافه شد رفتم توی موزیک هامو یکی پلی کردم
حوصله نداشتم دنبال آهنگ های خاص باشم با اولین آهنگ روی تخت دراز کشیدم
....گوش کردم

آهنگ جدید مصطفی فتاحی حکم دنیا

مگه گناه من چیه فقط اینکه جوونم کم از مال دنیا باید تنها بمون
چرا هیشکی نمیخواه بشینه پای حرفام خدا برس به دادم اسیر حکم دنیام

بیا پیشم تا غم بره از قلبه من بیرون چرا فاصله افتاده تو راه بین دستامون

چقدر داد بزنم ای دل حذر کن خدا یه لحظه ای به من نظر کن

خدا یه لحظه هم وقتی نداری نمیخوای که منو به یاد بیاری

خدا تنهام خدا خستم امید به مردنم بستم خدا تو این حاله حق غما کاری دادن

دستم

خدا بیا پیشم تا غم بره از قلبه من بیرون چرا فاصله افتاده تو راه بین دستامون

تو راه بین دستامون

مگه گناه من چیه فقط اینکه جوونم کم از مال دنیا باید تنها بمون

چرا هیشکی نمیخواه بشینه پای حرفام خدا برس به دادم اسیر حکم دنیام

چقدر داد بزنم ای دل حذر کن خدا یه لحظه ای به من نظر کن

خدا یه لحظه هم وقتی نداری نمیخوای که منو به یاد بیا

خدا تنهام خدا خستم امید به مردنم بستم خدا تو این حاله حق غما کار ی دادن

دستم

خدا بیا پیشم تا غم بره از قلبه من بیرون چرا فاصله افتاده تو راه بین دستامون
تو راه بین دستامون

آهنگ تموم شد ولی چشم های منم باز تر شده بود پاشدم قطعش کردم آهنگم
حالمو بدتر کرد رفتم سمت حموم دوش گرفتم

♥♥♥, [13.04.18 11:15] تاوان یک نگاه♥♥♥

Part:41

صبح با صدای گوشیم بیدار شدم ساعت هشت صبح بود باید پامیشد تا دو ساعت
دیگه تو محضر با سپهر قرار دارم رفتم سمت دستشویی صورتمو شوستم ادم بیرون
یک پالتو با شال شلوار پوشیدم کیفم برداشتم ادم پایین مامان طبق معمول تو اتاق
مهرداد بود رفتم طرفشو دستشو بوسیدم سریع اشک هاشو پاک کرد گفت کاری
داشتی؟؟؟

مامان میخوام برم محضر کارخونه را بفروشم بزنم بنام صاحب جدیدش

من دلم راضی نیست پریا-

مامان چاره ایی نیست نکنه توقع داری من یا مهرداد بریم زندان؟؟

نه ولی حالا چیطوری میزنی بنام اونا سند بنام مهرداد-

یک وکالت نامه دارم ازش که میتونم باهاش اینکار بکنم اگر لازم شد میام میبرمش

خیلی خوب برو یک چیزی بخور بتول خانومم آمده تو آشپز خونه اس-

چقدر ذوق کردم از آمدنش از مامان جدا شدم رفتم سمت آشپز خونه داشت ظرف

میشوست از پشت بغلش کردم گونه اشو بوسیدم با ترس برگشت طرفم

دختر تو که منو سخته دادی-

سلام بتول خانوم خوبی کجایی رفتی نمیای اخه دلم تنگ شده بود واست

گونمو بوسید دستی به موهام که از شال آمده بود بیرون کشید کردشون توی شالم -
سلام عزیزم چه کنم مادر رفته بودم ده ولی یکی از فامیل های دورم فوت شد موندم
واسه مراسم

اخی تسلیت میگم من الان برم یک عالمه کار دارم آمدم میام پیشت حرف بزنیم

پریا صبحونه بخور و گرنه نمیذارم بری -

قربون دل مهربونت بشم میل ندارم کارم واجب تره

اخیه مادر از الان گرسنه تا کی؟؟-

زود میام قول میدم بعدم آمدم بیرون مامان سند گذاشته بود روی میز جلوی مبل بر
داشتم یکبار دیگه مدارکم چک کردم همه را برداشتم راه افتادم یکم راه رفتم تا یک

تا کسی جلو پام ترمز زد وقتی برگشتم سوار بشم دیدم ماشین شاهین راهمو گرفتم
 قدم هامو بلند تر بر میداشتم صدام میزد ولی توجه نمیکردم با کشیده شدن دستم سر
 جام ایستادم زل زدم تو چشم هاشو نفرتمو ازش نشون دادم با دیدن قیافه من
 پوزخند زد منو کشون کشون پرت کرد تو ماشینش خودشم سوار شد درها را قفل کرد
 محکم خودمو میزدم به در جیغ میزدم ولی شاهین با پوز خنده مسخره اش نگاهم
 میکرد دیگه اعصابم خورد شده بود آب دهنمو انداختم تو صورتش از عصبانیت نگاهی
 بهم کرد محکم زد تو دهنم حس کردم دندون هام تو دهنم شکست دستی به لبم
 کشیدم خون میامد خیلی سعی کردم تا بغضم قورت بدم باز شونه امو گرفت بر
 گردوند طرف خودش خنده بلندی کرد شروع کرد حرف زدن

هه چقدر خوشحالم از دیدن قیافه ات چقدر کیف میکنم ضعف تو میبینم یادته گفتم -
 بدبخت میکنم حالا دارم میبینمت نگاه تو آینه کردی مثل جنازه ها شدی هه خیلی
 خوشم میاد اینطوری میبینمت

دیگه بیشتر از این ساکت نمونوم دستمو از دستش کشیدم بلند بلند جیغ زدم حرف
 هامو میگفتم خفه شو احمق روانی حاله ازت بهم میخوره در باز کن میخوام برم

انگار خیلی از تو دهنیت درس نگرفتی که باز زبون دارزی میکنی نکن اینطوری -

قیچیش میکنما!!!!

عصبانیتیم دو چندان شده بود باز شروع کردم زدن به شیشه جیغ کشیدن باز کن این...
در لعنتی میگم بازش کن آشغال

باز نکنم چیکار میکنی؟؟؟-

دیگه طاقتم تموم شده بود ترمز دستی کشیدم فرمون تگون میدادم ماشین روشن بود اینور اونور میرفت که شاهین سریع ریموت ماشین زد در باز کرد از ماشین پریدم پایین هر چی ناسزا بود بهش گفتم پسره پرو فکر کرده میتونه هر غلطی میخواد بکنه بدون اینکه چیزی بگه دور شد دستی به لبم کشیدم اخ چقدر درد میکنه خون روی لبم خشک شده بود یکم پیاده رفتم تا رسیدم به یک پارک رفتم سمت دستشویی هاش

یک نگاه به خودم توی آینه کردم گوشه لبم پاره شده بود باد کرده بود کلافه شدم
بخدا قسم بعد اینکه طلبشو دادم ازش شکایت میکنم صورتمو شوستم آدم بیرون
نگاه به ساعت کردم یک ساعت دیگه قرارداشتم تاکسی گرفتم رفتم سمت دفتر
.....سپهر

♥♥♥♥, [13.04.18 11:17] ♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:42

از ماشین پیاده شدم خدا کنه نرفته باشه رفتم سمت دفتر سپهر تا خواستم زنگ دفتر
بزنم در باز شد سپهر با تعجب نگاهم میکرد

ا پریا تو اینجا چیکار میکنی چرا قرار بود بریم تو محضر-

اره ولی یک اتفاقی افتاد که تا با تاکسی برسم اونجا دیرم میشد دیدم دفتر تو نزدیک
تره گفتم پیام با تو برم

خیلی خوب بیا بریم پس منم تازه داشتیم میرفتم راستی خوبی چیشده بود؟؟-

همه چیز واسش گفتم اشک ریختم از ترسم از ضعیف بودنم در برابرش. سپهر مثل یک سنگ صبور باهام حرف میزد دلداریم میداد که کنارمه ازش نترسم تا رسیدن به دفتر حرف های منم ادامه داشت وقتی ماشین نگه داشت اشک هامو پاک کردم دنبال سپهر راه افتادم رفتم داخل یک نگاه به سپهر کردم سوالی گفتم پس شریکت کجاس نمیاد؟؟

نه نتونست متأسفانه ولی حتما یک روز دعوتش میکنم میریم بیرون-

باشه ایی گفتم چک از سپهر گرفتم سند بنام سپهر زدم گفت بعد با شریکش سند درست میکنن آدمم بیرون ذوق زده از سپهر خداحافظی کردم باید برم چک نقد کنم پول شاهین بدم رفتم بانک تمام پول به حسابم ریختم خدا را شکر مشکلی پیش نیامد کارم زود تمام شد با عجله سمت دفترش رفتم ای الهی بمیری که از دیدنتم وحشت دارم بالاخره رسیدم پا تندی کردم رفتم سمت دفترش اخیش مثل همیشه باز بود رفتم طرف منشی از قبل منو یادش بود بخاطر رفتار قبلم یکم سنگین باهام حرف

زد ولی جهنم هه بذار تسویه کنم با این حالشو میگیرم محکم با غرور حرف زدم
میخوام ریستو بینم نگاه پر غروری بهم کرد گفت

آقای ایزدی گفتن امروز کسیو نمیبینن -

عجب خوب باشه بعدم با صدای بلند گفتم آمده بودم پولشو بدم انگار لازم نداره
خواستم از دفتر پیام بیرون که صداش آمد صبر کن بینم ایستادم هه بوی پول بدجور
کشیدش بیرون برگشتم سمتش با پوزخند گفتم بله آقای ایزدی

بیا داخل کارت دارم بعدم رفت داخل در باز گذاشت -

دنبالش رفتم. در بستم بدون اجازه یکی از صندلی ها را کنار کشیدم. نشستم شروع
کردم حرف زدن میخوام امروز چک هایی که دستت پس بگیرم

باشه اول پول -

فکر کردی من بچه ام پول بدم چک هامو ندی

نه امروز میریم بانک پول بریز چک هاتو بردار چیپوره؟؟-

خوبه پاشدم یک نگاه به اتاقش کردم امروز چیکار داشتی که با ماشینت آمدی سر
کوچه ما؟؟؟

پولمو میخواستم-

اهان خوب اینم پولت پاشو تا بانک نبسته با شاهین راه افتادیم رفتم سمت بانک پول
ها را به حسابش ریختم چک هامو پس گرفتم تمام شد داشتم از خوشحالی بال در
...میآوردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [13.04.18 11:17]

Part:43

آمدنم خونه دويدم تو اتاق مهرداد ولی نبود آمدنم خونه را گشت زدم کسی نبود حتی
 بتول خانوم استرس داشتم نکنه بازی خبری شده گوشیمو برداشتم شماره ماما
 گرفتم ولی خاموش بود بتول خانومو گرفتم اونم خاموش بود ای خدا نمیشه من یک
 روز بی استرس بگذرونم اخه کجا رفتید همه با هم باز زدم بیرون حتما ماما ناراحته
 رفته بهشت زهرا تا کسی گرفتم رفتم بهشت زهرا ولی اینجام نبودن یکم با بابا حرف
 زدم از فروش کارخونه تا کاری که شاهین باهام کرد نفهمیدم کی هوا تاریک شده بود
 میترسیدم اینجا وحشت ناک بود با هزار درد سر خودمو رسوندم به اتاقی که اون
 نزدیکی بود یک آقای مسنی تو بود هوا سرد بود دست های سردمو به شیشه میزد
 که شیشه باز شد صدای همون آقا بود چیشده دخترم؟؟

آقا میشه در باز کنید من میترسم در باز کرد رفتم داخل نشستم روی صندلی کنار
 بخاری همون آقای مسن واسم یک چایی آورد سریع چایی امو خوردم خیلی سردم
 بود تا حالا یک چایی اینقدر بهم مزه نکرده بود با صدای سرمو بلند کردم

یکی دیگه بریزم بابا؟؟-

نه ممنون کافیه ببخشید من چیطوری برم خونه مون؟؟

با کی آمدی بابا زنگ بزنی بیاد دنبالت-

خودم تنها آمدم غرق حرف زدن با بابام شدم نفهمیدم کی شب شده حتی نفهمیدم
کی اینقدر هوا سرد شد

ای جانم تسلیت میگم دخترم پس زنگ بزن تا کسی بیاد برت-

فکر خوبی بود چرا به ذهن خودم نرسید؟؟ خیلی ممنونی بهش گفتم گوشیمو بیرون
آوردم ای خدا اینم خاموش شده حالا چیکار کنم؟؟ نگاه نگرانی به همون آقا کردم که
گفت میتونی منو عمو رحیم صدا کنی اینجا همه بهم همینو میگن با لبخند از حرفش
سرمو تکون دادم گفتم عمو رحیم من گوشیم خاموش شده شما گوشیتو میدی ???

چرا ندیدم دخترم بیا زنگ بزن اینم شماره-

گوشیشو گرفتم تماس گرفتم تا کسی بیاد خدایا از این بنده های خوبت بیشتر کن تا
آمدن تا کسی عمو رحیم یکم از زندگیش گفت خودم ازش پرسیدم که همیشه اینجا
...تنهاس اونم از زندگیش گفت

سالها پیش وقتی جون بودم توی ده زندگی میکردم عاشق دختر خان بودم اما هر -
بار رفتم با چک لگد بیرونم میکردن دلم پیش همون دختر بود اونم منو دوست داشت
تا اینکه بخاطر کار ادمم تهران یک ماهی اینجا بودم ولی دلم تنگ دختر خان بود
برگشتم درست شبی که برگشتم شب عروسیش بود با پسر خان ده بالا اونشب خورد
شدم بابا بعد اون دیگه به هیچ دختری فکر نکردم تا اینکه تو تهران یک جایی کار
میکردم با یک دختری آشنا شدم خیلی خانوم بود چند ماه گذشت تا ازش خواستگاری
کردم جواب بله داد ازدواج کردیم ولی عمرش کوتاه بود 15 سال بعد اون ماجرا فوت
کرد منم ادمم اینجا تا الان دیگه به هیچکس فکر نکردم -- با صدای بوق تاکسی
فهمیدم آمده از جام پاشدم چقدر دلم واسه عمو رحیم سوخت عمر خوشیای اونم مثل
من کم بود ازش خداحافظی کردم رفتم سمت تاکسی سوار شدم تو راه بازم فکرم پر
کشید سمت مامان گوشیمو برداشتم باز تماس گرفتم ولی هنوزم خاموش بود دیگه
کلافه شدم به تلفن خونه زنگ زدم ولی بی پاسخ بود برم پیش سپهر شاید شرکت
باشه رسیدم دفترشو رفتم بالا دفتر باز بود پس اینجاس منشیش نبود اخیش اینبار
نیست گیر بده رفتم سمت دفترش که صدای دونفر میومد ولی اون یکی کی بود چقدر
....صداش آشنا بود

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [13.04.18 11:18]

Part:44

یکم پشت در ایستادم گوش کردم واضح میشنیدم به یقین رسیدم نفر دوم کیه؟؟

...گوش کن سپهر باید یک جوری پریا را راضی کنی بیاد جایی که من میگم وگرنه

چی میگی شاهین بسه دیگه خسته شدم از نقش بازی کردن برو واسه اینکار هات

...دنبال یک نفر دیگه باش من بخاطر رفاقتمون قبول کردم دیگه بسه

دیگه طاقت نیاوردم در باز کردم هر جفتشون خیره نگام میکردن سپهر نگران بود

استرس از چشم هاش معلوم بود آمد طرفم آروم حرف زد پریا تو کی آمدی؟؟؟اشک

تو چشم هام حلقه زده بود انتظار داشتم از هر کسی رو دست بخورم الا سپهر دستمو

بردم بالا محکم زدم تو صورتش از دفتر دویدم بیرون صدایش پشت سرم میامد

...صبر کن پریا بذار توضیح بدم ...به صدا هاش توجه نکردم فقط میدویدم چقدر

سخته از بغض گریه نفسم بالا نیامد خدایاااا میشنوی صدامو خدا کسی که فکر
 میکردم دوستم داره داشته واسم نقش بازی میکرده داشته منو بازی میداده دیگه
 کسبو ندارم که منو بخواد که موقع ناراحتی برم پیشش اینقدر تو خیابان ها قدم زدم
 اشک ریختم که سر از یک پارک در آوردم روی یکی از نیمکت هاش نشستم گوشیمو
 بیرون آوردم چقدر تماس از سپهر یک اس ام اس ام داده بود پریا باور کن اون
 چیزی که شنیدی دیدی نیست جواب بده کارت دارم...هه چی میگه حتما منو خر
 فرض کرده گذاشتمش جزو لیست سیاه گوشیم تا دیگه شماره نحسشو نبینم دلم
 میخواست با یکی حرف بزنم کسی جز نگار واسم نمونه بود گاهی بهم زنگ میزد از
 درد هام میگفتم واسش دیگه اون شور خنده تو صحبت های هیچکدوم ما نبود با
 ...اولین بوق جواب داد...صداش بغض داشت

الو پریا-

الو نگار چیشده چرا گریه کردی؟؟ با این حرف من بغضش ترکید بلند بلند گریه میکرد
 خدا درد خودم کم بود نگار دیگه چش شده بود؟؟

پریا-

نگار جونم حرف بزن خواهش میکنم

پریا داداشم بدهی بالا آورده به یک مرد چهل ساله پولدار اونم بجای پولش منو -
میخواد قراره فردا شب بیاد خواستگاریم

چی داری میگی یعنی چی تو را میخواد غلط کرده مردکه کج کوله
پریا چیکار کنم یک راهی جلو پام بذار-

هیچ فکر به سرم نمیامد تا اینکه یک چیزی مثل جرقه آمد تو ذهنم نگار باید از تهران
بریم منم باهات میام بیا اینجا شناسنامه کارت ملیتم بیار زوددد

چی میگی تو کجا بریم اخه مگه جایی داریم ما؟؟-

نگار بهت میگم پاشو بیا وقتی تو یک چند وقت نباشی اونم قید تو میزنه

ولی پریا-

گوشی از دستم افتاد چی میشنیدم مامانم مهرداد کارخونه هضم این همه بدبختی برام
مشکل شده بود گوشه قطع کردم زار زدم با دستی که روی شونه ام نشست برگشتم

...سمتش

♥♥♥♥, [15.04.18 14:05] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:45

یک خانوم با قیافه ای زشت دندون های زرد یک لحظه ازش ترسیدم اشکهامو پاک
کردم پاشدم نشستم روی نیمکت کنارم نشست با یک لحنی گفت معتادی یا
فراری؟؟

هیچ کدام دلم نمیخواست بمونم پاشدم با سرعت قدم برمیداشتم وقتی دیدم داره
دنبالم میدوه شروع کردم تند دویدن که از پشت سرم داد زد ناصر بگیریش بگیرش
دختره را تا خواستم نگاه به جلو ام بندازم رفتم تو سینه یک نفر برگشتم تو صورتش
نگاه کردم یک مرد حدودا 40 ساله با موهای ژولیده ریش سییل های بلند که چهره

اش مشخص نبود جیغ کشیدم خواستم ولم کنه ولی محکم گرفته بودم لبخند
 پیروزمندانه ای میزد همون زن خودشو رسوند مو هامو از پشت کشید سرم داد زد
 دختره هرزه از دست من فرار میکنی حالا ببین چه بلایی سرت میارم-
 جمیله یالا ببریمش یکی میرسه وقت واسه ادب کردنش زیاده-

دهنمو گرفته بود کشون کشون منو برد سمت ماشین پرتم کرد تو همون موقع زنی که
 تازه فهمیدم اسمش جمیله اس با دستمال بهم نزدیک شد از ترس عقب میرفتم
 دست پا میزدم ولی دست هامو گرفت دستمال گذاشت روی دهنم نفس نکشیدم ولی
 ...دیدم دارم خفه میشم یک نفس عمیق کشیدم حس خنکی سیاهی مطلق

نگار

وقتی تلفن قطع کردم رفتم توی سالن کسی نبود ماما حتما باز از سر درد خوابیده
 برگشتم تو اتاقم دو دل بودم ولی باید ریسک کنم شناسنامه کارت ملی مو برداشتم
 یکم پول با پالتو گوشیم پاورچین پاورچین از تاقم آمدم بیرون رفتم توی حیاط اخیش
 رسیدم بیرون کسی نبود سریع تاکسی گرفتم رفتم سمت آدرس چه پارک خلوتی با
 ترس رفتم سمت اون قسمتی که پریا گفته بود ولی پریا نبود یکم رفتم جلو وای اینا
 کی بودن پریا را داشتن به زور میبردن خیلی ترسیده بودم نباید نزدیکشون میشدم

اجازه دادم ماشین حرکت کنه منم با تاکسی رفتم دنبالشون نمیدونم کجا میرفتن دیگه
...کلافه شده بودم که ماشین از حرکت ایستاد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [15.04.18 14:06]

Part:46

همون مرد پریا را رو دوش انداخته بود میبرد سمت ساختمان بلندی که شبیه قصر بود
ولی یک همچنین ساختمانی توی یک جای دور افتاده خیلی تعجبم برانگیخته بود پریا
را بردن داخل راننده تاکسی مدام تو گوشم حرف میزد
خانوم بیاین بریم خطرناکه زنگ بزنی پلیس-

اقا لطفا چند لحظه ساکت گوشیمو برداشتم باید به سپهر اطلاع بدم خدا کنه اون
کارتشو از کیفم بیرون نیاورده باشم یکم کیفمو زیر رو کردم وای خدا شکرت پیداش
کردم شماره را گرفتم جواب نمیداد اه جواب بده دیگه بازم زنگ زدم ولی بازم جواب
نداد دیگه ناامید شدم که صدای عصبیش تو گوشم پیچید
بله-

الو اقا سپهر

شما-

من نگارم دوست پریا

نگار دوست پریا چیشده به من زنگ زدین؟؟-

راستش پریا را تو پارک دزدیدن منم دنبالشون آمدم نمیدونم چیکار کنم تورا خدا
کمکم کنیدهول کرده بودم ترسیده بودم تنها فکری که به سرم آمد همین بود با صدا
های سپهر به خودم آمدم

نگار با توام چرا جواب نمیدی؟؟-

ببخشید هواسم پرت شد تو را خدا بیاین اقا سپهر نمیدونم پریا تو چه وضعی

خیلی خوب آروم باش آدرس بفرست واسم گوشیهو قطع کردم-

.... آدرس فرستادم خودمم منتظر موندم تا سپهر بیاد

مشغول بحث با شاهین بودم که گوشیم زنگ خورد حوصله نداشتم از شاهین بدجور شاکی بودم اینقدر زنگ زد که اخر کلافه شدم جواب دادم نگار دوست پریا بود نمیدونم چرا تا اسم پریا آمد بلند گفتم که شاهینم متوجه شد دیگه نتونستم بهش نگم بعد اینکه قطع کردم همه چیو بهش گفتم اه چرا من اینقدر خنگم چی میشد شاهین ازم شاهین آتو نداشت کلافه دستی به موهام کشیدم با شاهین رفتیم سمت اون آدرس از شهر خارج شدیم شاهین از اول تا اونوقت که رسیدیم با پوزخند به روبه روش خیره بود با داد گفتم چیه چه مرگته اینقدر پوزخند میزنی

... درست حرف بزن سپهر تا-

بسه بسه نمیخوام باز بگی سر اون ماجرا تو چرا نگاه به آدرس نمیکنی؟؟

چون قبلا یکبار آمدم-

یعنی چی قبلا آمدمی؟ شاهین نکنه کار توئه؟؟

اه بسه دیگه سپهر ببند دهنټو اڅه من بخوام اینکار بکنم میارمش محل خرید فروش

دختر یا میبرمش جایی که خانواده اش هستن؟؟؟

چی چی اینجا کجاس؟؟ شاهین نکنه پریا را؟؟؟

نه فردا شب یک جشن دارن تو جشن اینکار میکنن منم دعوتم۔

...هوف بلندی کشیدم ماشین نگه داشت

♥♥♥♥, [15.04.18 14:06] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:47

یک نگاه به اطراف کردم نگار توی یک تاکسی نشسته بود اشک میریخت رفتم سمت

تاکسی چند تا ضربه زدم به شیشه با ترس برگشت سمت شیشه از دیدنم دستی

گذاشت روی سینه اش نفس آسوده ای کشید از ماشین پیاده شد دست هاشو دورم
حلقه کرد اول تعجب کردم ولی بعد مو هاشو نوازش کردم
آروم باش نگار نترس چیزی نیست بیا بریم تو ماشین نگاهی به ماشین کرد با دیدن
شاهین خیره نگاهم کرد با صدایی که از ترس میلرزید گفت

این پسره اینجا چیکار میکنه؟؟؟-

ساکت شدم سرمو زیر انداختم که اینبار با جدیت پرسید
گفتم این پسره اینجا چیکار میکنه؟؟؟؟-

شاهین آمد نزدیک با پوزخند گفت یک جور هایی همکاریم نگار خانوممم نگار آمد
طرفم با مشت کوبید تو سینه ام داد میزد
این چی میگه؟هان همکارین یعنی تو به پریا دروغ گفتی؟؟واسه همین امشب اینقدر -
حالش بد بود من نفهم اینقدر غرق مشکلات خودم بودم که نفهمیدم

نمیدونستم جواب نگار چی بدم به زور بردمش تو ماشین خودمم نشستم کنارش
شاهین رفت طرف راننده تاکسی چند تا تراول داد بهش معلوم بود داره با دستش
تحدیدیش میکنه از وقتی میشناسمش همین قدر زور گو بود برگشتم سمت نگار با
دست هاش صورتشو پوشونده بود اشک میریخت تو لب هاش قربون صدقه پریا

میرفت به من بد بیراه میگفت حق داشت منم بودم میگفتم ساکت نشستم تا شاهین

بیاد آمد نشست تو ماشین بلند داد زدم حالا چیکار کنیم زنگ بزنیم پلیس؟؟

نه به پلیس زنگ نمیزنیم الان میریم فردا شب میایم مهمونی بقیه اش با من -

چی میگی شاهین اگه بلایی سرش بیارن من خودمو نمیبخشم

نترس من اینا را میشناسم هدفشون فقط پوله پس بلایی سرش نمیارن -

صدای نگار باز اعصابمو داغون تر کرد

از هر دوتاتون بدم میاد شما این بلا را سر پریا آوردین من به پلیس میگم همه چیو -

میگم

گوش کن دختره پرو. بخوای چرت پرت ببافی به پلیس چیزی بگی یک بلایی سرت -

میارم

از توی غول پیکر بر میاد ولی من پریا را نجات میدم

خفه شو تا نزد من تو دهنت -

اه بس کنید دیگه بجای اینکه فکر پریا باشن دارن با هم میجنگن

تموم این اتفاق ها مقصرش تویی اقای سپهر پناهی میفهمی -

سپهر این دخترا را خفه کن تا نیامدم خودم-

نگار لطفا ساکت باش شاهین ماشین روشن کرد راه افتادیم سمت تهران تو ماشین شاهین نگار فقط بحث میکردن سر هم داد میزدن کلافه بودم از حقیقت فرار میکردم اینقدر غرق فکر کردن بودم که نفهمیدم کی رسیدیم شاهین بهم اشاره کرد که بشینم پشت فرمون خستگی را بهانه کرد نمیدونم چه نقشه ایی داشت که در باز کرد گفت پیاده بشم رفتم پشت فرمون راه افتادم شاهین نگاهی به نگار کرد با یک دستمال کاغذی دهن نگار گرفت بیهوشش کرد نمیدونستم چیکار کنم ماشین کنار جاده نگه داشتم ادمم سمت شاهین یقه اشو گرفتم عوضی چرا بیهوشش کردی چرا ...هان؟؟؟دستمو از دور یقیه اش باز کرد پرتم کرد روی زمین

سپهر خیلی داری میری رو اعصابم مگه ندیدی میخواد بره پیش پلیس -

خوب بره بزار بره بزار پلیس بیاد جمع کنه این باند خلافکار

نمیشه اونوقت پریا همه چی به پلیس میگه نمیتونم بزارم پای پلیس بیاد وسط -

هه بخاطر گند کاری های خودت داری جون پریا را به خطر میندازی؟؟

اصلا تو چرا اینقدر حرص پریا را میخوری نکنه دل بستی بهش هان؟؟ -

چی داری میگی نه اینطوری نیست فقط نمیخوام کسی بخاطر من جونشو از دست بده

اگه دلیلت اینه دخالت نکن من فردا شب پریا را از اونجا میارم بیرون الانم سوار شو -

بریم تا کسی شک نکرده بهمون

سوار شدم با سرعت میرفتم سمت خونه شاهین با اینکه پدرش مثل پریا پولدار نبود ولی شاهین تونست حقشو از زندگی بگیره رسیدیم ماشین نگه داشتیم شاهین نگار انداخته بود رو شونه اش میبرد سمت زیر زمین خونه اش دلم واسه نگار سوخت اصلا نمیفهمم نگار اون موقع شب اونجا چیکار میکرده به ماشین تکیه داده بودم اس ام اس های پریا را مرور میکردم بالاخره بهم گفت دوست دارم چقدر دلش الان گرفته یعنی تو چه وضعی خدایا کمکش کن صدمه نبینه با صدا های شاهین سر بلند کردم

حسام حسام باتوام -

بله رئیس -

به بچه ها بگو هوای این دختره را داشته باشن خودتم برو به این آدرس آمارش در -

بیار زود

چشم -

با رفتن حسام رفتم نزدیک شاهین گفتم واقعا چه آماری میخوای در بیاری؟؟

...حالا خودت میفهمی بیا بریم تو کارت دارم -

پریا

سرم شدید درد میکرد چشم هامو باز کردم اینجا کجا بود؟؟ چرا دستم تکون
نمیخوره؟ یک نگاه به اطراف کردم چند تا دختر مثل من به صندلی بسته شده بودن
گریه میکردن تازه فهمیدم چیشده تو پارک اون زنه فرار کردنم و در اخر گیر افتادنم
تو دست اون مرده به دست هام نگاه کردم با طناب پشتم بسه شده بود ای خدا اینجا
دیگه کجاس این حرفمو بلند گفتم که بقیه به حرف آمدن
اینجا یعنی بدبختی اینجا یعنی خدا حافظ آزادی
به دختری که با چشم های اشکیش داشت باهام حرف میزد نگاه کردم گوشه لبش
خونی بود معلوم بود زدنش با ناراحتی گفتم یعنی چی مگه اینجا کجاس؟؟
اینجا محل خرید فروش دخترا امشب قراره هممونو بفروشن-

وای خدا چی داشتم میشنیدم شروع کردم جیغ زدن یکی کمکم کنه کسی نیست باز
کنید این در لعنتیو کمک شروع کردم گریه کردن که در باز شد چهره دوتا آدم غول
تشن پیدا شد یا خدا اینا چقدر بزرگن دقیقا چهار برابر من هیکل دارن آمدن داخل
نگاهی به همه کردن بلند داد کشید که تنم لرزید

کدومتون کمک میخواستین هان؟؟ کی بود صداشو بالا برده بود اینجا؟؟؟-

خیلی ترسیده بودم بدنم داشت میلرزید همه نگاه به هم کردیم که باز داد زد

اگه نگین کار کی بود همه تنبیه میشن زود بگین یا لا-

بازم حرفی نزدم بقیه ام چیزی نمیگفتن نمیدونم چرا نمیگفتن کار منه داشتم نگاه میکردم بهشون که یکیشون کمر بندشو در آورد خواست بزنه به همون دختره ولی با صدای جیغ من دستش رو هوا موند من بودم کاری باهاش نداشته باش آمدن طرفم که لرزش بدنم بیشتر شد با صداش اشکم در آمد

سرتو بگیر بالا زود باش-

میترسیدم ولی شجاعتم جمع کردم نگاه کردم تو چشم هاش به وضوح ترس تو چشم هام معلوم بود

چرا دیگه کمک نمیخواهی هان؟؟-

مردی جلوم نمیبنم که ازش کمک بخوام با چکی که تو صورتم نشست حس کردم
گوشم کر شد ولی سریع به خودم آمدم دستش بالا بود انگار هنوزم میخواست بزنه
چشم هامو بستم که با صدای یک نفر چشم هامو باز کردم

چه غلطی داری میکنی مگه رئیس نگفت صورتشون نباید کبود بشه؟؟-

ببخشید رئیس زبون درازی کرد-

خیلی خوب گمشین بیرون-

...تا اونا رفتیم اونم نگاهی به هممون کرد رفت بیرون

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [15.04.18 14:09]

Part:49

ترسیده بودم زدم زیر گریه هق هق میکردم خداااا اصلا مبینی منو؟؟ با صدای یکی از
اون دختر ها ساکت شدم شروع کردم حرف زدن باهاشون

آروم باش چون دفعه دیگه حتما با کمر بند جوابتو میدن -

راست میگفت حوصله کتک خوردن ندارم باز صدام زد
اسمت چیه؟؟ -

با بغض گفتم پریا
چه اسم خوشگلی داری منم نازنین -

تو ام اسمت خوشگله بقیه ام یکی یکی اسم هاشونو گفتن چقدر خوب بود اگه این
جمع یک جای دیگه بودیم. چقدر خوب بود از همشون راجب اینکه چیطوری سر از
اینجا در آوردن سوال کردم نازنینم ماجراش شبیه به من بود

بخاطر نا پدریم خیلی کلافه بودم باز باهاش دعوا شده بود زدم بیرون کلافه تو -
پارک راه میرفتم با بابام حرف میزد که دونفر کشون کشون بردنم تو ماشین دیگه
چیزی نفهمیدم

بقیه ام داشتن میگفتن که در باز شد همه ساکت شدیم تپش قلبم زیاد شد خدایا
کمکمون کن به آدم هایی که آمده بودن خیره شدم دوتا شون همون دونفری بودن که
آمدن تو اتاق با چهار نفر دیگه همشون هیکلی بودن. ای خدا کرم تو شکر چه غول
هایی میسارزی تو دلم داشتم بد بیراه. بهشون میگفتم که یکیشون ادمم طرفم بلند
کرد هر کدامشون یکی از ما را گرفته بود کشون کشون میبرد بیرون سعی داشتم نرم
ولی مگه من زوری داشتم در برابر این آدم غولی به هر زوری بود بردنمون سمت یک
اتاق که همش حموم بود کنار هر کدام یک زن ایستاده بود تا به خودم آدمم پرتم
کردن توی یکی از حموم ها رفتن بیرون گیج نگاه میکردم به در دیوار که زنه آمد تو
تقریبا داد زد

یالا پاشو دوش بگیر سریع -

بازم پا نشدم اینبار آمد مو هامو گرفت آب باز کرد روم در بست از پشت در صداش
میومد لباس هاتو بنداز تو سبد حوله ام هست خودتم تمیز بشور وگرنه خودم میام
...بعدم دیگه صداش نیامد

♥♥♥♥, [15.04.18 14:10] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:50

نگاهی به اطراف کردم دوربین نباشه یک موقعه؟ مثل دیوانه ها با لباس زیر آب
وایستاده بودم دنبال دوربین میگشتم که باز صداش آمد

تا ده دقیقه دیگه همه بیرون بینم کسی تمیز نکرده خودشو بد میبینم-

ای خدااا انگار چاره ای نیست لباس هامو در آوردم دوش گرفتم همه چیزم بود انواع
شامپو لوسیون کوفت زهرمار اه اخه مصیبت بدتر از اینم هست یک لحظه رفتم تو فکر
سپهر چقدر ازش دلگیر بودم من عاشقش بودم ولی اون داشته فیلم بازی میکرده
اونم این همه وقت با صدای در سریع دوش بستم حوله را پوشیدم پشت در ایستادم
همون زنه بود کتفمو گرفت کشیدم بیرون باز همه با هم رفتیم سمت یک اتاق
هوووووو چقدر اتاق به اتاق میشیم ما اینجا دیگه کجاس؟؟ یه عالمه میز آرایش با یک
کمد بزرگ پر لباس عجب دم دستگاهی دارن اینا انداختم روی یکی از این صندلی ها

خواست موهامو سشوار کنه که پاشدم رفتم سمت در قفل بود یک نفر از همون زنا مو
هامو کشید

کجا میخوای بری عوضی؟؟-

ولم کنید میخواین چیکار کنید من نمیخوام ولم کنید

مگه دست خودته؟. بیا بتمرگ تا نگفتم یکی بیاد حالتو بگیره زود باش-

میگم نیام ولم کنید جیغ میزدم سعی داشتتم از دست اون زنه خلاص بشم که در با
شتاب باز شد یک مرد نسبتا 50 ساله آمد تو با اخم نگاهم کرد چیشده چرا داد میزنید
چتونه؟؟

بخشید رئیس این هرزه نمیداره آرایشش کنیم خیلی چموشه-

غلط کرده ولش کن بینم میخواد چیکار کنه

مو هامو ول کرد وای من با حوله اینجا ایستاده بودم باز ترس آمد سراغم عقب عقب
میرفتم اون میامد جلو دیگه نفسم تو سینه حبس شده بود مطمئن بودم بدنم داره
میلرزه وای خوردم به دیوار خدایا خودمو میسپارم به خودت آمد نزدیکم در گوشم
گفت

هه میبینم که ترسیدی توی یک لحظه به غرورم برخورد پیش زدم گفتم گمشو کنار
میخوام برم منو اوردین اینجا چیکار؟؟

چشم هاش به خون نشسته بود باز آمد نزدیکم محکم زد تو صورتم تا ادمم به خودم
بیام باز زد اونطرف صورتم سوزشش اشک تو چشم هام آورده بود گوشه لبم خیس
شد حتما پاره شده باز یک نفر صدا زد
سیا-

بله قربان-

دست پای اینو ببند به صندلی تا اینا کارشونو بکنن-

چشم قربان-

رفت طناب آورد منو به زور روی صندلی نشوندن دست هامو بستن پا هامم بستن
دیگه راهی واسه فرار نداشتم همون زنه آمد مو هامو سشوار کرد شروع کرد آرایش
کردنم خسته شده بودم لبم خیلی میسوخت با سوزش وحشتناکی توی لبم جیغ زدم
که دیدم داره با دستمال الکلی میکشه روش شروع کردم دست پا زدن ولم کن

خفه شو تموم شد باید جاشو درست کنم بخوای جیغ داد کنی میگم باز رئیس بیاد
دیگه ساکت شدم حتی جرعت اشک ریختم نداشتم چند ساعتی مشغول بودن که
دست از سرم برداشت رفتن سمت کمد لباس یک لباس قرمز که تا زانو بود تور کار
شده بود آورد پرت کرد طرفم دست پاتو باز میکنم پا میشی میری اینو میپوشی
فهمیدی؟؟

نه نفهمیدم این چیه آوردی واسه من؟؟

به تو ربطی نداره اینجا من میگم چی باید بپوشی پس پاشو تا حوصله ام سر نرفته. -
دست پامو باز کرد پرتم کرد تو اتاقک کوچیک کنار اتاق در قفل کرد نگاهی بهش
کردم خدایااا اخه این چیه من چیطوری همچین لباسی بپوشم بازم ترس آمد سراغم
نکنه باز این پیری بیاد سراغم دلم میخواست حرص این زنه را در بیارم گوشه پایین
لباس گیر دادم به چوب لباسی کشیدم تورش پاره شد وای خدا چه حرصی بخوره
زدم به در اهای خانوم لباس پاره اس در باز کرد با دقت نگاهش کرد ولی این پاره
نبود کار خودته؟؟

نه کار من نیست خودش اینطوری بود

خیلی خوب چند دقیقه صبر کن

بعدم باز در از پشت قفل کرد رفت تو دلم واسه این کارم عروسی. بود که در باز
شد...

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 13:05]

Part:51

یک لباس دستش بود کاملاً باز بود یقه اش قایقی بود توی کمرش حریر کار شده بود
پایینش به زور تا بالای زانوم میرسید رنگشم قرمز جیغ بود با لبخند چندشی بهم زل
زده بود با دیدن تعجب من لباس پرت کرد تو پرو داد زد

بیا این پاره نیست بیوش-

من اینو نمیپوشم پرتش کردم طرفش که باز در بست رفت ای خدا اینبار رفت چی
بیاره تا در باز شد با ترس رفتم عقب که همون مرد پیریه آمد تو آروم اما وحشت ناک
باهام حرف میزد

خیلی سرسختی فکر کنم لازمه لباس یک نفر دیگه تنت کنه -

ترسیده بودم نمیخواستم کسی بهم دست بزنه با لکنک گفتم این خیلی بازه من اینو
نمیپوشم

اونش به تو مربوط نیست باید بپوشی یا لا -

من اینو نمیپوشم دستشو بالا برد زد تو صورتم درد داشت خیلی اما اشک نریختم با
صداش قلبم یک لحظه ایستاد

هی شما بیان اینو تن این دختره کنید -

پریدم وسط حرفش گفتم نه نه خودم میپوشم

پنج دقیقه دیگه با این لباس میای بیرون فهمیدی؟؟ -

سرمو به نشونه بله فهمیدم تکون دادم که رفت در بست باز نگاهی به لباس کردم ای خدا بکشدت پریا اون لباس را پاره کردی که اینو بپوشی اخی چقدر من بدبختم؟؟ لباس پوشیدم. نگاهی به خودم کردم خوشگل شده بودم خیلی خوشگل در باز کردم با دستم سعی داشتم لباس تا پایین زانوم بکشم که مرد لبخندی زد از اتاق رفت بیرون ای مرده شور لبخند تا ببرن زور گو همون موقع اون زنه آمد. دستمو گرفت باز بر دم سمت همون اتاق همه دخترا بودن بازم دست پاهاشون بسه بود منم به صندلی... بستن با صدای همون زنه همه حرصی نگاهش میکردیم

امشب همتون فروش میرید به صاحب هاتون احترام بذارید فکر فرارم نکنید راهی - ندارید یکی یکی میان رو استیج تا خریدار پیدا کنید

بعدم رفت وای همینو کم داشتم کم بدبختی دارم این اضافه شد مامانم مهرداد بتول خانوم کاش شاهین بلایی سرشون نیاره اونکه خبر نداره من کجام کلافه بودم ذهنم.... لحظه ایی اروم نمیشد پر بود از فکر خیال های وحشت ناک

چند ساعتی تو اتاق بودیم تا اینکه دونفر آمدن یکی از دخترا را کشون کشون بردن
جیغ میزد ولی فایده ایی نداشت. همه را برده بودن فقط من مونده بودم قلبم داشت از
تو سینه ام میزد بیرون چند دقیقه طول کشید تا اون دونفر باز آمدن سراغم با لبخند
بههم نگاه میکرد جوری که من بشنوم گفتن چه دعوایی بشه سر این دختره برو بریم
باز ترسیدم اشک تو صورت من نشست بود که آمدن دست هامو باز کردن کتف هامو
گرفتن بردنم سمت یک راهرو هر چی بیشتر میرفتیم صدای گریه من بلند تر میشد
اصلا بزار این لوازم آرایش ها پخش صورت من بشه کسی خوشش نیاد بالاخره رسیدیم
در باز کردن نگاهی به اطراف انداختم پر از دود بوی سیگار الکل بود یک استیج بزرگ
وسط سالن قرار داشت که از پله باید میرفتی بالا بود انگار طوری طراحی شده بود که
هر کسی بره اونجا همه بتونن بهش دید داشته باشن باز کشون کشون بردنم سمت
استیج اونجا ایستادم که یک دفعه صفحه شروع کرد آروم آروم چرخیدن چقدر تحقیر
همه مردا با چشم هاشون بهم خیره بودن پچ پچ میکردن توی چرخش بودم که
چشمم افتاد به دونفر آشنا اره با چرخ بعدی مطمئن شدم سپهر شاهین بودن از قیافه
سپهر معلوم بود عصبی اما شاهین با پوزخند نگام میکرد نا خودآگاه اشک هام باز

سرا زیر شد که صدای یک نفر آمد داشت از من تعریف میکرد برده ام مگه هه پس چی
فکر کردی پری برده ایی دیگه باز چشمم افتاد تو چشم سپهر نگاهش غمگین بود
خیلی غمگین ولی من دیگه گول ظاهرشو نمیخورم تقریبا ده دقیقه ایی گذشت تا
اینکه بردنم توی یک اتاق پرتم کردن همه دخترا اونجا بودن هر ساعتی میگذشت
یکیشونو صاحب جدیدش کشون کشون میبردش نمیدونم چقدر گذشت که صدای
دوتا نگهبانه آمد سیا دیدی گفتم سر این دختره دعوا میشه؟؟اره بابا خودش اینجاس
نمیدونه بیرون کم مونده، همو بکشن وای خدا اینا چی دارن میگن یکم تو حال هوای
....خودم بودم که با صدای در ایستادم به در خیره شدم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 14:00]

Part:53

توی دلم دعا دعا میکردم سپهر باشه ولی با دیدن لبخند چندش شاهین افتادم روی
زمین اشک ریختم که آمد کنارم زانو زد با لبخند حرف میزد

۱ عزیزم گریه نکن من آدمم نجات بدم دیدی اینکارم کردم پاشو پاشو از اینجا -

بریم

حالمو بهم میزد عوضی بیشعور سرمو بلند کردم آب دهنمو پرت کردم تو صورتش که
با کشیده محکمش پرت شدم روی زمین گوشه لبم خون میومد داد زدم لعنت بهت
میفهمی لعنت تو یک آدم... هنوز حرفم تموم نشده بود که مو هامو گرفت کشون
کشون بردم بیرون خوردم به یک نفر افتادم روی زمین سرمو بلند کردم سپهر بود
دستشو دراز کرد که بلند کنه ولی پشش زدم خودم پاشدم شاهین ایستاده بود به ما
نگاه میکرد پوزخند میزد بهم بازم کتفمو گرفت میبرد که همون مرد پیریه جلومون
سبز شد این دیگه چیکار داشت حتما اینم میخواد یکی بزنه اونطرف صورتتم شاهین
...ایستاد گفت مرسی اقا مهران ما داریم میریم

برو شاهین جان بازم خواستی بیا پیام های جشن واست ارسال میشه-

حتما میام

به‌هم دست دادن راه افتادیم چقدر دلم از سپهر گرفته بود تمام مدت نگاهش میکردم
اشک میریختم خداا بدبخت تر از منم هست مگه؟؟ سوار شدیم راه افتادیم اینقدر
...خوابم میامد که نفهمیدم کی تو ماشین خوابم برد

سپهر

با شاهین رفتیم به اون مهمونی پر از آدم های جور واجور بود معلوم بود همه پولدارن
پس پریا کجاس؟؟ دو ساعتی مشغول شام خوردن رقص چند تا دختر بودیم دیگه
کلافه شدم رفتم سمت دستشویی صورتمو با آب شوستم آدمم نشستم یک دختر
روی استیج بود اشک میریخت آدم های دور برش وانش قیمت تعیین میکردن یعنی
پریا قراره اینطوری بشه؟؟ شیش تا دختر آمدن روی استیج هر کدام به شخصی
فروخته شدم سرم پایین بود که با صدا های شاهین به خودم آمدم

بیار بالا سرتو ببین کی اونجاس-

سرمو آوردم بالا پریا بود با چشم های اشکی ایستاده بود سرشو زیر انداخته بود یک
لحظه میخواستم پاشم از اون بالا بیارمش پایین این لباس چی بود تنش چشمش تو

چشمم افتاد تعجب تو نگاهش معلوم بود ولی سریع سرشو زیر انداخت بعدم بردنش
سرش دعوا بود خلیا واسش قیمت بالا میگفتن میخواستم من کمکش کنم من
بخرمش ولی شاهین نمیداشت بالاخره بعد دو ساعت شاهین تونست بقیه را شکست
... بده پریا را بخره

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 14:01]

Part:54

دوست نداشتم برم توی اون اتاق تحقیر شدن پریا را بینم از صدای شاهین معلوم
بود داره تحقیرش میکنه با صدایی که آمد فهمیدم زد تو صورتش خواستم برم
سمتشون اما یک حسی بهم اجازه نداد صدای جیغش میاد که داشت با شاهین بحث
میکرد توی فکر بودم که یکنفر خورد بهم افتاد زمین نگاهش کردم پریا بود از گوشه
لبش خون میامد دستمو جلوش دراز کردم که بلندش کنم ولی پسم زد خودش پاشد
بازم شاهین به زور میبردش که اون پیریه جلومون ظاهر شد بلایی سر این بیارم من

اه بعد یک خداحافظی گرم با شاهین آمدم توی ماشین پریا اول بی تاب میگرد ولی
 انگار گل دیشب خواب نرفته بود خسته بود تا نگاهش کردم غرق خواب شده بود
 چقدر تو خواب معصوم تر شده بود کاش میتونستم دلیل کار هامو واسش توضیح بدم
 ... اما الان وقتش نبود با صدا های شاهین از فکر بیرون آمدم جوابشو دادم

بله چیه شنیدم

یکساعته دارم میگم رسیدیم تازه میگی شنیدم برو این دختره را بیدار کن بیارش -
 دنبال من حوصله ندارم باز حرف مفت بزنه

رفتم سمت پریا خواب خواب بود از طرفی دلم نمیومد بیدارش کنم از طرفی نمیتونستم
 جلوی شاهین بغلش کنم دلمو زدم به دریا صداش زدم
 پریا. پریا پاشو رسیدیم

چشم هاشو باز کرد از دیدن من خودشو عقب کشید نگاهی تأسف بار بهش کردم
 دستشو گرفتم دنبال خودم کشیدم توی دلم ازش معذرت خواهی می کردم ولی چاره
 ایی نداشتم سعی داشت دستشو آزاد کنه اما بهش اجازه نمیدادم رفتیم توی زیر زمین
 شاهین نگاهی به پریا کرد با خنده گفت خوش آمدی به جهنم دختر عمو

پریا دستشو از دستم جدا کرد خواست بره طرف شاهین که نگهش داشتم نمیخواستم
 بره کتک بخوره باز میخواست خودشو آزاد کنه ولی نمیداشتم محکم بغلش کرده بود
 اشک میریخت جیغ میزد به منو شاهین لعنت میفرستاد اینقدر دست پا زد که خسته
 شد افتاد روی زمین منم رهانش کردم شاهین آمد نزدیکش آروم بلندش کرد طوری که
 بشنوه در گوشش گفت حالا اولشه ببین چه خواب هایی برات دارم تو دختره ...دست
 رد به سینه من زدی هه حالا ببین عاقبت کار تو تک تک خانواده ات دارن تاوان میدن
 ... اونم به خاطر تو بیا بریم تا نشونت بدم یا لا راه بیا

برام سخت شده بود ولی منم دنبالشون میرفتم که نگاهم افتاد به خانواده پریا
 همشون چهره هاشون غرق خون بود حتی اون پیره زن بیچاره بتول خانوم پریا با
 دیدنشون محکم به سینه شاهین مشت میزد جیغ میزد کثافت عوضی چرا اینکار
 باهاشون کردی تو یک مریضی یک سادیسمی روانی با چکی که خورد ساکت شد
 ...افتاد روی زمین

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 14:02]

پریا

غرق خواب بودم که یکنفر صدام زد به زور چشم هامو باز کردم سپهر بود از دیدنش عقب عقب رفتم حتی از سپهر ام وحشت داشتم نگاه تاسف باری بهم کرد مگه من چیکار کردم که اینطوری نگام میکنه مچ دستمو گرفت دنبال خودش کشید چرا دیگه خبری از اون محبت نبود چرا سپهر اینطوری شده بود سعی داشتم دستمو جدا کنم ولی فشار دستشو بیشتر کرد توی دلم برای هزارمین بار گفتم ازت متنفرم سپهر ازت متنفرم رسیدیم زیر زمین شاهین آمد نزدیکم تهدیدم کرد میخواستم برم طرفش ولی سپهر مانع شد هه چقدر با هم رفیق بودن توی خر خبر نداشتی شاهین دستمو گرفت برد سمت یک راهرو نگاهی به همه جا انداختم که ایستاد نگاهی به روبه روم کرد باورم نمیشد چی داشتم میدیدم پا هام سست شد قلبم شکست مامانم مهرداد حتی بتول خانوم بخاطر سیلی تو دهن هایی که خورده بودن صورتشون غرق خون بود با مشت های بی جونم به سینه شاهین میزدم فحشش میدادم بازم زد من شده بودم وسیله ایی برای کتک زدن بقیه هر کی از راه میرسید یک ضربه به من میزد افتادم روی زمین از اعماق وجودم اشک ریختم جوری هق میزدم که صدام کل زیر زمینو برداشته بود مامان آروم آمد سمتم پریا مامانی قربونت برم کجایی تو؟؟

دست هاشو گرفتم غرق بوسه کردم سرمو گذاشتم روی پاهاش ببخش مامانم ببخش
که مواظبت نبودم ببخش اگه بخاطر من این بلا سرت آمد دستمو گرفت بلندم کرد با
...صدای شاهین برگشتم سمتش نگاه پر از نفرتمو دوختم بهش

از فیلم هندی ها قشنگ تر شد این صحنه یادم باشه تو تاریخ ثبت کنم من میرم -
.. شما ها را تنها میذارم بعدم با یک لبخند چندش آورد دست سپهر گرفت رفت

نگاهم برگشت سمت مامان صورتش خوشگلش خونی بود چشم هاش بخاطر اشک
پف کرده بود قرمز شده بود با هم رفتیم سمت مهرداد بتول خانوم اونام بی حال بودن
رفتم بالا سر مهرداد بمیرم واست داداشی تو هنوز خوب نشدی این حیون این بلا را
سرت آورده پاشدم بینم یک لیوان آب پیدا میکنم رفتم گشت زدم که چشمم افتاد به
یک اتاق که درش بسه بود صدای هق هق یکنفر میامد یکم گوش کردم این صدا مال
نگار بود نه باورم نمیشه این آدم چی از زندگی من میخواد خانواده ام کم بود نگارم
....آورده بود اینجا

♥♥♥♥, تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [16.04.18 14:03]

Part:56

تقه ایی به در زدم صداس زدم نگار تویی با صداس خون تو تنم یخ بست پس حدثم
درست بود

پریا پریا تویی کمکم کن پریا کمکم کن-

نگار تو اینجا چیکار میکنی؟؟

من آمدم سر قرار وقتی دیدم دارن تو را میبرن تعقیبت کردم رسیدم اونجا زنگ زدم
سپهر ولی اون با شاهین آمد خیلی تعجب کردم من میخوامستم به پلیس خبر بدم ولی
نداشتن بعدم بیهوشم کردن آوردنم اینجا پریا من میترسم حتما مامانم نگرانمه کمکم
کن خواهش میکنم

نشستم رو زمین پس توام بخاطر من گرفتار شدی نگار من خودمم اینجا زندانیم
چیطوری کمکت کنم اصلا میدونی من چیطوری امدم اینجا؟؟

اره شاهین خریدتت-

از کجا میدونی؟؟

خودش اون شب گفت-

با صدای داد یکنفر از ترس پاشدم چسبیدم به در دست هامو پشتم قایم کردم

هی عوضی اونجا چیکار میکنی تو-

خدایا اینو دیگه بخیر کن بسه هر چی سیلی خوردم نزدیکم شد کتف هامو گرفت
تکون دادم میگم تو اینجا چه غلطی میکنی کی گفت بیای نزدیک این اتاق؟؟ شجاعتمو
جمع کردم دست هاشو از روی شونه ام پس زدم بلند داد زدم برو کنار فکر کردی
ازت میترسم چرا دوستمو زندانی کردین

این به تو ربطی نداره بیا بریم تا رئیس خبر نکردم یا لا-

اون رئیسست الهی بمیره میفهمی بمیره دستشو بلند کرد که یکنفر رو هوا گرفت نگاهی بهش کردم سپهر بود چرا این نداشت منو بزنه هه فکر خیال نکن حتما خودش میخواد بزنه نمیدونم چی توی گوشش گفت که رفت من موندمو سپهر نگاه پر نفرتمو دوختم بهش چیه دلت واسم سوخت یا هوس کردی توام یکی بزنی خنک بشی هان؟؟

آروم باش بیا بریم از اینجا شاهین بیینه عصبی میشه-

هه آروم باشم تو کی هستی که به من دستور میدی عصبی بشه به درک بره بمیره

بهت میگم بیا بریم میفهمی؟ یا حالت کنم-

اصلا بهت نمیداد عصبی بشی نیام اول باید بدونم چرا نگار اینجاس سپهر بلندم کرد راه افتاد میزدمش اشک میریختم ولم کن بذارم زمین انداختم توی اتاق پیش مامان

اینا خواست در قفل کنه که صداش زدم یک پارچ آب با یک جعبه کمک های اولیه
 میخوام اگه هنوز ذره ایی معرفت تو وجودته اینا را واسم بیاری سرشو زیر انداخت
 رفت بیرون اه حاله از همتون بهم میخوره در ام قفل کرد حالا چیطوری برم پیش نگار
 ده دقیقه ایی گذشت که سپهر با یک جعبه یک پارچ آب چند تا لیوان آمد داد دستم
 سریع رفت در قفل کرد بیشعوری نثارش کردم برگشتم سمت مامان اینا به همشون
 آب دادم زحم هاشون ضد عفونی کردم تمیز کردم مهرداد با خوشحالی نگام میکرد
 دستشو گرفتم داداشی چرا خوب نمیشی ببین با خواهرت چیکار کردن هیچکسو ندارم
 مهرداد تو را خدا زود خوب شو با این حرفم نم اشک تو چشم هاش نشست دستمو
 محکم گرفت مامان آمد نزدیکم پریا عزیزم منو ببخش مامانی ببخش باهات بد
 رفتاری کردم صورتشو بوسیدم لبخندی به صورتش زدم من ازت کینه ایی نداشتم
 مامان حق داشتی سخته واست مرگ بابا بعدم سرمو زیر انداختم طوری که فقط
 خودم بشنوم زمزمه کردم کجایی بابایی جونم بیینی پسر بردارت داره باهامون چیکار
 میکنه. دلم از حرف خودم گرفت مامان بتول خانوم نشسته خوابشون برده بود مهرداد
 ام خواب بود چند تا پتو بود انداختم روشن خودمم دراز کشیدم طولی نکشید که
خوابم برد

صبح با سر صدای چند نفر از خواب پاشدم نگاهی به اطرافم کردم مامان مهرداد بتول
خانوم هنوز خواب بودن گوشمو چسبوندم به در صدای چند نفر میامد اینا دیگه کی
بودن درمورد کی حرف میزدن؟؟

بله دختره اونجاس -

بریم ببینم اگه دروغ گفته باشین وای به حالتون

خدایا کدوم دختره اینا کی میگن؟؟ با اسمی که تو ذهنم آمد جیغ بلندی کشیدم نگار
منظورشون نگاره با جیغ زدن های من مامان اینا بیدار شدن با ترس سمتم آمدن

چیشده پریا چت شده عزیزم -

مامان هق میزدم میگفتم مامان نگار اونا میخوان نگار بدن به یکنفر

چی میگی نگار که اینجا نیست-

چرا اینجاس خودم دیدمش ماما چیکار کنم؟؟

آروم باش حتما اشتباه میکنی-

نه ماما نه اشتباه نمیکنم بازم جیغ زدم نگار نگار!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! با صدای اشکمام باز جاری شد پررریا کمکم کن در باز شد چشم هام افتاد تو چشم شاهین با چشم هاش داشت بهم میخندید عوضی پست پیش زدم نگاهی به نگار کردم تو دست های دوتا غول گرفتار بود یک پیر مرد با ذوق نگاهش میکرد یقه شاهینو گرفتم. نگار را کجا میبرن؟؟ دستمو گرفت پرتم کرد رو زمین بلند بلند خندید خیلی دوستش داری اخی اخه مثل خواهرته ولی اون از خونه بخاطر اینکه ازدواج نکنه فرار کرد منم الان دارم میدمش دست کسی که میخواست باهاش ازدواج کنه فکر نمیکنم کار بدی کرده باشم ...از جام پاشدم با تحقیر نگاهش کردم کی اینقدر حیون شدی من نمیدونستم شاهین ایزدی تو اصلا شبیه ما نیستی چون بویی از انسانیت نداری حیونی میفهمی حیوان... با چک محکمش ساکت شدم اشک هام جاری شد نگار با دیدن من خواست بیاد طرفم اما اون دونفر مانع شدن که با حرکت دست شاهین آزادش کردن نگار آمد پیشم

محکم بغلش کردم اشک ریختم خون دماغ شده بودم خونم روی لباس نگار چکید با
بغض حرف زدم

....منو ببخش نگار خواستم کمکت کنم ولی

تو نگران من نباش عزیزم من میتونم یک جوری خودمو نجات بدم مطمئن باش هر -
وقت خلاص شدم اول میرم پیش پلیس

از هم جدا شدیم به هم خیره شده بودیم که شاهین دستشو تکون داد باز نگار ازم دور
کردن خواستم برم دنبالش اما تو دست های شاهین گرفتار بودم ماما همش سعی
داشت نجاتم بده ولی نمیتونست شاهین در بست منو کشون کشون از زیر زمین. آورد
بیرون باز میخواست چه بلایی سرم بیاره؟؟؟

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 14:04]

نور چشم هامو اذیت میکرد دستم که آزاد بود جلوی چشمم گذاشتم تا چشم هام به نور عادت کنه که دستم کشیده شد اینبار شاهین با داد حرف زد راه بیوفت بینم حوصله ندارم به راهم ادامه دادم رسیدیم به خونه هه من تاحالا نیامده بودم اینجا با اینکه مال پسر عموم بود ولی نمیامد ولی ماما بابا یکی دوبار با زمو شمیم آمده بودن نگاهی به اطراف کردم یک سالن بزرگ که با مبل های سلطنتی بزرگ کرم طلایی بود دور تا دور خونه پر بود از سر کله حیوان های بیچاره الهی بمیری اخه چرا این بیچاره ها را زدی یک راه پله ام بود که به صورت حلال تا بالا امتداد داشت بنظرم خیلی زیاد بود با صدای شاهین به خودم آمدم

...جوری نگاهم میکنی اینجا را انگار خیلی فقیری بودی ندیدی اینطور خونه ها را-

راست میگفت خیلی کنجکاو به در دیوار زل زده بودم دستمو از دستش کشیدم گفتم نه دیدم بهتر از اینم دیدم ولی تا اونجایی که من میدونم عمو اینقدر پولدار نبود تو از کجا این خونه به این بزرگی خریدی؟

هه خیلی دوست داری بدونی آره؟-

نه چون میدونم

ا خوب بگو از کجا میارم؟؟-

دزدی کردی چه میدونم تو کار خلافی با این حرفم بلند بلند خندید آمد سمتم یا خدا
این باز وحشی شد میترسیدم چرا کسی اینجا نیست من کجا داشتم میرفتم تا این
حرف زدم پام گیر کرد به یک جایی نشستم روی یک جای نرم اخیش گفتم الان
میوفتم زمینا اینجا چی هست نگاهی کردم روی مبل افتاده بودم شاهین هر لحظه بهم
نزدیکتر میشد اخه منکه چیزی نگفتم جز اینکه مگه؟؟ تا جایی که تونستم خودمو به مبل
چسبونده بودم شاهین دستشو گذاشت اینطرف اونطرف مبل خم شد روی صورتم
توی دلم به غلط کرده افتاده بودم خدایا خودت کمکم کن این سادیسم داره کمکم کن
وای وای چرا داره میاد جلو چشم هامو بستم که یک صدایی مثل نور تو تاریکی شد
... واسم

آقا ببخشید دم در باهاتون کار دارن-

شاهین نگاهی بهش کرد عصبی جدا شد رفت سمت در دویدم طرف اون خانومه
پریدم بغلش گونه اشو بوسیدم تعجب کرده بود ازش جدا شدم با خنده گفتم سلام

فرشته نجات تعجبش دو برابر شد با خنده گفتم ببخشید سلام بازم ساکت بود ای
خدا نکنه لاله چی میگی پری اخه مگه کر بودی با حرفش نجات داد تازه میگی
لاله؟؟ باز نگاهش کردم گفتم بین من دختر عمو اون یارو ام و شما چی؟؟

یکم از تعجبش کم شد بعد گفت من سمیرا هستم خدمتکار ایشون. اه حیف این
دختره تازه یکم تو قیافه اش دقیق شدم پوستش سبزه بود چشم هاش عسلی بود لب
هاشم باریک جمع جور بود در کل قیافه با نمکی داشت خواست بره که گفتم کجا
میری میشه منم باهات بیام؟؟
ولی خانوم آقا اجازه ندادن-

هیش انگار کی هست خنده ایی کردم گفتم نگران نباش چیزی شد بگو خودم آمدم
نگاهی بهم کرد سرشو به نشونه تایید چرخوند رفتیم سمت آشپز خونه یک خانوم
نسبتا مسن با یک خانومی که بهش میامد 40 سالش باشه بودن یک پسر ام بود
همشون نگاهی بهم کردن تعجب کرده اخه چرا اینطوری نگاهم میکنن اخ تازه
فهمیدم ازبس صورتم داغون بود تازه خون دماغم شده بودم مظلوم نگاه کردم گفتم
بسه آب شدم الان میرم صورتمو میشورم بگید کجا برم؟؟ تا آمدن. حرف بزنین صدای
شاهین آمد خدا لعنتت کنه باز آمد

تو اینجا چیکار میکنی هان؟؟-

رفتم جلو گفتم آمدم پیش این خانوما

ولی من بهت اجازه نداده بودم درسته؟؟-

شونه هامو بالا انداختم گفتم مهم نیست خودم اجازه دادم از حرفم دستمو گرفت

... کشید سمت خودش از اونجا رفتیم بیرون

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 14:05]

Part:59

اخ دستم ولم کن وحشی ولی مگه ول میکرد این داشت منو کجا میبرد یا خدا اخه
پری دو دقیقه جلو اون زبونت با بگیر با پرت شدنم روی زمین نگاهی بهش کردم اینجا
کجاس منو آوردی اینجا چیکار؟؟نگاهی بهم کرد ای خدا غلط کردم نجاتم بده از
دستش اخه مگه من چه هیزم تری به این فروخته بودم؟توی فکر بودم که از مو هام

گرفتمو بلند م کرد درد داشت ولی ساکت بودم نمیخواستم بهش التماس کنم
نمیخواستم غرورم در برابرش له بشه ولی اونقدر فشارش دستشو بیشتر کرد که اخر
طاقت نیاوردمو بلند جیغ زدم دست از سرم بردار بازم کشید حس میکنم تموم مو هام
کنده شده سرم درد گرفته بود اشک تو چشم هام حلقه بسته بود با اینکه سخت بود
ولی داد زدم غلط کردم ببخشید ولم کن یکباره افتادم روی زمین نگاهی بهش کردم
مو هام توی دستش بهم دهن کجی میکرد چقدر یک آدم میتونه پست باشه؟ با
صدایش زخم دلم عمیق تر شد هه چقدر لذت بخشه اینطوری بهم التماس میکنی
حالم از این همه نامردی بهم خورد از زمین پاشدم رفتم سمتش محکم به سینه اش
مشت میزدم عوضی نامرد چرا عذابم میدی چرا اذیتم میکنی حداقل چرا خانواده امو
آزاد نمیکنی؟؟

دوست داری بدونی؟؟-

اره دوست دارم بدونم بهم بگو چراااا؟

چون این عذاب ها را منم کشیدم این تحقیر ها این....این اه لعنتی-

منظورت چیه کدوم عذاب تو عذاب کشیدی مگه من عذابت دادم

تو نه ولی عمو چرا چنان بلایی سرت بیارم پریا که اسم شاهین ایزدی بیاد از ترس -

هه...

بابای من چیکار کرده؟؟

فعلا بماند کم کم خودت میفهمی فعلا میخوام یک مژده بهت بدم فکر کنم واست -

خوشحال کننده باشه

چیه؟؟

تو خونه ام کار کن اون پولی که بابت آزادیت دادم برگردن بهم چیطوره؟؟-

میخواستی پول ندی من میخوام از اینجا برم خانواده ام میبرم

خنده بلندی کردم پس پولم چی میشه نکنه میخوای یک میلیارد پوله منو بخوری؟؟-

تو تو؟؟ یک میلیارد پول واسه من دادی؟؟

...اره مدرکشم هست-

نکنه من باید تا آخر عمرم اینا کار کنم؟؟

تا هر وقت تسویه کنی باید کار کنی واسم-

ای خدا اخه این چی داره میگه؟؟ اخه این عوضی این همه پول از کجا آورده داده واسه من؟؟ نگاهی بهش کردم گفتم به شرطی که خانواده ام در امان باشن حاضریم کار کنم ولی

واسه من شرطم تعیین میکنی جایگاهت یادت نره تو الان برده ای منی میفهمی؟؟-

از حرفش بغض تو گلوم نشست ولی اجازه ندادم بشکنه با صدای جدی گفتم به هر حال من تا وقتی خانواده ام اون زیر باشن هیچ کاری نمیکنم حتی اگه بمیرم

خانواده ات میفرستم تو خونه خودتون ولی باید اونقدر کار کنی که بتونی خرج اونا -

راهم بدی

...دیگه خسته شدم از حرف های عذاب آور این آدم سرمو زیرانداختم باشه ایی گفتم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [16.04.18 14:06]

...چند روز بعد

بعد آن ماجرا شده بودم رسماً کلفت خونه شاهین تمام گرد گیری تمیزی حتی شوستن ظرف ها با من بود دیگه جونی واسم نمونده بود خانواده ام توی خونه خودمون زندانی بودن من بخاطر اونا شبها بعضی از کار های شرکت شاهینم انجام میدادم تا بتونم یک در آمدی واسشون بفرستم نگاهی به اتاقش کردم برق میزد البته به لطف من نگاهم افتاد به قاب عکس بالای تخت عمو شاهین باهم بودن دلم واسه عمو تنگ شده اگه اون بود پسرش جرعت نداشت این بلا ها را سر من بیاره خواستم از اتاق بیام بیرون که خوردم تو سینه یک نفر سرمو بلند کردم شاهین بود چیزی نگفتم خواستم از کنارش رد بشم که دستمو تو دستش اسیر کرد رفتارم باهاش خیلی جدی بود دیگه. زبون درازی نمیکردم بسه کتک خوردن منکه زوری در برابرش ندارم چرا باید خودمو زجر بدم؟ نگاهی بهش کردم جدی گفتم کار اتاقتون تموم شده میخوام برم پایین دستمو ول کنید با اینکه دفعه اولم نبود اینقدر سرد حرف میزدم ولی هر بار تعجب تو چشم هاش دیده میشد اون دنبال زجر دادن من بود ولی چرا نمیدونم؟ الان دلش میخواد من بهانه بدم دستش تا باز کتکم بزنه اما کور خوندی پسر عمو

...باز دستمو ول نکرد اینبار کشیدم که محکمتر گرفت ای خدا دستم اخه بگو مگه
 مریضی راه به راه دست منو میگیری فشار میدی با اون هیکل بزرگت بازم تلاش کردم
 ولی ول نکرد جدی جدی میخواست بهانه بدم دستش خواستم با اون یکی دستم قفل
 دستشو از دور مچ دستم باز کنم که بغلم کرد رفت توی اتاقش قلبم مثل چی میزد
 مطمئن بودم رنگ صورتم قرمز شده بود حرارت بدنم رفته بود بالا ترس از تو چشم
 هام معلوم بود نمیدونم چرا تا باهانش تنها میشدم این حالت ها بهم دست میداد به هر
 زوری بود از بغلش بیرون آمدم رفتم سمت در که با صدایش سر جام ایستادم چند تا
 مهمون ویژه دارم میری تو آشپز خونه از اونجایی که غذا درست کردن بلد نیستی
 پذیرایی میکنی بین فقط یکم یکم کسری ازت بینم روزگارت سیاه پریا فهمیدی؟

سرمو به نشونه تایید تکون دادم رفتم سمت آشپز خونه این چند روز با سمیرا
 مامانش مهری خانوم خالش ناهید خیلی آشنا شده بودم با اینکه از سپهر زخم خورده
 بودم شاهین شده بود ملکه غذایم ولی با وحید برادر سمیرا خیلی راحت بودم گاهی
 حس میکردم مهرداد پیشمه باهانش حرف میزد از درد هام میگفتم اون واسم میشد
 سنگ صبور ولی با این حال دیگه عاشق کسی نمیشدم وحید واسم حکم بردار بود
 هیچ حسی نسبت بهش نداشتم عشقی که توی وجود من بود بخاطر سپهر نابود شد
 با اینکه بهم زخم زد ولی گاهی دلتنگش میشم حتی این چند روز ندیدمش یا نیامده
 دوری از مامانم مهرداد واسم از همیشه سخت تر شده تمام تلاشم اینه اون پول بتونم

برگردونم حتی الان کار خونه ایی نیست تا به داشتنش ببالم. با صدا های وحید به
... خودم آمدم

پریا هواست کجاس دختر؟؟-

با صورت غرق در اشکم خنده ایی کردم گفتم تو هیروت کاری داشتی؟؟

عجب هیروت شاد غمگینی بوده هم میخندی هم اشک میریزی؟؟-

هوففف بلندی کشیدم وحید شیطان نباش بگو چیشده؟ باز رئیس کار دارن؟؟؟

نه رئیس نه ولی یکنفر یک نامه انداخته توی صندوق جلوی در که من امروز دیدم -
بدون نام آدرس بازش کردم

خوب چه ربطی به من داره؟؟

رابطش به تو اینه که در مورد تو واسه شاهین یک چیز هایی نوشته شده که زیاد -

خوب نیست

چی میگی وحید یعنی چی در مورد من واسه شاهین یک چیز های نوشته شده بده ببینم

بگیر ولی زیاد به دل نگیر مطمئنم همش دروغه-

...نامه را باز کردم شروع به خوندن کردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:07]

Part:61

این چی نوشته بود خداااا این دیگه کیه اخه من کی همچنین آدمی هستم من حتی یک
شبه بیرون خونه نگذروندم دلم گرفت اخه چرا همه آدم ها با من دشمن شدن قطره
اشک سمجی از چشمم افتاد که از چشم وحید دور نمودن نزدیکم شد با صدایی آروم
نوارش دستش حرف زد

پریا خواهش میکنم این مال یک آدم روانیه تو چرا جدی میگیری؟؟-

بازاشک ریختم خواستم دور بشم که تو آغوش یک نفر فرو رفتم وحید بود ولی چرا
منو بغل کرد درسته مثل بردار واسم ولی دوست نداشتم بغلم کنه دستمو گذاشتم روی
سینه اش خواستم پشش بزنم که صدای یکنفر آمد سریع از بغل وحید بیرون آمدمو
نامه را پشت سرم قایم کردم

اینجا چه خبره؟؟-

شاهین بود چشم هاش قرمز بود صورتش از قرمزی کبود شده بود. صداس از
اعصابانیت اوج گرفته بود. خیلی ترسیده بودم ولی خون سردیمو حفظ کردم آروم گفتم

آمدم بیام بیرون وحید آمد داخل خوردیم بهم باز مشکوک نگاهم کرد باز داد زد که
بدنم لرزید

فکرررر کردی من خرم داشتی اینجا چه غلطی میکردی؟؟-

من من کنان میخواستم توضیح بدم که از آشپز خونه پرت شدم بیرون صدای مشت
لگد های شاهین داد زدن های وحید میامد پاشدم نگاهی بهشون کردم صورتش پر از
خون بود بی حال روی زمین افتاده بود شاهین روی سینه اش نشسته بود داد میزد
همراه با داد زدنش یک ضربه به صورت وحید میزد عوضی فکر کردی داری چه غلطی
میکنی؟؟ کثافت پست

داد زدم ولش کن خواهش میکنم

گمشو کنار حساب توام بعد میرسم پاشدم رفتم سمت دوتا نگهبان بیرون التماس -
کردم بیاین داره میکشتش بخدا کشتش دنبالم راه افتادن آمدن توی آشپز خونه به

زور از روی وحید جدش کردن آمد بیرون داد زد اینو بندازین تو زیر زمین تا بعد

....حسابش برسم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:07]

Part:62

نگاهم به شاهین افتاد عصبی بود اونقدری که به دیوار چسبیده بودم نگاه میکردم
وحید با سر صورت خونی بی حال از آشپز خونه آوردن بیرون بردن سمت زیر زمین با
نگاه های شاهین از دیوار فاصله گرفتم دویدم سمت اتاقم با تموم سرعتم فرار
...میکردم رسیدم تو اتاق تا خواستم در ببندم شاهین پاشو گذاشت بین در دادمیزد
برو کنار پریا میدونی که بازش میکنم-

خیلی ترسیده بودم دستش بهم برسه نمیدونم چی میشه فقط خدا کمکم کنه باز
صدش آمد من خودمو محکم به در چسبونده بودم با دادی که زد یک دفعه در باز شد

من پرت شدم روی زمین شاهین آمد داخل. در قفل کردن گاهم میکرد عقب عقب
میرفتم اون جلو میامد خدایا خودمو به خودت می سپارم اینقدر عقب رفتم که خوردم به
لبه تخت محکم با دستم لبه تخت گرفته بود شاهین بهم نزدیک شده بود بالا سرم
... ایستاده بود با دادی که زد مو هامو کشید بلندم کرد

از دست من فرار میکنی؟؟-

ولم کن عوضی میفهمی میگم ولم کن مو هامو بیشتر کشید خیلی دردم گرفته بود
اشک تو چشم هام آمد بود جیغ زدم ولم کن اخ لگد محکمی به پهلوم زد که افتادم
روی زمین پهلوم درد گرفته بود توی خودم جمع شده بودم که کمر بندشو بیرون کشید
محکم زد به بدنم جیغ میزدم اشک میریختم صدای مهری خانوم ناهید خانوم از پشت
در میامد که التماس میکردن ولم کنه ولی شاهین محکمتر میزد دیگه طاقت نیاوردم
داد زدم تو را روح عمو ولم کن خواهش میکنم کمر بند رو هوا نگه داشت بعدم با
...عصبانیت پرتش کرد روی زمین رفت بیرون

درد داشتم اشک میریختم با بیرون رفتنش مهری خانوم ناهید خانوم آمدن تو منو تو
آغوش گرفتن ولی من آغوش مامانمو میخواستم اون بود که آرومم میکرد اون بود که
درد هامو تسکین میداد به کمکشون رفتم توی حموم آب باز کردم بدنم زخمی شده
بود خون میامد خدا لعنتت کنه همتونو الهی بمیری اشک ریختم از حموم آمدم بیرون
کسی نبود لباس پوشیدم از شدت کمر درد روی تخت افتادم خیلی درد داشتم حتی

یک مسکنم نبود باید میرفتم پایین شاید یک چیزی واسه تسکین درد هام بود رسیدم
به پله ها آروم آروم طی کردم تا رفتم توی آشپز خونه همه مشغول آماده کردن غذا
واسه مهمون های شاهین بودن رفتم طرفشون با صدای آرومی گفتم مسکن میخوام
مهری خانوم کتمو گرفت روی یکی از صندلی ها نشستیم یک قرص با یک لیوان آب
...خوردیم خواستم پاشم که سرم گیج رفت دیگه چیزی ندیدم از حال رفتم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:08]

Part:63

سپهر

توی دفتر نشسته بودم حوصله هیچکاری نداشتم عصبی بودم حتی نمیخواستم برم
خونه شاهین از رفتارش با پریا عصبی میشدم هر آن ممکن بود یک کاری انجام بدم

تلفنم زنگ خورد شماره سینا بود یکی از نگهبان های شاهین به هر ترفندی بود
راضیش کردم گزارش پریا را بهم بده با عجله تماس وصل کردم

الو سینا

الو آقا سپهر سلام-

صداش نگران بود نکنه بلایی سر پریا آمده با استرس سوال کردم سینا پریا خوبه
چیزی شده؟؟

چی بگم اخه؟؟-

سینا حرف بزن چیشده بگو

پریا خانوم از هوش رفتن الانم بالا سرم بهشون وصله ولی هنوز بهوش نیامده-

یعنی چی اخه چرا یک دفعه باید بیهوش بشه درست حرف بزن چه بلایی سرش آوردن؟؟

آقا من نبودم بخاطر یک کاری آقا شاهین فرستادنم بیرون وقتی آمدم دیدم توی -
سالن شلوغه رفتم دیدم پریا خانوم بیهوش از بقیه پرسیدم فهمیدم آقا شاهین با
...کمربند

بسه کافی من الان میام تلفن قطع کردم از اتاق آمدم بیرون تند تند روبه منشیم
حرف زدم تمام قرار های منو کنسل کن کاری داشتی زنگ بزن به بابام من یک کار
مهم دارم از شرکت زدم بیرون با تمام سرعت رانندگی میکردم خدایا بلایی سرش
نیامده باشه شاهین عوضی دستم بهت برسه اه اه اه تند تند با دستم فرمون ضرب
گرفته بودم داد میزدم تو روانی میکشمت اگه فقط اگه اون عوضی راجب اون موضوع
چیزی نمیدونست الان هزار دفعه پریا را نجات داده بودم یا نقش بازی نمیکردم حرف
دلمو بهش میزد بالاخره رسیدم از ماشین پیاده شدم دویدم طرف ساختمون شاهین
روی مبل توی سالن نشسته بود دستشو روی صورتش گذاشته بود داغون بودم رفتم
طرفشو یقشو گرفتم

فهمیدی چه غلطی کردی هان دستتو روی یک دختر بلند کردی خیلی پستی میفهمی -

خیلی پستی

ولم کن بینم چی داری میگی وقتی کامل از یک چیزی خبر نداری غلط میکنی یقه

منو میگیری

از چی خبر ندارم از اینکه اونقدر زدیش که بیهوش افتاده از چی خبر ندارم هان؟؟

هه فکر کردی من مریض روانیم یکیو الکی بزنم نه آقا سپهر نه خودش یک گندی -

بالا آورد که زدمش

متعجب به حرف هاش گوش میکردم یعنی پریا چیکار کرده که اینطوری کتک خورده

باز داد زدم چیکار کرده مگه؟؟

داشت با کلفت خونه ام لاس میزد همو بغل کرده بودن -

چی داشتیم میشنیدم پریا اینکار کرده این غیر ممکنه با کی با تعجب کمی خشم زل
زدم بهش با کی اون کی بوده؟؟

وحید-

نشستم روی مبل این غیر ممکن بود باورم نمیشد پاشدم روبه شاهین گفتم میخوام
بینمش

بالاس زنگ زدم دکتر سهند آمد گفت مزاحمش نشیم فعلا نمیشه بری اصلا بینم تو -
از کجا فهمیدی؟ تو خونه من جاسوس داری؟؟

مهم نیست مهم اینه فهمیدم

♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [17.04.18 17:09]

Part:64

حرکت کردم سمت پله ها اتاقش کجاس؟؟

دومین اتاق دست راست-

رفتم سمت اتاقش پشت در ایستادم صدای دکتر سهپند میامد داشت با پریا حرف

میزد

حالت خوبه دخترم؟؟-

درد دارم خیلی درد دارم

واست مسکن زدم الان هاست اثر کنه چند تا پماد نوشتم واسه زخم هات نوشتم -

...میدم بچه ها بخرن حتما بزنی زود خوب میشه نگران نباش

از در فاصله گرفتم منتظر موندم تا دکتر بیاد بیرون چند دقیقه ایی طول کشید تا آمد

...بیرون رفتم سمتش باهاش حرف زدم

سلام دکتر سهند حالتون خوبه؟؟

سلام آقا سپهر از اینطرفا-

راستش بخاطر پریا آمدم حالش چیپوره؟؟

خیلی درد داشت بخاطر درد ترس زیاد آفت فشار پیدا کرده بود الانم مسکن تزریق -

کردم خوابه

مو هامو چنگ انداختم خیلی ممنون دکتر

مواظبش باش خیلی ترسیده-

چشم دکتر رفت رفتم سمت اتاق آروم در باز کردم رفتم تو روی تخت خوابیده بود

چقدر این اتاق ساده بود یک تخت ساده چوبی با یک کمد میز کنارش شاهین این

همه اتاق توی این خونه داره این چه اتاقیه اخه؟؟نشستم کنار تختش خواب بود مو

های بلند مشکیش دورش ریخته بود با دستم مو هاشو کنار زدم صورتشو به نوازش

گرفتم بغض کرده بودم کاش میتونستم حقیقت بهش بگم خدایا کمک کن بتونم با
این مشکل کنار بیام از تخت پاشدم خواستم از اتاق بیام بیرون که خوردم به شاهین
نگاهی بهش کردم چیزی شده؟؟

من نه اما تو انگار خیلی حالت خرابه؟؟-

چی میگی تو کدوم حال خرابی؟؟

سر منو کلاه نذار زار میزنه پیاز خورد کردی-

حرف اضافه نزن شاهین یاد یک خاطره افتادم ربطی به این موضوع نداره

هه منم باور کردم حالش چیطوره؟؟-

خوبه بنظر من دارم میرم خداحافظ

خوشحال شدم به سلامت-

از خونه شاهین آمدم بیرون سوار ماشین شدم با تمام سرعت راننده گی میکردم
...صدای موزیک زیاد کردم بلند بلند تکرار میکردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:10]

Part:65

"متن آهنگ "پژمان مبرا" به نام "مواظب خودت باش

تو رو به خدا بعد من مواظب خودت باش

گریه نکن آروم بگیر به فکر زندگیت باش

غصه ام میشه اگه بفهمم داری غصه میخوری

شکایت از کسی نکن با اینکه خیلی دلخوری

دلت نگیره مهربون عاشقتم این رو بدون

دلم گرفته میدونی هم از زمین هم از زمون

دل نگرونتم همش اگه خطا کردم ببخش

بازم منو به خاطر تموم خوبی هات ببخش

منو ببخش منو ببخش

عشق من هفت آسمون تو دستام ولی باز بی تو چه تنهام
یه طرف قاب شکسته یه طرف اشکای چشمت
بگو کجاست حتی نگاهت قربون چشمای نازت
ای دل ای دل

با دستم فرمون ضرب گرفته بودم من مقصر بدبختی پریا بودم
لمس دستای قشنگت حتی تو رویا محاله
میدونم حتی خدا هم دیگه از من در فراره
بی تو این این صدای خسته ام هرچی هست خاموش و آهه
ای عشق ای عشق من

دلت نگیره مهربون عاشقتم این رو بدون
دلَم گرفته میدونی هم از زمین هم از زمون

دل نگرونتّم همش اگه خطا کردم ببخش

بازم منو به خاطر تموم خوبی هات ببخش

منو ببخش منو ببخش

آهنگ تموم شد ولی حال بد من آروم شدنی نبود رفتم سمت همون جایی که با پریا
آمده بودم یکساعتی تو را بودم تا رسیدم چقدر اینجا آرامش بخش بود رفتم به اونروز
...که با پریا آمده بودم صدایش هنوز تو گوشم بود

(وای سپهر اینجا کجاست چقدر آرامش بخشه)

اون بالا ایستادم با صدای بلند داد میزدم از پریا معذرت خواهی میکردم اونروز چقدر
از گفتن دوست دارم خجالت میکشید با اینکه میدونستم دوستم داره ولی بازم
میخواستم از زبون خودش بشنوه ام با این حرفم لبخند کم جونی زدم رفتم به گذشته
...روزی که شاهین دیدم ازم خواست یک کاری واسش انجام بدم

داشتم توی دفتر کار های شرکت میکردم که دیدم شاهین توی چهار چوب در نمایان
شد بعد اون اتفاق بهش قول داده بودم اگه حرفی نزنه هر کاری بگه واسش انجام
بدم آمد توی بعد یک سلام خوش آمدید گرم ازش استقبال کردم یکم از وضع

خودشو من حرف زدیم تا بحث به اینجا رسید که شاهین چیشده یاد من کردی خیلی
...وقت بود حتی تماسم نمیگرفتی؟؟ لبخند مرموزی زد شروع کرد حرف زدن

وقتش رسیده اون قولی که دادی عملی کنی -

من سر حرفم هستم فقط بگو چی میخوای ازم؟؟

کار سختی نیست فقط باید یکی دو سال از عمر تو بهم قرض بدی -

با تعجب بهش نگاه کردم منظورش چی بود اخه با حالت سوالی پرسیدم منظورتو
نمیفهمم؟؟

باید با یک دختر رفاقت کنی اونو عاشق خودت کنی میدونم با تیپ قیافه وضعیتی که -
داری حتما از پشش بر میای

...شاهین هر کاری بخوای انجام میدم جز این خودت میدونی دیگه حاضر

هیس صبر کن این مورد فرق داره تو قرار نیست عاشقش بشی قراره اون عاشق تو -

بشه

دلیل کارتو نمیفهمم چرا باید یک دختر عاشق خودم کنم؟؟

چون من میخوام ازش انتقام بگیرم-

حتما شکست عشقی خوردی میخوای کارشو تلافی کنی اره؟؟

نه دختر عمومه هدف اصلیم اونه میدونم دخترش چقدر واسش ارزش داره میخوام -

دخترشو زجر بدم تا عذاب بکشه

کلافه دستی به مو هام کشیدم باید فکر کنم کار آسونی نیست

...بهتر بتونی انجام بدی چون -

میخوام فکر کنم

خیلی خوب من میرم تا فردا فرصت فکر کردن داری بعد اون بیا تا جزئیات واست -

بگم

خیلی خوب خدا حافظی کردیم من توی فکر فرو رفتم چرا باید عموش عذاب بکشه

تقصیر اون دختر چیه؟؟ فکرم درگیر بود اینقدر غرق فکر کردن بودم که نفهمیدم کل

روز نشستم توی فکر خیالم با صدای گوشیم به خودم آمدم مامان بود تماس وصل

کردم

الو سلام سیمین خانوم حالت خوبه؟؟

سلام پسر بدقول من مگه قرار نبود شام بیای اینجا؟؟-

ای وای محکم زدم توی پیشانییم الهی قربونت برم دارم حرکت میکنم

باشه عزیزم مواظب خودت باش زود-

چشمی گفتم از صندلی جدا شدم دیگه فرصت نبود برم خونه آبی به صورتم زدم

....لباسمو مرتب کردم راه افتادم سمت خونه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:10]

من تنها پسر اون خانواده بودم هفته ایی دوشب میرفتم پدرم شرکت جدا داشت ولی
توی شرکت منم شریک بود رسیدم خونه باهم شام خوردیم از اول تا آخر توی فکر
...بودم که از نگاه های مامان دور نموند

پسرم مشکلی داری؟؟ چقدر تو فکری؟؟-

لپشو بوسیدم خنده بلندی کردم نه مامان خانوم یکم خسته ام اجازه هست برم
بخوابم؟؟

برو پسرم منکه از خدومه تو هر شب پیش ما باشی ولی نمیدونم چرا زندگیتو از ما -
جدا کردی

ا مامان باز نگو دیگه صد بار گفتم میخوام مستقل باشم. منکه شما اراده کنی بغلتم پس
بهونه چرا میگیری.؟

خیلی زبون بازی سپهر برو بخواب-

شب بخیر گفتم رفتم توی اتاقم یک جور هایی دلم میخواست با دخترا بازی کنم از
طرفی ترس داشتم باز خودم عاشق بشم من عاشق بودم خیلی زیاد عاشق مریم
دختری که ... بهم خیانت کرد تصمیم گرفتم به حرف شاهین گوش بدم گوشیمو
برداشتم شماره شاهین گرفتم به دوتا بوق جواب داد

الو-

الو شاهین سلام

سلام اقا سپهر زود تصمیم گرفتی؟-

اره میخواستم بهت بگم جزئیات واسم بگی باید چیکار کنم؟

آفرین میدونستم درست انتخاب میکنی فردا بیا شرکتیم تا واست توضیح بدم فقط -
الان واست عکسشو میفرستم ببین میپسندی؟؟

باشه ایی گفتم تلفن قطع کردم منتظر موندم تا عکس بفرسته چند دقیقه ایی طول
نکشید که صدای گوشیم آمد سریع بازش کردم نگاهش کردم چقدر خوشگل بود
درست مثل مریم اونم از نظر من زیباترین دختر بود اما... اه بلندی کشیدم یکبار دیگه
عکس نگاه کردم خوابیدم یعنی اسمش چیه اصلا فراموش کردم پرسیم شونه ایی بالا
....انداختم به خواب عمیقی فرو رفتم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:11]

Part:67

صبح شده بود از خونه زدم بیرون رفتم سمت شرکت شاهین توی راه همش تو فکر بودم نمیدونم کارم درسته یا نه ولی دلم میخواد انتقاممو از این جنس بگیرم رسیدم شرکت شاهین جلسه داشت یک ساعتی نشستیم تا تموم شد توی این مدت نگاهم به عکس این دختره بود معلوم بود یهویی ازش گرفته شده با صدای در سرمو بلند کردم نگاهم به دونفر افتاد از قیافه هاشون یک جور هایی شر میبارید بی توجه بهشون رفتم سمت دفتر شاهین با یک در زدن وارد شدم پشت میزش نشسته بود مشغول بررسی یک سری برگه بود با اولین قدم من سرشو بلند کرد یک سلام احوال پرسی کردیم نشستیم پشت میز حوصله نداشتیم توی ذهنم درگیری بود بین احساس منطق سریع...گفتم خوب میشنوم شاهین شروع کرد حرف زدن

این دختری که واست عکسشو فرستادم دختر عمومه هم خودش زجرم داده هم - عموم من دوستش داشتم نمیگم عاشقش شدم ولی دوستش داشتم قبول نکرد وقتیم بابام فوت شد یک چیز هایی شنیدم که معلوم شد عموم خیلی بدی کرده در حق پدرم نفرتم باعث شد واسه گرفتن پریا پا فشاری کنم میخواستیم با گرفتنش زجرشون بدم ولی اون دختریه که خیلی خشک جدیه هر بار پسم زد دیگه دوست ندارم منتشو بکشم این نقشه را کشیدم دونفر از زیر دستام دنبالشون آمارشو بهت میدم باید جوری به خودت وابستش کنی اعتمادشو جلب کنی باید هر کاری میکنی بهت بگه تو منو در جریان قرار بدی اینه کارت البته نقشه های بعدی کم کم بهت میگم درست شد؟؟

تا کی؟

تا وقتی من به هدفم برسم-

کلافه بودم دستمو توی مو هام کردم پاشدم سمت در که رفتم برگشتم با حالت

سوالی پرسیدم حالا کجا من ملاقات کنم این !! اسمش چیه؟؟

اسمش پریاس بهت اطلاع میدم-

از دفتر آمدم بیرون رفتم سمت رستوان اکثر وقتا پاتوقم اینجا بود انگار بهترین رستوان شهر بود رفتم اونجا غدامو خوردم که فهمیدم یکنفر زده به ماشینم با عجله رفتم سمت ماشین دیدم همون دخترس عصبی بود بدتر شدم هه اولین ملاقات چه عاشقانه رقم خورد پس چرا شاهین به من اطلاع نداد از چهره اش معلوم بود استرس داره خوشم آمد دلم میخواست ضایعش کنم اصلا واسم مهم نبود قراره عاشق من

بشه امروز دلم میخواست این دختر جلوی من ضایع بشه با اولین حرفی که زد داد
زدم که یکم جا خورد معلوم بود توقع همچین رفتاری ازم نداشت بازم باهش کل
انداختم خیلی لذت بخش بود حرص دادنش وقتی شماره انداخت تو ماشینم تازه
....فهمیدم تموم حرف های شاهین راجبش حقیقت داشته

♥♥♥, [17.04.18 17:12] تاوان یک نگاه♥♥♥

Part:68

شماره را پاره کردم انداختم روی زمین من نیازی به پول تو ندارم رفتم سمت تعمیر
گاه ماشین گذاشتم با در بست رفتم شرکت کار های عقب افتاده را انجام دادم که
فردا مشکی پیش نیاد زیاد اهل دوست رفیق نبود ولی یک دوست داشتم که واسم
حکم بردار داشت فرزین زنگ زدم بهش ازش خواستم بیاد شرکت وقتی آمد بعد یکم
گپ گفت رفتم خونه خودم چند روزی از اون ماجرا گذشت خبری از شاهین نشد چه

بهتر حتما منصرف شده گوشیم زنگ خورد شایان بود یکی از دوست های سربازیم
 هر بار این موقع سال زنگ میزنه منو دعوت میکنه تولد خواهرش هیچوقت دوست
 نداشتم برم امسال مثل همیشه یک بهانه جور میکنم نمیرم تلفنم که جواب ندی پیک
 میفرسته دم خونه تماس وصل کردم صداش پیچید تو گوشم مثل همیشه پر انرژی
 بود ازش بدم نمیامد ولی از خواهرش متنفر بود فکر میکرد میتونه منو بکشه سمت
 خودش...

الو سپهرررر-

الو شایان جان

سلام کجایی پسر گلوم درد گرفت از بس صدات زدم-

بخشید دستم بند بود سلام حالت چیطوره؟؟

به احوال پرسایای شما خوبم-

خنده ایی کردم خدا را شکری جواب دادم خوب چیشده شایان خان یاد من کرده؟؟

یعنی نمیدونی؟-

مگه علم غیب دارم؟

میدونم یادته پس فردا شب تولد شادی یادت نره بیای بین سپهر امسال اگه -

نیامدی دیگه اسمتم نمیارم بهونه ام قبول نمیکنم فهمیدی؟

دستی به مو هام کشیدم نه انگار ول کن نیست من میگم باشه کی میره حالا؟ خوب

چشم شایان میام حتما

ببینم تعریف کنیم آدرس که بلد ی؟-

همون خونه قبلی؟

اره همون جاس من رفتم منتظرم خدا حافظ-

خدا حافظی کردم گوشیمو انداختم روی کاناپه اینم گری ایه

واسه خودش حوصله ندارم برم افاده های خواهرشو تحمل کنم منکه نمیرم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:13]

Part:69

مشغول چایی خوردن بودم که گوشیم زنگ خورد شاهین بود اتصال زدم گذاشتم روی
...اسپیکر

الو شاهین

الو سلام سپهر-

سلام خوبی؟؟

خوبم کجایی -

خونه کاری داری؟؟

ببین پریا فرداشب یک مراسم دعوتہ چی میشد اگہ توام میتونستی بری اولین دیدار -
خوبی رقم میخورد

اره خوب میشد ولی منکہ نہ میدونم کجاس نہ دعوتم

اره ولی سر راهش میتونی بری میشہ.؟-

نمیدونم هر چی بگی حالا آدرس جایی کہ قرارہ را بفرست بینم چی میشہ تلفن قطع
کردم منتظر آدرس شدم چند دقیقه ایی طول کشید کہ واسم فرستاد نگاہی بہ آدرس
کردم اینکہ ولی این اخہ چیطور ممکنہ؟ آدرس خونه شایان تولد خواهرش یعنی پریا
... اونجا دعوتہ؟ باکمی فکر کردن تصمیم گرفتہ برم

لباس پوشیدم عطر مخصوصم زدم رفتم سمت خونه شایان تا رسیدم نظرم به خونه
جلب شد با گذشته خیلی فرق کرده بود رفتم داخل نگاهم افتاد به شادی هنوزم همون
قدر افاده ایی بایک دست دادن ساده رفتم سمت میز نشستم حالا نکنه نیاد ادم های
شاهین اشتباه کرده باشن؟ با این فکر عصبی بودم با پام زمین ضرب گرفتم که یک
آن از کنارم رد شد برگشتم سمتش منتظر شدم بشینه نگاهش کردم اره خودش بود
الان هاست رقص نور بشه واسه چند لحظه برق قطع بشه این عادت این خونه است
منتظر موندم تا اینجا کمی تاریک بشه فقط خدا کنه بیاد واسه رقص یک ربعی گذشت
تا رقص نور روشن شد پریا تند تند لباس هاشو مرتب کرد دوید وسط از شانس خوبم
خر کیف شده بودم منم رفتم وسط از پشت بغلش کردم دستمو رو دهنش

...کشون کشون بردمش اون سمت

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.04.18 17:14]

Part:70

ترسیده بود معلوم بود درسته کاری در حق من نکرده بود ولی دوست داشتم عذابش بدم زیادی بی پروا بود وقتی سالن روشن شد با دیدن قیافه اش خیلی خنده ام گرفت با سیلی که تو گوشم خورد خیلی عصبی شدم ولی خودمو کنترل کردم دیگه اون خنده نبود الان وقت اجرای نقشه ام بود باید به من وابسته میشد در واقع عاشقم میشد وقتی کارتمو بهش دادم مطمئن بودم یک سر میاد اونشب تموم شد فرداش تمام مدت منتظرش بودم تا اینکه منشی. ایم بهم گفت آمده توی دلم یکم شیطونی خواست ضایع کردنش وقتی دیدم چقدر ناراحت شد نباید میذاشتم بره وگرنه همه چیز خراب میشد دنبالش تا بیرون رفتم به هر زوری بود آوردمش تو بنظر آدم منطقی بود ولی واسه من یک وسیله بازی از وقتی قرار شد بیاد به شاهین اطلاع دادم اونم کلی ازم تشکر کرد توی اون یک هفته ایی که آمد رفتارم باهاش عالی بود طوری که شک نکنه موفق شدم اونقدر باهم گرم شدیم که نفهمیدم خودم کی اینقدر دلباخته این دختر دوستداشتنی شدم ولی جرعت گفتن نداشتم همیشه ازش میخواستم اگه ... اتفاقی افتاد قضاوتم نکنه ولی همینطور شد من بهش حق میدم

حال

پریا

با بدن درد کمی سر گیجه چشم هامو باز کردم کسی نبود ساعت 9 شب نشون میداد
چقدر من خوابیدم به زور پاشدم لنگون لنگون رفتم سمت در رفتم بیرون بنظر شلوغ
بود میخواستم ببینم مهمون های شاهین کین از پله ها رفتم پایین هنوز کل پله ها را
پایین نرفته بودم که دیدمشون شمیم زنمو بودن هه چقدر میخندیدن شاهین شمیم
آغوش گرفته بود انگار یادش رفته چه بلایی سر من وحید وای اصلا یادم ازش رفته
نکنه بلایی سرش آورده باشه سرعتم زیاد کردم رفتم نزدیکشون همشون متوجه
حضورم شدن شاهین دستشو از دور گردن شمیم برداشت نگاه جدی بهم انداخت
زنمو شمیم با پوز خند نگاهم میکردن بی اینکه سلام کنم داد زدم

وحید کجاس چه بلایی سرش آوردی؟

شاهین از روی مبل پاشد روبه روم ایستاد ترسیده بودم ولی ایستادم داد زد فقط به

بستن چشم هام افاقه کردم

هه دلت هوای عشق جدیدتو کرده هرزه؟-

از حرفش ناراحت شدم ولی با جدیت باز پرسیدم وحید کجاست؟ دستشو برد بالا که
روی هوا گرفته شد چشم باز کردم دیدم زنمو تعجب کردم که صدایش باعث شد
تعجبم سریع از بین بره

دستتو نجس نکن پسرم ولش کن اصلا بذار با اون کار گره بره تو چرا حرص -
میخوری؟؟

...دیگه کلافه شدم بلند داد زدم هر چی روی میز بود زدم کف زمین شکستم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 11:53]

Part:71

عصبی بودم کلافه بودم دلم میخواست حرف بزدم داد زدم بلندتر از قبل

دست از سرم بردارید مگه گناهم چیه؟؟ چرا من دارم تقاص میدم من نجسم؟ چرا
باید خانواده ام ازم دور باشن؟؟

با گرفتن دست هام توسط شاهین شروع کردم تقلا کردن بدنم درد میکرد فشار
دستش بدنمو اذیت میکرد با بغض حرف زدم کمترین حقمه بدونم چرا زجرم میدین...
صدای شاهین بلند شد همزمان دست هامو رها کرد پرتم کرد روی مبل با داد زدن
...حرف میزد

میخوای بدونی اره باشه میگم خوب گوش کن چون یکبار میگم اون پدر حق بابامو -
خورد اون بود که باعث مرگ بابام شد

دروغه حرف هات دروغه بابای من پاکتر از این حرفاس

پاک هه اون مردتیکه پاکه؟؟-

در مورد بابای من درست حرف بزن عوضی

خفه شو تا بگم چه بلایی سر خانواده آورد اونى که بهش میگی پاک کار خونه را به -
نصف قیمت از بابای من خرید سرش کلاه گذشت اونروز که داشت سر ساختمون
افتاد داشت با بابات حرف میزد

دروغه دروغه زنمو آمد وسط داد زد
چی دروغه توی بچه از چی خبر داشتی؟؟-

بسه نمیخوام بشنوم ام در مورد بابام درست حرف بزنید

اونروز بابات کار خونه را با کلک از بابام خرید گفت بفروشی به من تا ماه به ماه سود -
پولتو بدم بهت ولی به قیمت کمتر بابام چون لازم داشت فروخت تقریبا یکسال سود
داد بعدش گفت دیگه نمیتونه بده

چی داشت میگفت مگه میشه بابام همچنین آدمی باشه از روی مبل پاشدم با صدایی
...لرزون گفتم دروغه این کلمه را آروم واسه خودم تکرار میکردم میرفتم سمت اتاقم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 11:54]

Part:72

نمیخواستم باور کنم این غیر ممکن بود بابای من مگه میشه اینا دروغ میگن ولی
چیطوری باید ثابت کنم؟؟تنها راهش اینه مامان ببینم حتما خبر داره چیشده باید از

اینجا فرار کنم برم خونه پری چقدر خنگی حالا مثلاً بری اونجام که آدم هست ای خدا
 چه غلطی بکنم دارم دیونه میشم رفتم سمت پنجره بیرون نگاه کردم وای چی داشتیم
 می دیدم وحید با سر صورت خونی کشون کشون سوار ماشین میکردن سمیرا
 مامانش مثل بارون اشک میریختن به شاهین التماس میکردن با سرعت آمدم پایین
 ... رفتم طرف وحید که بهم اجازه ندادن پسم زدن شاهین داد زد بزار بره

رفتم سمت وحید صورتش خیلی خونی بود اخه چرا منو بغل گرفتی وحید؟؟ با صدایی
 ... لرزون ولی گرم حرف زد

چون دوست دارم پریا بهت علاقه مند شدم الانم دارم تاوان میدم نگران من نباش -
 بلایی سرم نمیارن

تعجب کرده بودم این چی میگفت اینقدر تو شوک بودم که نفهمیدم کی وحید بردن
 رفتم سمت شاهین با لحن آرومی گفتم منو وحید رابطه ای نداریم بخاطر مادرش
 خواهرش ولس کن اذیتش نکن

هه ولی اون چیز دیگه ایی گفته پس الکی حرف نزن برو نمیخوام ببینمت اونام اگه -
ناراحتن میتونن برن از اینجا

رفت من موندم این همه علامت سوال همینو کم داشتیم منو بگو مثل برادرم دوستش
داشتیم رفتم سمت خونه که یکنفر جلومو گرفت نگاهش کردم سمیرا بود آروم حرف
زدم... من متأسفم سمیرا من مقصر نبودم داد زد سرم چقدر امروز من تعجب میکردم

مقصر نیستی نکنه داداش من مقصره تا قبل اینکه تو بیای خطایی ازش سر نزده بود -
بعد تو میگی مقصر نبودیی؟؟

سمیرا باور کن من مقصر نبودم من اصلا خبر نداشتم

ازت متنفرم پریا-

بعدم رفت خدا اخی من چیکار کردم مگه رفتم سمت اتاقم زانو هامو بغل گرفتم اشک

ریختم

♥♥♥♥, [18.04.18 11:55] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:73

نمیدونستم چیکار کنم انگار تمام دنیا شده بودن دشمن درجه یک من نفس عمیقی کشیدم هنوز بدنم بخاطر زخم هایی که خورده بود درد میکرد دلم میخواست میخوابیدم دیگه بیدار نمیشد... یعنی مامان وحید توی چه حالین اصلا نگار کجا بردن؟؟ یعنی کسی سراغی از مون نگرفته کسی نگرانمون نشده؟؟ من یک دایی یک خاله داشتم که شهرستان زندگی میکردن اینقدر سر گرم خودشون کار هاشون بودن که خیلی کم همو میدیدیم پس حتما خبر ندارن چه بلایی سر ما آمده یک عمو داشتم که مرده عمه امم خارج از کشور زندگی میکرد چقدر بی کس تنها بودیم خبر نداشتم با

صدای در سر جام ایستادم خیره شدم بینم کیه در باز شد مهری خانوم بود آمد کنارم
نشست اشک هامو پاک کردم بهش خیره شدم

گریه کردی دخترم؟؟-

سرمو زیر انداختم بخدا من کاری با وحید نداشتم

میدونم عزیزم تو اینقدر چهره ات معصوم پاچه که غیر از اینم ازت انتظار نداشتم-

...ولی سمیرا

اون از چیزی خبر نداره-

از چی خبر نداره؟؟

راستش وحید دوست داشت از روز اولی که دیدت خیلی به دلش نشستنی هرچی -
بهش گفتم با آقا شاهین در نیوفت گوش نکرد

ولی من هیچ حسی بهش نداشتم جز اینکه اونو جای مهرداد گذشته بودم

نمیدونم دخترم من حالم خیلی خرابتر از توئه ولی میدونم آقا شاهین بلایی سر -
وحیدم نمیاره

از کجا میدونید؟

چون وحید خیلی ساله واسش کار میکنه -

خدا کنه

خوب دخترم من دیگه برم-

یک لحظه یک فکری به ذهنم رسید سریع دستشو گرفتم گفتم مهری خانوم میشه

کمکم کنید من از اینجا برم؟؟

چی چی داری میگی دختر مگه از جونت سیر شدی؟؟-

تو را خدا باید برم خانواده امو ببینم باید بی گناهی بابامو ثابت کنم

ولی اینکار خیلی سخته-

خواهش میکنم

خیلی خوب بینم میتونم یک راهی پیدا کنم یا نه من فعلا برم-

بعد از رفتنش تو دلم فقط دعا میکردم که یک راهی پیدا بشه تا من بتونم از این جهنم
برم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 12:09]

Part:74

دو هفته گذشته بود ولی من هنوز نتونستم حتی یک قدم از اینجا دور بشم تمام
فکرم درگیر گذشته ایی که نمیدونم مقصرش کیه بابا یا عمو؟؟مهری خانوم بهم گفت
وحید زندست فقط یک چند وقتی توی یک خونه دیگه کار میکنه خدا را شکر چیزیش
نشده وگرنه سمیرا از چشم من میدید...توی سالن نشغول گردگیری بودم از بس تو

این خونه کار کردم خیلی لاغر شده بودم با صدای مهری خانوم از دست کار کشیدم
برگشتم سمتش آمد نزدیکم دستمو گرفت برد سمت اتاقم در بست نشست کنارم
روی تخت متعجب به حرکاتش نگاه میکردم چرا اینطوری میکرد؟؟ با صدای توی دلم
قند آب شد

پریا خانوم یک خبر خوش دارم واست بالاخره راهش پیدا کردم-

ذوق کرده بودن با اشتیاق حرف زدم اولاً به من نگید پریا خانوم من اسمم پریاس
همین ولی دومی تو را خدا بگین چه راهی؟؟

وای پریا نمیدونی مگه.؟-

مهری خانوم چیو بگید دیگه

آقا شاهین میخواد یک هفته بره مسافرت نمیدونم کجا ولی هر جا هست میخواست -

یکسری همراه هاشو ببره این یعنی راه فرارت

دستامو بهم کوبیدم بلند بلند میخندیدم خدا را شکر اینبار جواب دعا هامو گرفتم
نگاهش کردم چهره اش غمگین بود چرا مادرا وقتی غم تو چهره اشونه اینقدر شبیه
به همن؟؟ دستشو گرفتم چیشده مهری خانوم چرا چهره ات رنگ غم گرفت؟؟

خیلی مترسم اخه توام مثل دختر من اگه آقا بفهمه زندت نمذاره اگه بدونی چقدر -

وقتی میخواد بره بیرون به نگهبان ها سفارش میکنه

نترس من نمذارم بفهمه میرم ولی شاید برگشتم راستی سمیرا خبر داره؟؟

نه عزیزم به سمیرا چیزی نگو دخترمه ولی اون عاشق آقا شاهین ممکنه چیزی بهش -
بگه خوب

تعجب کردم ولی زود به حالت اولیه ام برگشتم مهری. خانوم رفت توی دلم عروسی
بود باید رفتارم عادی باشه وگرنه همه شک میکنن دستمال برداشتم باز شروع کردم
گرد گیری کردن

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 12:10]

Part:75

در حین کار ذهنم درگیر سمیرا شاهین بود اه اخه سمیرا عاشق چی شاهین شده تند
تند حرف میزدم فحش نثار دوتاشون میکردم که دستی روی شونه ام نشست با ترس
برگشتم سمتش شاهین بود فکر کنم رنگ صورتم مثل گچ شده بود معلوم بود
ترسیدم که داشت پوزخند میزد سریع به خودم آمدم که صدای شاهین تو گوشم
پیچید

چیه داشتی به چی فکر میکردی حرف میزدی با خودت که این همه ترسیدی؟؟-

چه خوب فهمیده بود سرمو تگون دادم گفتم من نترسیدم فکرم نمیکردم باز چیشده
حوصله ات سر رفته آمدی یک بهونه از من بگیری سرم خالی کنی؟؟

من نخوامم کاری باهات داشته باشم خودت کرم داری بهونه دستم میدی-

حوصله ندارم برو کنار برم کار هامو انجام بدم

خوشم میاد هر چیم کتک میخوری دست از این اخلاق گندت بر نمیداری خوب گوش -
هاتو باز کن پریا چون دوبار نمیگم من یک مسافرت در پیش دارم ولی فکر نکن حالا
که خودم نیستم میتونی فرار کنی یادت که نرفته خانواده ات تو چنگ منن بفهمم پاتو
...از در خونه بیرون گذاشتی با یک تلفن کارشونو یک سره میکنم

نگاهی بهش کردم ساکت موندم خواستم رد بشم که صداش آمد همزمان دستم توی
دست هاش اسیر شد

نشنیدم بگی چشم-

من بگم چشم اونم به تو عمرا

کوتاه کن زبونتو تا کوتاهش نکردم پریا میدونی ازم برمیاد بگو چشم-

باز جوابم بهش سکوت بود میدونستم حرصش میگیره دستمو کشیدم یک قدم ازش -
 فاصله گرفتم یک آن حس کردم میج دستم درحال خورد شدنن نگاهی کردم شاهین
 گرفته بود با تمام قدت فشار میداد قطره اشکی از چشمم چکید درد داشتم خیلی ولی
 طاقت آوردم اونقدر فشار داد که اخر دیگه طاقتم تموم شد با ناله گفتم چشم دستم
 رها شد نگاهی بهش انداختم از قرمزی زیاد به کبودی میزد خدا لعنتت کنه که تا میای
 طرف من یک جایم کبود میشه نگاهم به چهره اش افتاد با دست هاشو توهم گره زده
 بود با پوز خند نگاهم میکرد بی هیچ حرفی رفتم سمت پله ها دستم درد گرفته بود
 کبود شده بود ایتقدر درد میکرد که حتی حرکت دادنشم واسم سخت بود سمت اتاقم
 رفتم یک شال از توی کمد برداشتم بهش بستم دردش کم نشده

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 12:11]

Part:76

نباید میذاشتم کسی از درد دستم خبر دار بشه ولی چیطور تحمل کنم نکنه شکسته
بعید ام نیست اخه مچ دست من به این باریکی زیر دست یک غول خوب شکستم
داره اشکام باز جاری شد این روزا شکننده تر از همیشه بودم ذهنم رفت سمت
گذشته نگار همیشه بهم میگفت کی میتونه اشک تو را دریاره؟؟
هه الان تمام لحظاتم شده اشک غم غصه با آوردن اسم نگار رفتم توی فکرش یعنی
چیشد اون پیریه بلایی سرش نیاورده باشه گفت فرار میکنه میره پیش پلیس یعنی
هنوز نتونسته کاری کنه؟؟هووووف بلندی کشیدم خواستم پاشم که دستم خورد لب
تخت جیغم رفت هوا دردش چند برابر شد افتادم روی تخت با دست آزادم دستمو
... ماساژ میدادم درد داشتم ولی نفهمیدم کی خوابم برد
با سر صدا بیدار شدم روی تخت نشستم چشمم افتاد به دستم سیاه سیاه شده بود با
اون یکی دستم مقایسه کردم حتی بزرگتر بود دستش زدم خیلی درد داشت رفتم
سمت در اتاق از روی پله ها نگاهی به پایین انداختم انگار کسی متوجه حضور من
نشد خودمو پشت دیوار قایم کردم تا بینم چی میگن شاهین بود سه نفر از افرادش
....جمع کردم بود انگشتشو تحدید وار جلوشون تکون میداد

خوب گوش هاتونو باز کنید اون دختره پاشو از این خونه بذاره بیرون جنازه شمام -

میره بیرون شوخی نمیکنم چون دفعه اولم نیست فهمیدین؟؟

بله رئیس-

این چی داشت میگفت دفعه اولش نیست یعنی قاتله؟ با این فکر رلم ریخت نکنه بابا کار شاهینه؟؟؟

نه پری این چه حرفیه بابادر اثر تصادف اونطوری شد پس اون پلیسه چی میگفت
یادت رفت؟؟ نه یادم نرفت پس چرا میگی کار اون نیست چون پلیسه فقط گفت
احتمال داره تصادف عمدی باشه با این فکر نگاهی به شاهین کردم من باید همه چیز
بفهمم از مرگ عمو تا مرگ بابا دوتا مرگ مشکوک نگاهم به شاهین افتاد داشت میومد
طرف پله ها دویدم سمت اتاقم خودمو روی تخت ولو کردم دستم باز درد گرفت با
صدای در چشم هامو بستم تا فکر کنه خوابم نزدیکم آمد دستی روی کبودیم کشید
خیلی طاقت آوردم جیغ نزدم فقط صورتم جمع شد با صداش عصبانیم چند برابر شد
... پسره چندش بیشعور

کی بشه کل بدنت اینطوری بشه پریا خانوم منتظر اونروز باش-

آدم به این مریضی تو عمرم ندیدم حرف هاش فکرمو درگیر کرده بود با رفتنش چشم
هامو باز کردم رفتم زیر دوش

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 12:11]

Part:77

شاهین رفته بود من فقط دنبال راه فرار بودم اگه دستم اینطوری نبود بهتر از پشش
برمیامدم از وقتی شاهین رفته نگهبان ها را زیر نظر دارم مثل اینکه مجرم گرفته
باشن اخه چیطوری از جلوی چشم اونابرم بیرون به دستم نگاه کردم هنوز کبود بود
کسی نمیدونست حتی مهری خانوم سمیرا حتی نگاهم نمیکرد حتی سعی میکرد زیر
نظر بگیره منو مبادا فرار کنم از زجر کشیدن من لذت میبرد نمیدونم بعد از فهمیدن
حقیقت میخواد چیطوری بهم نگاه کنه بیخیالی گفتم نگاه دیگه ایی به بیرون کردم
رفتم سمت اتاقم دستم داشت کبودیش بیشتر میشد با شالم بستمش یکم بیرون نگاه

کردم با باز شدن در اتاق نگاهم رفت سمت در مهری خانوم آروم با ترس آمد تو رفتم
سمتش چهره اش نگران بود

چیشده مهری خانوم چرا اینطوری شدی؟؟

وای پریا همیشه بری-

چرا اخه چیشده مگه؟

چهارتا سگ آقا توی باغن خیلی وحشتناکن اگه غریبه ببینن تیکه پارش میکنن-

افتادم روی زمین اشک ریختم خدا ببین منو

پریا عزیزم اینطوری نکن یک راهی پیدا میشه-

چه راهی اخه به حیاط نرسیده تیکه تیکه ام کردن دستمو روی سرم گذاشتم که جیغم
رفت هوا مهري خانوم بانگرانی نگاهم کرد دستمو نگاه میکرد سعی کردم پنهانش
کنم اما نشد

♥♥♥, [18.04.18 12:12] تاوان یک نگاه♥♥♥

Part:78

پریا دستت چرا اینطوریه؟؟-

چیزی نیست خوبم

چی داری میگی دستت کبود شده حرف بزن ببینم باز با آقا حرفت شده؟؟-

پس این جای انگشت ها چیه رو دستت منم مثل مادرت راست بگو چیشده-

دیگه نتونستم تحمل کنم بغضم ترکید خودمو توی آغوشش جا دادم همه چیو گفتم از
اول همه چیو اینقدر اشک ریختم حرف زدم که نفهمیدم کی شب شده بود مهری
خانوم محکم مو هامو بوسید اشک هامو پاک کرد

گریه نکن عزیزم من هر جوری که شده کمکت میکنم بین وحید امروز تماس گرفت -
باهاش درموردت حرف زدم گفت اونم حاضره کمکت کنه

.. نه نه پای وحید وسط نکشید نمیخوام باز

نه اگه وحید نباشه نمیتونی کاری کنی باید وحید کمکت کنه -

اما نمیخوام فکرای بقیه

الان مهم خودتی نه بقیه وحید نمیتونه خودش بیاد ولی دوستش هست از در که -
رفتی بیرون توی ماشین منتظرته سوار شو برو خوب

ولی اخه منکه اونو نمیشناسم

با تقه ایی که به در خورد دستمو از دست مهری خانوم بیرون آوردم بفرمایید گفتم
سمیرا بود آمد طرفمون گفت ماما کجایی بیا کارت دارم

چیشده دخترم؟؟-

مهمه بریم بیرون -

مهری خانوم سمیرا رفتن من موندم فکرهای فرار

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [18.04.18 12:13]

Part:79

از روی تخت پاشدم نگاهی به حیاط انداختم چهار تا سگ سیاه بزرگ که از دور دندان هاشون خود نمایی میکرد وحشت به دلم انداخت روی تخت نشستیم یک دفتر از بین وسایل شاهین پیدا کرده بودم خودکار برداشتم شروع کردم نوشتن حس میکردم قلم خودش داره درد های منو مینویسه اینقدر توی هر جمله ام خدا خدا کردم که امید داشتم امشب معجزه بشه واسم تا فرار کنم ولی این آرزو محال بود رفتم توی فکر سپهر با وجود کاری که کرده هنوز توی دلم دوستش دارم هه پریا خیلی احمقی پسره رسما گولت زد بعد تو دوستش داری؟ دست خودم نیست نمیتونم ازش متنفر بشم. لیاقتت اینه اگه احساساتی نبودی الان این بلا سرت نیامد سر خودم داد زدم از اتاق زدم بیرون اه خفه شو نمیخوام بهش فکر کنم. رسیدم پایین سمیرا مهری خانوم توی یکی از اتاق ها مشغول حرف زدن بودن چقدر حرف هاشون طول کشیده حس فضولیم آمد سراغم رفتم پشت در جوری که منو نبینن گوشمو چسبوندم به در حرف ... هاشون حس بدی بهم دست داد

مامان وحید گفت هر جور شده این دختره باید با دوستش بره-

سمیرا گفتم دارم راضیش میکنم اصلا چرا آمدی تو اتاق نمیگی شک میکنه دختره؟؟-

خیلی خوب بسه زیاد حرف زدیم بریم به کار هامون برسیم تا این دختره نیامده پایین-

سریع خودمو پشت دیوار پنهان کردم شوکه روی زمین افتادم اشک ریختم پس من به کی اعتماد کنم چرا اطرافم پر شده از آدم های خیانت کار اصلا چرا باید مهری خانوم با من اینکار بکنه چرا وحید گفته حتما من سوار اون ماشین بشم؟؟ نکنه از شاهین دستور میگیره میخواد عذابم بده؟؟ ذهنم پر شده بود از چرا؟؟ از روی زمین پاشدم دستمو محکم گرفتم رفتم سمت آشپز خونه خودمو عادی جلوه دادم رفتم سمت جعبه دارو ها یک مسکن برداشتم خواستم واسه خودم آب بریزم که مهری خانوم با خوش رویی لیوان جلو صورتم گرفت دلم میخواست سرش داد بزنم ولی... حرصمو قورت دادم با لبخند لیوان آب ازش گرفتم

لیوان یک نفس بالا رفتم که صدای مهری خانوم باز آمد با حرص لیوان روی میز
کوبیدم

پریا عزیزم حالت خوبه؟؟-

اره خوبم

چرا اینقدر چهره ات عصبی کلافه است؟؟-

چیزی نیست سرم درد میکنه مسکن خوردم الان خوب میشم

زودتر خوب شو دیگه زیاد به فرار کردنت نمونده-

لبخند رضایت بخشی زدم از آشپز خونه آمدم بیرون لعنت به همتون

رفتم توی اتاقم بایدخودم دست به کار بشم هوا تاریک بود مطمئن بودم توی این سرما کسی بیرون نمیتونه رفتم سمت در دستگیره را فشار دادم قفل بود اه لعنتی چند با فشارش دادم ولی. قفل بود پشت در نشستم مو هامو چنگ زدم رفتم سمت پنجره اینم حفاظ داشت پس من چیطوری برم به هیچ کسم که همیشه اعتماد کرد یک فکری آمد توی ذهنم باید فردا شب قبل اینکه در قفل کنن من از اتاق برم بیرون یک جایی مخفی بشم روی تخت چند تا پشته بذارم پتو بکشم تا کسی متوجه نشه از فکرم ذوق کردم رفتم سمت تخت زیر لب با مامانم حرف میزدم به زودی میبینمت مامان جونم چشم هامو روی هم گذاشتم خوابم برد

صبح با سر صدا بیدار شدم این دیگه صدای چیه دستمو روی چشم هام کشیدم پاشدم خواستم در باز کنم که دیدم بازم قفله یعنی قراره من تا شاهین بیاد زندانی ... بشم اینجا؟؟ با دست هام محکم به در میزدم داد میزد

این در لعنتی باز کنید چرا قفله میگم باز کنید در... در باز شد چهره دونفر از نگهبان ها ...توی در نمایان شد

♥♥♥♥, تاوان یک نگاه♥♥♥♥, [19.04.18 16:38]

Part:81

نگاهی بهشون انداختم دو برابر من فد هیکل داشتن ولی پریا الان وقت ترس نیست
...باید از خودت دفاع کنی با داد حرف زدم اینطوری بهتر بود ترس ازم دور میشد

چرا در قفل کردین مگه قاتل گرفتین؟؟ جوابی جز یک پوز خند مسخره نگرفتم اینبار
پششون زدم داشتم از در بیرون میرفتم که تو بغل یک نفر فرو رفتم پرت شدم روی
زمین کمرم درد گرفت دستم دردش خیلی زیاد شد جوری که بلند بلند داد میزدم
اشک میریختم اونام از حرکاتم تعجب کرده بودن محکم زمین نخوردم اما همین
ضربه کوچیک باعث شد اینطوری بشم مهری خانوم سمیرا دویدن توی اتاق مهری
خانوم دستمو گرفت نگاهی انداخت بلند سرشون داد زد

چیکارش کردین نمیدونین دستش درد میکرد-

هه اینو ببین تو لباس بره چه حرفایی میزنه از همتون متنفرم انتقام لحظه به لحظه
دورغ گفتننو ازت میگیرم از بس جیغ زده بودم اشک میریختم یک دکتر آمد دستمو
معاینه کرد باید گچ گرفته میشد چون دستم بر اثر فشار زیاد زمین خوردن شکسته
بدون اینکه اعتراض کنم دستمو گچ گرفتن چند تا مسکن واسم تجویز کرد خیلی بهتر
بود دردم کمتر شده بود یکم استراحت کردم تا شب بتونم بیدار بمونم من امشب هر
طور شده از این جهنم میرم باید بتونم برم باید خانواده امم ببرم باید از دست آدم
....های این شهر فرار کنم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [19.04.18 16:38]

Part:82

از خواب پاشدم دستم بعد گچ گرفتن خوردن مسکن خیلی بهتره ولی با این. دستم
چیطوری فرار کنم اه پریا اینقدر دست دست کن تا این شاهین بیاد نگاهی به بیرون
انداختم چهارتا سگه هنوزم تو باغ بودن رفتم سمت در آخیش باز بود خوب وقت
اجرای نقشه اس امدم تو در بستم چند تا پشتی گذاشتم پتو را کشیدم روشن انگار
یک نفر خوابه بالاخره شیطنت های بچه گانه به کارم امد چقدر با این کار چقدر مامان
حرص میخورد همیشه میگفت بچه نصف عمرم کردی اخه این چه کاریه؟؟ خنده ایی
کردم. رفتم سمت کمد لباس یک تونیک بلند با شال شلوار پوشیدم نمیشد مانتو
پوشید چون بقیه شک میکردن ولی کاش میتونستم پالتو راهم ببرم اون بیرون یخ
میزنم نفسمو پر صدا بیرون دادم رفتم سمت حموم لباس عوض کردم امدم پایین
مهری خانوم سمیرا مشغول غذا آماده کردن بودن رفتم سمت مهری خانوم گرم
باهاش حرف زدم هه منم بلدم نقش بازی کنم یکم از دستم گفتم در آخر حرفی که
... بخاطرش این همه زبون ریختم

مهری خانوم من مسکن خوردم الانم که یک چیز هایی خوردم دارم میرم بخوابم به
بقیه ام بگو بیدارم نکن. با این حرفم سمیرا نیش خند مسخره ایی زد تابی تو غذا داد
اه دختره چندش من یک حالی از تو بگیرم بعد از باشه مهری خانوم امدم بیرون
نگاهی به اطراف کردم کسی نبود حالا کجا قایم بشم تا آخر شب بتونم فرار کنم
...نگاهی به اطراف کردم که ذهنم رفت سمت اون مکان

♥♥♥♥, [19.04.18 16:39] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:83

یک روز داشتم با وحید حرف میزدم یک دفعه شاهین آمد کشیده شدم یک جایی
وحید منو برد اونجا درسته الان نمیدونم آدم خوبیه یا نه ولی فعلا تنها راه همینه برم
مخفی گاهی که وحید بهم یاد داد دقیق زیر پله ها یک اتاقیه که درش اصلا مشخص
نیست یعنی تو خود پله هاس انگار پایه پله هاس کوچیکه ولی میشه چند ساعت توش
دوام آورد آروم رفتم سمتش نگاهی به اطراف کردم کسی نیست حالا چیطوری یهو
غیب بشم کسی نیینه کجا میرم اخه دروبین داره رفتم سمت سرویس بهداشتی پایین
خیلی نزدیک پله ها بود دروبین ها به صورت گردشی کار میکردن باید طوری هماهنگ
میکردم تا دوربین سمت دیگه میره من خودمو برسونم اونجا از زیر در نگاه میکردم
بینم دوربین کی میچرخه به محض اینکه برگشت سمت دیگه خودمو پرت کردم
طرف پله ها از زیر دستمو بردم یکم زور لازم داشت ولی تا توان اخرم کار بردم بازش
کردم پرید اون تو نفسی از سر آسودگی کشیدم آخیش دیگه دست کسی بهم

نمیرسه فقط خدا کنه تا من فرار کنم متوجه نبودم نشن یکم زیر در باز کردم داشتم
 هوا کم می‌آوردم چند تا نفس عمیق کشیدم انگار کسی متوجه نشده هوا تاریک شده
 بود ولی ساعت چنده اه یادم رفت یک ساعت با خودم بیارم سرمو یکم بیشتر آوردم
 بیرون تا ببینم جایی ساعت میبیم که صدای قدم زدن یک نفر آمد سریع رفتم تو در
 بستم ببینم کیه نکنه فهمیدن؟؟

بله آقا خیالتون راحت مورچه ام از زیر دست من نمیتونه فرار کنه رفتم چک کردم تو -
 اتاق خواب بود در قفل کردم روش نگران نباشید

صدای یکی از نگهبان ها بود خنده ریزی کردم حالا ببین بعد فرار من آقا چه قیمه
 قیمه ایت کنه

اون پسر نه آقا خیلی شبا میاد پشت در یک نگاهی میکنه میره -
 آقا چیشده شما که رفیق بودین اگه دردسری واستون درست کرده بگم بچه ها دخلشو
 بیارن؟؟

...چشم چشم هر چی شما امر کنید امره دیگه ایی ندارید؟ خداحافظ

صدای دور شدن قدم هاش آمد انگار رفت کدام پسره ؟ اه اصلا به من چه پس معلوم ... شده شبه چون در قفل کردن یکم دیگه صبر میکنم تا همه بخوابن بعد میرم بیرون

♥♥♥♥, [19.04.18 16:40] ♥♥♥♥ یک نگاه ♥♥♥♥

Part:84

خیلی اکسیژن کم بود ای پریا هیچ فکر میکردی یک روز توی خونه شاهین همچین جایی قایم بشی نه خدایی فکرشم نمیکردم دیگه چند ساعت گذشته بود مطمئن بودم دیگه همه خوابن نگهبان هام تو این سرمای زمستون بیرون نیمونن از دروبین ها کنترل میکنن منم تا اونا بیان بیرون فرار کردم. بیرون نگاه کردم تاریک بود جز شب خواب ها چیزی روشن نبود خودمو روی زمین کشیدم تا در دستم خیلی مانع سریع حرکت کردنم میشد ولی بالاخره تونستم از در برم بیرون خدا را شکر در قفل نبود توی حیاط ایستادم داشتم آرام قدم بر میداشتم که کل لامپ های خونه روشن شد

یکنفر از بالا داد میزنه داره فرار میکنه دیگه چیزی نشنیدم فقط فرار میکردم با تمام توان میدویدم در قفل نباشه خدایا کمک کن در کشیدم قفل نبود از در زدم بیرون که خوردم زمین دونفر با سرعت بهم نزدیک شدن تا پاشدم از پشت سر تو بغل یکنفر فرو رفتم دستش رو دهنم بود کشون کشون بردم سوار ماشینم کرد ریموت ماشینم زد با سرعت رانندگی میکرد گیج اطرافمو نگاه میکردم این کیه چهره اشم که مشخص نیست تو تاریکی از روی صندلی پاشدم دستمو بردم طرفش صداس باعث شد خوشکم بزنه سپهر بود ولی ولی چرا کمک کرد حتما نقشه داره وگرنه اون چرا با داد... حرف زدم

تو توی عوضی چرا منو دزدیدی؟؟

نخندون منو پریا من اگه سوارت نمیکردم الان اسیر دست اونا بودی-

اسیر دست اونا میشدم خیلی بهتر بود تا اسیر دست خیانت کاری مثل تو بشم

پریا الان بذار هواسم جمع رانندگی باشه واست توضیح میدم-

صدامو بردم بالا چیو توضیح میدی هان؟؟ تحقیر شدنمو کلفت شدنمو اینطوری فرار
کردنمو یا دوری از خانواده امو چیو لعنتی چیو توضیح میدی نگه دار پیاده میشم
میشنوی چی میگم گفتم نگه دار همین الان با بلند ترین صدایی که از خودم سراغ
داشتم داد زدم مگه کررررررری نگه دار با تو دهنی که خوردم مات به سپهر زل زدم
اونم منو زد عشقم کسی که دوستش داشتم هنوزم اثری از عشقش توی قلبم بود منو
زد مزه خون شوری اشک با هم توی دهنم بهم دهن کجی میکردن دیگه چیزی نگفتم
...افتادم روی صندلی بی صدا اشک ریختم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [19.04.18 16:41]

اینقدر گذشت که نفهمیدم کی خوابم برده با حس اینکه تو آغوش کسیم که بهم حس آرامش میدی بوی عطرش وجودمو دگرگون میکنه با اطمینان چشم هامو روی هم فشار دادم ناخود آگاه خاطرات این عطر تو ذهنم آمد صاحب این بوی خوب به من خیانت کرد حتی منو زد پس چرا من با اطمینان خوابیدم؟؟ تا چشم هامو باز کردم روی یک جای نرم فرو رفتم با دیدن قیافه سپهر باز به جای زخم لبم دست کشیدم چهره ام از درد در هم شد سپهر نگران کنارم نشست خواست به صورتم دست بزنه خودمو کشیدم کنار از روی تخت پاشدم اینجا کجا بود یعنی خونه خودش؟ همینطور که به بیرون نگاه میکردم حرف زدم اینجا کجاست من باید برم خانواده ام در خطرن ؟

پریا-

جوابشو ندادم با قاطعیت تمام حرف زدم گفتم کجاست منو آوردی؟؟

پریا عزیزم بذار توضیح بدم واست-

جواب سوالمو بده نیاز به توضیح اضافه ایی ندارم

اینجا ویلای من تو شماله حالا بذار حرف بزنم-

!!!!!!شمال

داد نزن پریا جونت تو خطر بود-

من میخوام برم نمیخوام پیش آدم خیانت کار دروغ گو پستی مثل تو باشم

حق داری پریا ولی یادته یک روز ازت قول گرفتم اگه اتفاقی افتاد منو قضاوت نکن؟؟-

قضاوت نکنم چی داری میگی چیو قضاوت نکنم رسماً منو الاغ فرض کردی؟؟

ببین پریا اگه اجازه بدی واست توضیح بدم همه چیو میفهمی-

خیلی خوب بگو از اول بود که با نقشه آمدی تو زندگیم

...باشه میگم همه چیو میگم از اول-

سپهر

وقتی شاهین این پیشنهاد به من داد مجبور به قبول کردنش بودم تو هیچ وقت نفهمیدی پریا خودم بهت نگفتم من یک برادر دارم الان 25 سالشه پنج سال پیش عاشق یک دختری بود دیونه اش بود یک جوان 20 ساله احساساتی که تازه میخواست عشق تجربه کنه یکسالی باهم بودن تا اینکه یک روز فهمیدم سینا اون دختره را با ماشین شاهین زیر گرفته سینا شاهین یک روز توی پارک باهم آشنا میشن اونروز شاهین 25 سالش بوده ولی با هم خیلی صمیمی میشن تا جایی که سینا حرف هایی که به اون میزد هیچوقت به من نگفت من فقط میدونستم دختری به اسم مریم دوست داره حتی وقتی مریم با یکی از دوستاش توی شرایط بدی میبیند به من نمیگه به شاهین میگه معلوم نیست این پیشنهاد خودش داده یا شاهین ولی سینا مریم با ماشین یکی از دوستاش زیر گرفت

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [19.04.18 16:43]

Part:86

سینا میگفت ماشین مال شاهین بوده ولی بخاطر اینکه الان صحت عقلی نداره همیشه باور کرد ولی شاهین میگفت ماشین مال یکی از دوستاش بوده شاهین بخاطر اینکه سینا را از این مکافات نجات بده ماشین خریده ناپدید کرده... وقتی مریم مرد شاهین ماشین ناپدید کرد پلیس هیچ وقت نفهمید کار کی بوده سینا از اونروز دیونه شد چند سالی گذشت من همیشه بخاطر لطف شاهین بهش سر میزدم رابطه امون خیلی بهتر شده بود تا اینکه دوسال پیش ازم خواست با تو دوست بشم تو را عاشق خودم کنم گفت اگه اینکار نکنم ماشین میبره پیش پلیس همه چیو میگیره پریا سینا شرایط روحی خوبی نداره اون کاملاً دیونه شده من نمیتونستم بذارم اونو ببرن زندان بعدش اعدام کنن پیشنهادش قبول کردم از تعریف هایی که شاهین ازت کرده بود منو نسبت به تو خیلی بد بین کرده بود واسه همین اوایل سعی داشتم اذیت کنم ولی پریا من فقط یکسال اول نقش بازی میکردم وقتی پی به دورنت بردم وقتی دیدم تو پاک تر از گلی این همه صداقت داری دیدم عاشقت شدم همیشه ترس داشتم از دو چیز جدایی از تو جدایی از سینا من بین دوتا آدم گیر افتاده بودم اینقدر به این نقش ادامه دادم تا آخر اینطوری شد ولی الان دیگه همه چیو گفتم راحت شدم پریا تو را خدا منو ببخشمن مجبور بودم

پریا

وقتی داشتم به حرف هاش گوش میکردم اشک به وضوح توی چشم هاش جمع میشد ولی اجازه پایین آمدن نمیداد نمیدونستم باورش کنم یا نه یک حسی بهم میگفت باورش کنم ولی عqlم میگفت نه من همیشه به حرف دلم گوش دادم اینبار به حرف عqlم گوش میدم رفتم نزدیکش زل زدم تو چشم هاش داد زدم فکر کردی من این اراجیف باور میکنم.؟ فکر کردی میتونی باز باهام بازی کنی؟؟ نه اقا سپهر کور خوندی اون پریای ساده عاشق مرده بجای قلبش یک تیکه سنگ گذاشته پس سعی نکن باز منو خام کنی...

پریا باور کن من دورغ نمیگم به جون تنها بردارم راست میگم چرا نمیخوای باور - کنی؟؟

چرا؟؟ چون یکبار باور کردم چون یکبار عاشقت شدم ولی تو چیکار کردی؟؟ تو با دشمن خانواده من دست به یکی کرده بودین

پریا گوش کن ببین شاهین داره تماس میگیره الان منو تهدید میکنه مطمئنم خوب -
گوش کن ببین اسم کیو میاره تماس وصل کردم صدای داد های پی در پی شاهین
....میامد

سپهر عوضی اون دختره را کجا بردی هان ببین سپهر به جان مادرم سینا را -
میفرستم بالای چوبه دار اگه برش نگردونی میفهمی چرا حرف نمیرنی؟؟
منظورت کدام دختره اس؟؟-

خودتو به اون راه نزن میدونی کیو میگم پریا همین الان ببرش عمارت-

ولی من یادمه پریا اونجا بود منم که اجازه نداشتم بینمش پس از من طلبکار نباش -
پیش من نیست

ببین منکه میدونم یا پیش توس یا پیش کسی که به تو ارتباط داره پس دعا کن این -
حرفم ثابت نشه بعدم تلفن قطع شد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [19.04.18 16:44]

Part:87

پریا

از حرفاش گیج شده بودم چیو باور کنم.اونروز دیدنش با شاهین یا الان تعریف
ماجرایی که نمیدونم راسته یا نه همینطور که تو فکر بودم صدای سپهر باز آمد

پریا هنوزم باورم نکردی خیلی خوب بیا بریم تا این دفعه بهت اثبات کنم من دروغ -

نمیگم

با کشیده شدن دستم البته خیلی نرم آروم به طرف جلو منم بی هیچ حرفی راه افتادم از اون اتاق رفتیم رفتیم پایین توی یک اتاق درش قفل بود سپهر با کلیدی که زیر گلدان قایم کرده بود در باز کرد خودش کنار ایستاد بهم اشاره کرد برم داخل رفتم پر بود از عکس سیدی اینها چیه؟؟ با حرف من رفت سمت یکی از دستگاه ها سیدی گذاشت امد کنارم با بغض گفت بین این فیلم سیناس خوب ببینیش خودمم توی فیلمم مادرمم هست حتی پدرم اونا را که دیدی پس جای شکی نیمونه حتی شباهت منو سینا خیلی واضحه پس بین بعدم رفت بیرون در بست مگه چی توی این فیلمه که سپهر اینقدر بغض کرد با پلی شدنش زل زدم به مانیتور پدر مادر سپهر و خودش و یک پسر دیگه که بقول سپهر خیلی بهم شبیه بودن کنار ساحل بودن همه سپهر سینا مشغول شنا بودن پدر مادرش توی ساحل نشسته بودن غذا درست میکردن چقدر گرم بودن بنظر خیلی شاد میان وقتی سپهر سینا از اب آمدن بیرون بیشتر تو چهره سینا دقیق شدم خیلی شبیه سپهر بود فقط رنگ پوست رنگ مو هاش فرق داشت نگاهم دور اتاق چرخوندم یک عکس بود همون پسر با قیافه اشوفته روی تخت بیمارستان بود دلم گرفت پس سپهر دورغ نمیگه با چشم های اشکیم داشتم

عکس نگاه میکردم که سپهر با صورت اشک آلود آمد تو اتاق رفتم سمتش محکم
 بغلش کردم عمیق بوسیدمش انگار چند ساله نبوده الان پیداش کردم سپهر مو هامو
 توازش میکردم آروم زیر گوشم میگفت خیلی عاشقتم پریا خیلی از خودم جداس
 کردم زل زدم تو چشم هاش گفتم منم عاشقتم رفتم سمت مبل سپهرم کنارم نشست
شروع کردم و اسش حرف بزنم از غصه هام بگم

♥♥♥, [22.04.18 13:26] تاوان یک نگاه♥♥♥

Part:88

سپهر چند تا سوال دارم ازت خیلی مهمه جواب میدی؟؟

اره عزیزم معلومه جواب میدم-

اولیش اینه یادمه بهم گفתי بردار ندارم فقط منم پس الان سینا؟؟

اره گفتم اخه سینا بردار واقعی من نیست پسر عمومه اونا وقتی سینا به دنیا امد توی -
 راه تهران تصادف کردن تنها کسی که زنده موند سیناس اونا از بچه گی پیش ما
 ...بزرگ شد واسه من حکم برادر داره

واقعا متاسفم

مرسی عزیز دلم سوال بعدی؟؟-

اگه عاشق من شده بودی چرا بهم نگفتی نصف کار خونه را شاهین خریده؟؟

نمیشد پریا نمیتونستم بابت این مسئله خیلی ازت معذرت میخوام-

باشه بقیه اش بعد میپرسم دستم روی صورتتم رفت لمس کردم جایی که سپهر زده

بود اشک تو چشمم هام حلقه بست فقط این سوال جواب بده چرا منو زدی

چرااا؟؟ سپهر سرشو زیر انداخت اشک تو چشم هاش موج میزد نشست روبه رومو

...دستمو بوسید

پریا من غلط کردم من عصبی شدم ترسیدم میترسیدم باز گیر شاهین بیوفتی از -
وقتی اینجایی هر شب میام اینجا امید داشتم یک روز فرار میکنی من باید نجات بدم
وقتی بدست آوردم ترس داشتم استرس داشتم کنترلی روی رفتارم نداشتم ولی الان
... حاضرم اینقدر بزنی منو تا صورتم شبیه تو بشه

دست منو گرفت روی صورتش گذاشت بزن عزیزم بزن هر چی دلت میخواد اندازه
تمام کتک هایی که خوردی منو بزن اشک هامو پاک کردم از روی مبل نشستم پایین
بغلش کردم سپهر من فقط خانواده امو میخوام اونا تو خطر تو را خدا یک راهی پیدا
کن بیارمشون پیش خودم

نترس عزیزم نترس یک راهی پیدا میکنم -

سپهر

جانم-

دیگه تنهام نذار دنیا بدون یک پشتیبان خیلی سخته خیلی سخته ادم توی دنیا بی
...کس تنها باشه

چشم عزیزم من از خدومه همیشه کنار تو باشم-

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [24.04.18 14:29]

Part:89

شاهین

تازه رسیده بودم. که زنگ زدن دختره فرار کرده از کوره در رفتم هر چی لایقشون بود بهشون گفتم مطمئنم کار کیه اون پسره عوضی سپهر فکر کردم دوسته ولی دشمنه اون عاشق شده عاشق پریا اینو فهمیدم از حرکاتش از رفتارش هه پسره ی نکبت شماره اشو گرفتم چند بار جواب نداد از حرص یک بار دیگه زدم تا خواستم قطع کنم ...جواب داد

داد میزدم حرصمو سرش خالی میکردم ولی همش جواب سر بالا میداد باید ثابت کنم بعد میدونم چه بلایی سرش بیارم با یک تحدید تلفن قطع کردم کار هامو سریع انجام دادم واسه فردا صبح بلیط هواپیما گرفتم کاری میکنم هر دوتون به پام بیوفتین ...پریا واسه زنمو مهرداد سپهر واسه سینا هه چه دلی ازم خنک بشه اون لحظه

برگشتم رفتم سمت چند تا نگهبان هام گرفته بودمشون زیر چک لگد مفت خور ها ... شما از پس یک دختر بر نیامدین خاک بر سر تون کنن

اقا بخدا خیلی تیز بود اگه اون ماشینه سوارش نکرده بود گرفته بودیمش-

بی عرضه گیتونو توجیح نکنید رفتم سمت اتاقش نگاهی به دور تا دورش کردم چیزی با خودش نبرده رفتم سمت تختش نشستم حس کردی یک چیزی زیرمه پاشدم پتو را کنار زدم یک دفتر صورتی خوشگل بازش کردم دفتر خاطرات پریا بود چند تا خاطره های اولشو خوندم از خوشحالیو دورهمی هاشون نوشته بود یکم رفتم جلوتر هه راجب سپهر بود از اینکه عاشقش شده خیلی دوستش داره نوشته بود امدم اخرین برگ دفتر از شکنجه ها کتک های من نوشته بود خنده ایی کردم پس زجر کشیده پس دلش شکسته خوشحالم که اینقدر بهش سخت گذشته ولی من دست بردارش نیستم پیدات میکنم پریا اینو به خودم قول میدم دفتر پرت کردم روی تخت زدم

....بیرون

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [28.04.18 15:37]

Part:90

...یک هفته بعد

پریا

تموم این یک هفته پامو از خونه بیرون نداشتتم سپهرم بخاطر اینکه شاهین شک نکنه نمیتونه بیاد جز یک خانوم گرمو مهربون که اینجا کار میکنه کسی نیست

پریا خانوم ناهار حاضره_

دست از پنجره برداشتم قدم هامو به سمت آشپز خونه حرکت دادم اسمشو صدا زدم
مهربان خانوم عاشق اسمش بودم درست مثل خودش بود مهربون خونگرم توی چهار
چوب در ایستادم با حالت دلخوری گفتم مگه من نگفتم منو خانوم صدا نزن؟؟

ای وای ببخشید خانوم جان هواسم نبود-

بازم که گفتم؟

اخه ما عادت کردوم نمیتونوم۔

اخه اما اگرم نداره قربون لهجه شیرینت برم من پریام همین حالا دلت خواست یک
دخترمم بهش اضافه کن

چشم دخترم۔

هر دو لبخند شیرینی زدیم نشستیم پشت میز وای مهربان خانوم چه بو هایی راه
...انداختی آدم سیرم به هوس میندازی

نوشه جونت عزیزوم شما عزیز کرده اقاین من جونمم بدم بازم به اقا مدیونم۔

مدیونی؟؟

اره مادر حالا غذاتو بخور-

میشه بگین چیشده؟؟

اول غذاتو بخور بعد میگم-

شروع کردم خوردن غدام به به چه میرزا قاسمی بود آدم انگشت هاشم باهش قورت میداد غدام تموم شد رو کردم به مهربان خانوم خوب حالا واسم بگید

از کجا شروع کنم اخه؟؟-

از اولش دیگه

داستان ما اول نداره-

۱ یعنی چی؟

چند ساله پیش اقا خانواده اش اینجا بودن اونروز اقا یک پسر جوان خوش تیپ بود البته الانم هستا ما اینجا با دخترم کار میکردیم خیلی لذت بخش بود کنار این خانواده بودن یک روز فهمیدوم دخترم به اقا سپهر علاقه مند شده کلی حرف بارش کردوم که چرا اینقدر سر خود شده بعدم با چشم گریون روانه ی خونه خواهرم کردومش خونه خواهرم نزدیکه میشه پیاده رفت از وسط جنگل رد میشه ولی راهش مشخصه وقتی گل پری رفت یکی دوساعته بعد پیگیرش شدم زنگ زدم به خانه خواهرم ولی گفت گل پری اونجا نرفته مثل مرغ سر کنده شوم تا اینکه بعد دوساعت گل پری زخمیو.... بی حال افتاد توی ویلا از ترس نمیتونستم حرف بزنم

♥♥♥♥, [05.05.18 15:56] ♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥

♥♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥♥:

پارت 91

کلی دوا دکترش کردم تا یکم از شوک در آمد بچه ام تا یکماه حرف نمیزد فقط به یک نقطه خیره شده بود اشک میریخت یکم که گذشت فهمیدیم گل پری بارداره ولی این بچه پدرش کی بود معلوم نبود گل پری ام لام تا کام حرف نمیزد تا اینکه ما به اقا گفتم اونم گفت پیداش میکنه عکس تک تک پسرای این اطراف آورد تا عکس العمل گل پری بینم تقریبا نا امید شده بودیم که اقا با یک عکس آمد خونه رفت سمت اتاق گل پری وقتی گل پری دیدش جیغ میزد سعی در پنهان کردن خودش داشت حتی اونروز زبونش باز شد باز حرف زد ولی بیچاره دخترکم خیلی بد ضربه خورده بود شکسته بود افسرده شده بود به زور دو لقمه غذا می خورد

خوب بعدش چیشد؟؟؟ اصلا اون کی بود؟؟؟

گل پری می خواست بچه را از بین ببره ولی آقا سپهر اجازه نداد گفت حاضره عقدش
 کنه ولی گل پری قبول نکردچند ماه گذشت تا اقا سینا اون بلا سرش آمد آقا خانوم
 تصمیم گرفتن گل پری عقد سینا کنن تا کسی انگ بهش نزنه بدونن یک مرد سایه
 اش رو سره دختره منه الانم گل پری از سینا مراقبت میکنه توی یک خونه دیگه
 همش میگه بخاطر لطف اقا خانوم و خوده سینا منتظر میمونه تا خوب بشه البته دختر
 ...گلشم کنارشه

وای جدی میگی مهربان خانوم یعنی سینا گل پری باهم زن شوهرن؟؟

اره عزیزم

بعد یک تشکر از میز فاصله گرفتم رفتم سمت اتاقم دلم واسه ی سپهر تنگ بود
 شماره اشو گرفتم ولی بی جواب موندم همیشه همینطور بود وقتی جواب نمیداد توی
 ... یک فرصت مناسب تماس می گرفت دفتر خاطرات جدیدمو باز کردم بازم نوشتم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [10.05.18 19:15]

Part:92

اینقدر از دلتنگی خودم واسه خانواده امو سپهر نوشتم که خسته شدم پاشدم پرده را کنار زدم شب شده بود اه بلندی کشیدم بازم گوشیمو چک کردم خبری از سپهر نبود آخرین خبری که سپهر بهم از خانواده ام داده بود دیروز بود گفت مهرداد کاملاً خوب شده گفت کسی که اونجا مراقبشونه میگه فقط بی قراری تو را میکنه بخاطر من چند بار کتک خورده چون خواسته فرار کنه اشکمو از روی گونه ام پاک کردم باز شماره سپهر گرفتم اخه پس کی قراره خانواده امو بیاره پیشم؟؟

بازم تماسم بی پاسخ بود دلم شور میزد خدایا بلایی سرش نیامده باشه فعلاً تنها کسی که دارم سپهر با تقه ایی که به در خورد برگشتم سمت در آروم گفتم بیا تو مهربان خانوم در باز شد چهره مهربان خانوم توی چهار چوب در نمایان شد امد کنارم نشست نمیدونم چی توی نگاهم دید که اونم با چهره ایی نگران پرسید دخترم چیشده؟؟ حالت خوبه؟؟ مریض شدی؟؟

نه خوبم چیزیم نیست

پس چرا رنگ به رو نداری مادر-

نه مشکلی نیست فقط سپهر جواب تلفنم نمیده نگرانم

ای جون دلم دختر قشنگم نگران نباش حتما نمیتونه مگه یادت نیست بهت گفت؟؟؟-

چرا ولی نمیدونم چمه دست خودم نیست استرس دارم فکرای بدی میکنم مهربان

خانوم نکنه نکنه شاهین بلایی سرش آورده باشه؟؟؟

ا نگو مادر خدا نکنه بیا بیا بریم پایین شام بخور یکم حرف بزنیم اونم حتما تماس -

میگیره نگران نباش

سرمو تکنون دادم دنبالش رفتم پایین گوشیمو از خودم جدا نمیکردم شامم نخوردم
فقط باهاش بازی کردم تا مهربان خانوم چیزی نگه بازم از خودشو دخترش گفت
عکس نوه اشو بهم نشون داد ولی هیچ کدوم اینا از استرس من کم نمیکردم خواستم
...برم سمت اتاقم که گوشیم زنگ خورد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [15.05.18 17:57]

Part:93

...با ذوق به اسم روی گوشیم نگاه میکردم سپهر

تماس وصل کردم با ذوق حرف زدم سپهر کجایی مرده ام از نگرانی چرا جواب
نمیدادی بینم بلا ملا سرت نیامده باشه؟؟؟

با صداش میخکوب شدم سر جام باور نمیشد دلم تو دلم نبود نمی دونستم بخندم یا
گریه کنم... مهرداد بود

یک نفس بکش پریا خانوم چشمم روشن واسه پسر غریبه نگران میشی؟؟؟-

مهرداد جون من خودتی مهرداد الهی فدات بشم یکبار دیگه صدام بزن بگو خودتی

خودمم عزیزم خودمم نگران نباش هم من سالمم هم مامان هم سپهر-

بلند بلند گریه میکردم میخندیدم وای خدااا باورم نمیشه این داداش منه این مهرداد
دارم صداشو میشنوم؟؟؟

وای پریا خنگ شدیا میگم خودمم ا عجب حالا خوب گوش کن بین سپهر چی میگه -
بهت خوب من فعلا خداحافظی میکنم ولی به زودی میبینمت ابجی کوچیکه

باشه باشه سپهر گوشي گرفت صداش پيچيد تو گوشم وای خدایا شکرت

الو پریا خوبی؟؟-

الو سپهر من خوبم تو کجایی اخه چرا جواب نمیدادی نصف عمر شدم ترسیدم
شاهین چیزی فهمیده باشه

اگه نگران نمیشی باید بدونی شاهین فهمیده الانم در به در دنبال منو تو خانواده اته -
تونستم امروز خانواده اتو بیارم پیش خودم واسه همین کل امروز درگیر بودم الان
همونجا بمون تا ما بیایم گوش کن پریا کسی در زد کسی امد اونجا به هیچ وجه
خودتو نشون نمیدی یادته گفتیم اگه مشکلی پیش امد کجا بری؟؟؟

خوب پس تا احساس خطر کردی میری اونجا پریا مواظب باش شاهین شده مثل -
گرگ زخمی دنبال اینه زخم بزنه تا ما برسیم از اونجا ببریمت خیلی مواظب خودت.
باش

سپهر داری میترسونیم

ترس فقط مواظب باش پریا من باید برم فعلا خداحافظ-

باشه خداحافظ گوشی قطع کردم همه چیو به مهربان خانوم گفتم اونم با استرس
گوش میکرد رفتم تو اتاقم دراز کشیدم دل تو دلم نبود حاله خراب بود ترس داشتم

ترس از شکنجه شدن به دست شاهین اینبار پیدام کنه جونمو میخواد از فکرم اشک
روی گونه ام نشست نگاهی به ساعت کردم از سه گذشته بود من همش تو فکر خیال
بودم هر لحظه استرسم بیشتر شده بود چرا نیامدن مدام پامو زمین میزدم تو اتاق راه
میرفتم صدای گوشیم از فکر بیرونم آورد بازم سپهر بود تماس وصل کردم

الو سپهر

پریا پریا برو مخفی گاه-

گوشی قطع شد ترسیدم دویدم طرف جایی که سپهر یادم داده بود پشت یک قاب
توی اتاق یک در بود که به یک اتاق مخفی میخورد رفتم اونجا در بستم گوشیمو روی
سایلنت نشستم یعنی چیشده .؟ تماس گرفتم ولی خاموش بود خدا بازم منو از شون
.... دور نکن

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [24.05.18 00:40]

Part:94

خیلی ترسیده بودم تمام بدنم از ترس میلرزید گوشی سپهر خاموش بود اینم بدتر
نگرانم میکرد یکساعتی اونجا بودم که صدایی توی اتاق آمد انگار یک نفر قدم میزد
ولی کی بود نمیدونستم یکم دیگه دقت کردم بینم چیزی میگه که بفهمم کیه ولی
هیچ صدایی نیامد جز صدای کفش یکنفر که توی اتاق پیچیده بود صدا ها داشت ازم
دور میشد اینبار صدایش امد رئیس کسی اونجا نیست من اتاق کامل گشتم

من مطمئنم اینجاس تنها جایی که یادم رفته بود بگردم همین جاست پس اون -

دختره اینجاس

صدای شاهین بود خون تو تنم یخ بست خدا خدا می‌کردم منو پیدا نکنه با اینکه پیدا
 کردم غیر ممکنه بود ولی از شدت ترس اشک هام مثل بارون میامد دستمو روی دهنم
 گذاشته بودم تا صدام نشنوه از شدت عصبانیت یک چیزی پرت کرد که صدای
 شکسته شدنش میامد یک دفعه داد زد منکه می‌گم اینجاس شما بی عرضه ها می‌گید
 نه این دفتر خاطراتش پس اون یک جایی توی این خونه است باید خوب بگردین
 اون پیر زنه را هم بیارین اینجا پیشم

دیگه داشتم سخته می‌کردم نکنه بلایی سرش بیاره خدایا کمکم کن با صدای مهربان
 خانوم گوشمو چسبوندم به در تا بینم چی می‌گه؟؟؟
 خوب یا لا حرف بزن اون دختره کجاست؟؟؟-

ای خدا پسر من تو چرا اینقدر عصبی منکه یکبار گفتم من خبر ندارم اگه اینجا نیست -
 پس حتما فرار کرده رفته

من پسر تو نیستم اون جایی نرفته تو این خونه است بگو کجاست؟؟؟-

من خبر ندارم اگه می‌گید اینجاست بگردین پیداش کنید ببریدش -

اره معلومه که پیداش میکنم فقط بعد پیدا کردنش جون تو راهم میگیرم -

صدای قدم های شاهین و دور شدنش میامد باز شماره سپهر گرفتم دستگاه مشترک
مورد نظر خاموش میباشد اه اه لعنتی یکم که گذشت صدای مهربان خانوم آمد آروم
... حرف میزد اما من میشنیدم

پریا مادر هر جا هستی بمون مبادا بیای بیرون حتی اگه واسه من اتفاقی افتاد گوش -
میدی؟؟؟

خواستم جوابشو بدم که در با شدت باز شد صدای شاهین آمد اخه لعنتی کجا قایمش
کردی؟؟ حرف بزن تا خفت نکردم

.....صدای مهربان خانوم آمد خش دار شدا بود انگار کسی گلوشو فشار داده

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [28.05.18 16:56]

Part:95

حال بد بود نکنه بلایی سرش بیاره نه من نمیتونم بی تفاوت باشم من باید برم
...کمکش کنم

من قایمش نکردم من نمیدونم کجاست؟؟-

شاهین هر چی توی اتاق بود مینداخت روی زمین داد میزم به منو سپهر ناسزا میگفت
با صدایی که آمد و خبری که به گوشم رسید قلبم ایستاد

رئیس گرفتیمش سپهر گرفتیم تازه خانواده عموتونم همراهشن-

شاهین بلند بلند میخندید دست میزد اره همینه هه پسره فکر کرده میتونه از چنگ من
در بره هی بیارینشون بالا

اشک میریختم خدا را التماس میکردم یک معجزه ایی بکنه دیگه نمیدونستم چیکار
کنم اصلا مگه سپهر خودش به من نگفت برم مخفی گاه پس حتما خبر داشته پس
الان اینجا چیکار میکنن چیطور گیر افتادن توی ذهنم پر بود از علامت سوال هایی که
...جوابی واسشون نداشتم بازم یک صدای دیگه بازم ترس وحشت من

بفرمایید رئیس آوردمشون -

صدای عصبی شاهین همراه با صدای مشت امد

هه گیرت انداختم فکر کردی میتونی منو دور بزنی؟؟؟عوضی بلایی سر خودتو اون -
سینای کثافت بیارم که یادتون نره

هیج غلطی نمیتونی بکنی -

صدای ضربه های پی در پی شاهین میامد صدای مامان مهرداد میامد که میخواستن
کمک سپهر کنن دیگه نمیتونستم اینجا بمونم باید برم بیرون همه اینا بخاطره منه
حاضرم من شکنجه بشم ولی عزیزهام نه...دستم به دستگیره رسید خیلی میترسیدم
از بلایی که قراره سرم بیاد شاهین تحدید کنه عملی میکنه در باز کردم زل زدم
بهشون همه با تعجب نگام میکردن سپهر عصبی بود کلافه بود سوالی نگاهم میکرد

شاهین امد طرفم عقب رفتم اونقدر امد جلو من عقب رفتم که خوردم به دیوار کاش
این اتاق هزاران متر بود هیچ وقت من به دیوار برخورد نمی کردم چسبید بهم با ترس
نگاهش میکردم اون بالذت به قیافه من نگاه میکرد صورتشو نزدیکم کرد از لای
دندان هاش حرف میزد یادت نره قراره چی به سرت بیارم ازم جدا شد محکم زد توی
....گوشم اشک هام نا خودآگاه پایین میریخت

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [05.06.18 14:38]

Part:96

مامانم آمد سمتم کسی مانعش نشد منم رفتم محکم بغلش کردم اشک ریختم مامانم

مامان جونم دلم برات تنگ شده بود

منم همینطور عزیزم بمیرم واست مادر چقدر لاغر شدی-

از هم جدا شدیم نگاهش کردم اشک هامو پس زدم تا صورتشو واضح ببینم حرف

زدم مامان دلم بابا را میخواد مامان اگه بابا بود این بلا سر من نمیامد

درست میشه قول میدم-

با صدای شاهین دست مامان محکم گرفتم

خوب همو نگاه کنید شاید آخرین دیدارتون باشه-

دلم لرزید بدنم سست شد پاهام توان نداشت افتادم روی زمین مهرداد امد ستم
 مامان با چشم های اشکیش سعی داشت اروم کنه مهرداد منو محکم بغل کرده بود
 نمیدارم چیزی بشه پریا نمیدارم عزیزم

نگاهم به سپهر افتاد صورتش خونی بود روی زمین افتاده بود حتی اونم بخاطر من
 زجر کشید از زمین جدا شدم روبه روی شاهین ایستادم حرف میزدم خودمم
 نمیدونستم میخوام چی بگم یا چیطور حرف هامو بزنم ترس داشتم ولی الان وقت
 ...ترس نبود باید حرف میزدم صدامو صاف کردم تو صورتش ایستادم حرف زدم

مگه نمیخواستی منو برگردونی؟؟؟بیا من اینجا با بقیه کاری نداشته باش

هه تعین تکلیف میکنی واسه من؟؟؟؟-

...نه فقط دارم کاری که واسش تا اینجا امدی یاد آوری کنم

تو مگه میدونی هدف من چیه؟؟ دیگه تموم شد فردا میریم عقد کنیم-

چند لحظه زل زدم تو چشم هاش نمیفهمیدم عقد کنیم منو شاهین!!!! تعجبم جوری
بود که به زبون آوردم

چییییی عقد کنیم؟؟؟

هه ذوق نکن عقد موقت-

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [09.06.18 19:37]

Part:97

نمی دونستم چی بگم فقط یک صدا تو گوشم آمد پریا قبول نکن نباید خودتو بدبخت
کنی من الان جز دختر بودن چیزی ندارم...نباید اجازه بدم ازم بگیرن

نگاهش کردم ولی من این کار نمیکنم من همچین کاری نمیکنم من ...با تو دهنی که
خوردم ساکت شدم مهرداد آمد طرف شاهین خواست بهش حمله کنه ولی محکم
... گرفته بودنش داد میزد سر شاهین

عوضی دستت به خواهر من خورد خواهر منو زدی اخه عوضی به خودت بیا مگه دیونه -
شدی؟؟این پریاس دختر عموت غریبه نیست کسی که از بچگی باهات بزرگ شده

نمیخوام بشنوه ام خفه شو مهرداد همین دختره که میگی دست رد به سینه ام زد-

چه جالب تنها بهونه ات اینه؟؟-

این بهونه نیست نمیخوام دیگه بشنوه ام-

ساکت بودم به حرف هاشون گوش میکردم با کشیده شدن دستم از فکر بیرون ادمم
شاهین منو میکشید من با گریه سعی داشتم دستمو ازش بیرون بکشم ولی نشد پرت
شدم تو ماشین شاهین کنارم نشست ریموت ماشین زد دیگه گریه هام به حق حق
تبدیل شده بود شاهین ماشین با سرعت حرکت داد داد میزدم ولی شاهین هیچی
... نمیگفت اینقدر زجه زدم تا خودم خسته شدم نشستم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [14.06.18 01:52]

Part98

با خاموش شدن ماشین چشم باز کردم باز خیره شدم به خونه عذاب به کور ترین
نقطه زندگیم به جایی که بهش میگم جهنم اه ارومی گفتم پیاده شدم شاهین آمد
طرفم زل زدم بهش کتفمو گرفت کشید مثل یک بچه اروم بی صدا دنبالش راه میرفتم
دیگه خسته بودم از زجه از جیغ حتی اشک تنها خواسته ام از خدا این بود زودتر
جونمو بگیره نگاهی به در اتاقی که مثلاً بهش میگفتن اتاق من کردم در باز شد پرت
شدم وسط اتاق دستم درد گرفت ولی ساکت موندم شاهین جلو آمد اروم عقب رفتم
به تخت تکیه دادم نشست بهم زل زد سرمو انداختم پایین ازش میترسیدم تنها
ترسم دخترانه هام بود تنها چیزی که واسش حاضرم بجنگم با دستش سرمو گرفت
بالا خنده چندش آوری کرد از اتاق رفت بیرون در قفل کرد نگاهی به اتاق کردم ریخته
بهم بود انگار وقتی دیدن نیستم اینجا را به این روز در آوردن از فکر خیال سپهر
خانواده ام خوابم نمیبود شروع کردم اتاق تمیز کنم وسایل مرتب کنم چشمم افتاد به
دختر خاطراتم نشستم از اولش ورق زدم خوندم اشک ریختم اونقدر خوندم که
....نفهمیدم کی روی دفتر خوابم برد

صبح با صدای چرخیدن کلید توی در بیدار شدم سمیرا بود نگاه تحقیر آمیزی بهم کرد
... حرف زد

مادمازل پاشو اقا شاهین گفتن برید حموم این لباس ها راهم پیوشید برید اتاقشون -

با دست در بهش نشون دادم اونم فهمید بعد از یک نگاه عصبی رفت بیرون در محکم
بست نگاهی به لباس ها کردم مانتو شلوار بود شلوار لی ابی با مانتوی سفید شال ابی
مارک هاش بهش بود پس نو بی توجه به اینکه چرا اینکار کرده لباس ها بر داشتم
....رفتم سمت حموم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.06.18 20:43]

Part:99

یک دوش مختصر گرفتم ادمم بیرون لباس ها را پوشیدم نگاهی به خودم تو آینه
کردم چقدر دیگه شبیه قبل نبودم صورتم لاغر شده بود زیر چشم هامم گود افتاده بود

دست از برانداز کردن خودم برداشتم نمیدونم چرا گفته برم اتاقش استرس داشتم
این ترس لعنتی همش دنبال بود قدم هام آروم پر ترس بود بالاخره رسیدم به اتاق
آروم تقه ایی به در زدم با صدایش رفتم داخل نگاهی تو اتاق کردم یک روحانی اونجا
بود با تعجب زل زدم بهش که شاهین صدام زد پریا عزیزم چقدر دیر کردی حاج آقا
خیلی وقته منتظرمونه بیا بشین که حاج اقا دیرش شده گیج نگاهش کردم چقدر زود
حرفشو عملی کرد یک قدم عقب رفتم که امد نزدیکم آروم زیر گوشم گفت بیا این
فیلم ببین شاید بهت کمک کنه بهتر تصمیم بگیری گوشی گذاشت تو دستم فیلم
پلی کرد خیره شدم به صفحه اش سپهر مهرداد مامانم نشسته بودن یک اسحله روی
سرشون بود بغض کردم گوشی دادم بهش آروم گفتم باشه من حاضرم فقط کاری
باهاشون نداشته باش پوزخندی زد رفت روی صندلی نشست اشاره کرد منم کنارش
بشینم با هر قدم یک قطره اشک میریختم ولی سریع پاکش میکردم و چه زود من به
اون صندلی لعنتی نزدیک شدم نشستم روی صندلی حاج اقا نگاهی بهمون کرد شروع
کرد مهریه امم جالب بود سه تا گل رز یک عقد شیش ماهه من با تمام نفرتم جواب
بله دادم رسماً شدم زن شاهین با رفتن حاج اقا افتادم روی زمین زار زدم خواستم از
اتاق برم بیرون ولی شاهین مانع شد نگاهی به دستش که روی دستگیره در بود کردم
...با نفرت حرف زدم برو کنار میخوام برم اتاقم

اتاق از این به بعد اینجاس برگرد سر جات-

برو کنار من اینجا نمیومم برو کنار همینم که قبول کردم...اینبار دستم کشیده شد
پرت شدم روی زمین نگاهی بهش کردم داشت پیراهنشو در میاورد ترسیدم خودمو
جمع کردم عقب عقب رفتم خوردم به دیوار این داشت چه غلطی میکرد چقدر آروم
اینکار میکرد این پوز خنده مسخره چیه رو لبش خدایا نذار تنها چیزی که واسم مونده
ازم بگیرن اشکهام بی اختیار پایین میامد شاهین با لذت بهم نگاه میکرد بالاخره امد
نزدیک من بیشتر خودمو توی دیوار فرو میکردم روبه روم نشست گونمو لمس کرد
اشکمو روی انگشتش گرفت مقابل صورتم گرفت با کیف بهش نگاه کرد ساکت بودم
...فقط نگاهش میکردم که بازوم کشیده شد پرت شدم روی تخت

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [22.06.18 02:12]

Part:100

تنها فکرم اون لحظه حفظ درایی بود که در خطر بود اشک هام بی اختیار پایین
میرخت از تخت پاشدم خواستم از اون اتاق دور بشم ولی اسیر دست های شاهین
شدم محکم منو گرفته بود انقدر فشار دستش زیاد بود که حس خفگی داشتم با این
... حال ساکت نمودم داد زدم

ولم کن عوضی چی از جونم میخوای؟؟؟
بلند بلند میخندید هنوز جهنم واقعی تجربه نکردی حرف از چی میزنی؟

تقلا میکردم تا رهام کنه دیگه چقدر عذابم میدی بخاطر یک نه این همه بلا حقمه؟؟
اینبار محکم انداختم روی زمین توی اتاق راه میرفت قبلا بهت گفتم باز میگم تو داری
تاوان کار های باباتو پس میدی

نگاهی بهش کردم ولی بابای من کاری نکرده تو یک دیونه ایی یک آدم روانی
با لگدی که به پهلوام خورد از درد روی زمین دراز کشیدم شاهین آمد طرفم خیلی
فاصله اش باهام کم بود از ترس دست هامو مشت کرده بودم محکم فشار میدادم
این ادم دیونه است نمیدونم انتقام چیو از من میگیره؟؟ خیره تو چشم هاش بودم قلبم

تند میزد بدنم کوره آتیش بود از گرما خواستم هولش بدم فرار کنم ولی اون زودتر منو گرفت انداخت روی تخت با نزدیک شدنش عقب عقب میرفتم دیگه مطمئن شدم باید با دخترانه هام خداحافظی کنم که در باز شد سمیرا امد تو با دیدن ما متعجب سرشو انداخت پایین شاهین بلند داد زد

مگه این اتاق در نداره هان تو به چه اجازه ایی امدی تو اتاق من؟؟؟ گمشو دیگه -
نبینمت

سمیرا گریه کنان حرف زد اقا ببخشید غلط کردم فقط امدم بگم مادرتون خواهرتون پایین منتظر شما بعدم دوید بیرون شاهین نگاهی از سر خشم بهم انداخت پیراهنشو تنش کرد خواست از اتاق بره برگشت سمت من وقتی برگشتم وسایلت و خودت باید اینجا باشین فهمیدی؟؟

...فقط نگاهش کردم که رفت بیرون در بست

♥♥♥♥, [27.06.18 19:13] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:101

خدایا! بس نیست عذاب من تمومی نداره تا کی باید تاوان بدم چيو اصلا دارم
پس میدم نمیفهمم چيشده که این دیونه مثل گرگ زخمی افتاده به جون خانواده ما از
روی تخت پاشدم رفتم سمت در امدم طرف راه پله نشستم پایین نگاه کردم زنمو
....شمیم پایین بودن از حرف هاشون مشخص بود شاهین همه چيو بهشون گفته

شاهین تو نباید یک خبر به من بدی اخه؟؟-

چی میگی مامان خبر چيو بدم-

اینکه با اون دختره عقد کردی-

...عقد نکردیم صیغه کردیم اونم نیاز به گفتن نداشت-

از جام پاشدم رفته سمت اتاق من اینجا چی دارم میکشم اونا اون پایین چی میگن
 نگاهی به اتاق کردم یعنی من از اینجا برم توی اون اتاق ترسم از قبلم بیشتر شده
 بود من دیگه بدنم ترسی از کتک نداشت تنها ترسم دخترانه هایی بود که نمیخواستم
 ازش بگذرم اشک روی گونمو لمس کردم با اعصابیت تو مشتم فشار دادم تمام
 ذهنم درگیر بود درگیر ماما سپهر شاهین حتی نگار اونم بخاطر من بدبخت شد نکنه
 بلایی سرش امده چرا ازش خبری نمیشه یکم نشستم روی تخت باید فکر کنم باید
 کاری کنم خودم شاهین خام حرفام بشه من از پشش برمیام باید ددد از سیاست های
 زنانه ام کار ببرم باید کاری کنم دلش نرم بشه و اای به روزی که ازش انتقام بگیرم
 وسایل زیادی نداشتم چند تا لباس یک دفتر خاطرات برداشتم رفته سمت اتاق
 شاهین لباس هامو کنار لباس هاش گذاشتم دفرمم یک گوشه ایی قایم کردم رفته
 سمت کتاب خونه گوشه اتاق پر کتاب بود یک رمان از بینشون انتخاب کردم امدم
 روی تخت نشستم شروع به خوندن کردم باید عادی رفتار کنم باید شاهین نرم کنم
 باید انتقاممو بگیرم مهمتر از همه باید بدونم چیشده... یک ساعتی گذشت تا شاهین
 امد تو اتاق نگاهی به من کرد بدون هیچ حرفی رفت سمت کمد لباس تا لباس های
 منو داد تعجب کرد نمیدونست چی بگه از نگاهش مشخص بود با دادی که زد خنده
 ...ریزی کردم اخر بهونه پیدا کرد

تو به چه جرعتی لباس هاتو کنار لباس های من آویزون کردی؟؟؟-

خودت گفתי وسایت بیار منم اوردم جا دیگه ایم نیست که آویزون کنم بعدم خودمو
... گرم کتاب خوندن کردم. باز نگاهی به کمد انداخت لباس های منو پخش زمین کرد

دیگه اینا را تو کمد لباسم نیینم-

هوف اشکال نداره من میرم اتاقم اونجا آویز میکنم از روی تخت پاشدم لباس هامو با
لبخند جمع کردم خواستم برم بیرون که از پشت بغلم کرد آروم زیر گوشم حرف میزد
...هه به چهارتا عشوه من اینطوری میکنه وای به حال بعد

چقدر عوض شدی چیزی شده؟؟ میخندی عصبی نمیشی کتاب میخونی؟؟؟-

نه چیزی نشده میخوام زندگیمو قبول کنم تو راهم قبول کردم به عنوان شوهرم ولی
....تو دوست نداری من اینجا بمونم میرم اتاق خودم کاری داشتی صدام بزن

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [28.06.18 21:09]

Part:102

یهو دست هاش از دورم باز شد تعجب توی چشم هاش بیداد میکرد هه حالا مونده
منو بشناسی اقا شاهین راهمو کج کردم سمت در که صداس باعث شد بایستم ...توی
... دلم نیشخندی به فکری که توی ذهنمه بزنم

بمون لازم نیست جایی بری-

برگشتم محکم بغلش کردم لباس هامو برگردوندم دارز کشیدم روی تخت ادامه کتاب
خوندم وای که دیدن قیافه اش تو این لحظه از هر چیزی خنده دار تر بود ولی جلوی
خنده امو گرفتم خودمو مشغول نشون دادم فکر کنم گرمش شده بود دوتا دکمه های
... لباسشو باز کرد از اتاق رفت بیرون با رفتنش زدم زیر خنده

شاهین

رفتارش عجیب بود نمیدونستم واقعی یا نه ولی میفهمم شماره فرناز گرفتم هه حالا
بینم حرفت راسته یا نه پریا خانوم با فرناز قرار گذاشتم تا بیاد اینجا دختره ادعا
عاشقی منو میکنه رفتم توی اتاق به پریا گفتم پاشو اتاق مرتب کن قرار عشقم بیاد
خودتم برو فعلا اتاق کاری داشتم خبرت میکنم رنگ نگاهش تغیر کرد مثل عصبانیت
هه دستتو رو میکنم با لبخند پاشد شروع کرد اتاق مرتب کردن لبخند از روی لبش
کنار نمیرفت این دختر چش شده معلوم نیست چرا یک دفعه تغیر کرد لباس هاشو
برداشت رفت. سمت در کاری داشتید صدام بزنید یک چشمک زد رفت بیرون منتظر
.....نشستم تا فرناز بیاد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [03.07.18 20:16]

Part:103ی

فرناز امد الان وقتش بود بینم این دختره چه نقشه ایی داره بلند صداس زدم پریااااا
 سریع امد تو اتاق با دیدن فرناز تو اون وضع لباس خشکش زد خیره زل زد بهش یک
 آن خجالت تو چهره اش دیدم گونه های قرمز شدش نشان از خجالتش میداد فرناز
 همیشه لباس های باز میپوشید واسه من اینبار خودم ازش خواستم بهترین لباسشو
 ...بیاره پیوشه با صدای پریا از فکر بیرون امدم

چیزی میخواستید؟؟-

اره واسمون نوشیدنی بیار زیاد طولش نده اینبار دستی به بازوی فرناز کشیدم اونم
 متقابل نگاه خماری بهم انداخت پریا از عصبانیت دندان هاشو روی هم فشار داد چشم
 آرومی گفت رفت بیرون از دورن خیلی خوشحال بودم چه حرصی ازش درآوردم چند
 دقیقه ایی طول کشید تا صدای در امد پریا داخل شد نوشیدنی سرو کرده بود آورد
 گذاشت روی میز خواست بره بیرون بهش گفتم نمیذاری کسی بیاد اتاق من میخوام
 با عشقم تنها باشم لبخندی به فرناز زدم اونم جواب داد شاهین جونم این دختره
 ...کلفتته؟؟من خوشم نیاد دختر جوان دور اطرافت باشه عشقم

خنده ایی کردم نه عزیزم منکه نگاهم به کلفتم نمیکنم عشقم تویی رو به پریا گفتم
... برو بیرون چیزی که گفتم یادت نره بی هیچ حرفی ولی حرص از اتاق رفت بیرون

پریا

پسره عوضی منو خورد کرد منو پریا ایزدی خدا چقدر حقیر شدم اون زنیکه وای رفتم
توی اتاقم چنان بلایی سرشون بیارم نفهمن چی شده منتظر میمونم تا بیان تا آخر
شب که اون تو نمیمونن وای اگه بمونن چی اول باید از اتاق بکشونمون بیرون نگاهمو
به بیرون انداختم اخه چیطوری به چه بهانه ایی از اتاق امدم بیرون رفتم پایین تنها
راهش راه انداختن یک دعوا بود ولی من خودم نباید تو این دعوا باشم رفتم سمت
اشپز خونه سمیرا مهری خانوم اونجا بودن بی اینکه حرفی بزنم یک شیشه اب
برداشتم اب خوردم گفتم بیرون دارن پشت سرتون میگن اصلا گوش دادین؟؟ امدن
سمتم کی حرف زده سمیرا گفت مامان دورغ میگه این دختره مامان نگاهش کردم بی
خیال گفتم هر جور میخوای فکر کن من فقط گفتم بهتون امدم بیرون حالا ادامه

....نقشه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [07.07.18 20:38]

Part:104

امدم بیرون رفتم سمت دونفر از نگهبان ها داشتن باهم پیچ پیچ میکردن. بلند بلند
میخندیدن چه خوب الان اونا فکر میکنن دارن راجب اونا حرف میزنن رفتم سمت پله
ها سمیرا امد بیرون یکم نگاه کرد تا دید این دوتا دارن حرف میزنن میخندن صورتش
قرمز شد با تشر امد طرفشون داد زد چه زری دارین میزنید...عوضی های بی خاصیت
فکر کردین با کی طرفین حرف میزنید هر هر میخندیدن. مهتری خانوم امد بیرون
جلوی سمیرا را گرفت چیشده. داد زنن آقا میاد الان صداش در میاد
در بیاد ببین اینا دارن پشت سر ما حرف میزنن میخندن اون دوتا داد زدن برو
اونطرف ببینم دختره پرو تو اصلا کی باشی من پشت سرت حرف بزنی برو اونطرف
... بذار باد بیاد

صداشون اوج گرفته بود من غش غش میخندیدم فقط منتظر بودم شاهین بیاد بیرون
یکم دیگه طول کشید یهو شاهین با عجله امد بیرون خودمو قایم کردم امد طرفشون

منم رفتم سمت اتاقشون این دختره هنوز تو اتاقه خدا چیطوری اینو بکشم از اتاق
 بیرون یواشکی از خونه ادمم بیرون رفتم توی حیاط باغبون گل توی باغچه میکاشت
 رفتم سمتش وای فرشته نجاتمو دیدم یک سوسک توی یک گلدان ها بود گلدان
 برداشتم رو بهش گفتم میارمش واست عمو مصطفی دویدم طرف خونه باز رفتم بالا
 زیر در باز کردم سوسک آروم فرستادم تو اتاق در بستم رفتم تو اتاقم منتظر موندم تا
 صداس در بیاد چند دقیقه ایی طول کشید تا صدای جیغش امد

شاهین شاهین

وای چقدرم زر میزنه ادمم بیرون رفت پایین سمت شاهین رفتم فوراً تو اتاق در بستم
 چند تا سوزن فوراً فرو کردم تو تخت شامپو برداشتم ریختم کف حموم از اتاق پریدم
 بیرون شاهین این دختره با عجله میامدن بالا دویدم سمت اتاقم در بستم وای انگار
دیدن منو ترسیدم ولی به روی خودم نیاوردم

نمیدونستم بخندم یا بترسم خوشحال بودم. تونستم کاری. کنم شبشون خراب بشه
دیگه هوا تاریک بود کسی ام منو صدا نزد منم از اتاق بیرون نرفتم انگار شاهین
فرنازم تو اتاق نبودن وگرنه تا الان باید صداشون میامد خودمو. مشغول نشون دادم
که صدای داد فرناز آمد بلند بلند میخندیدم اخیششس خنک. شدم الان وقت خنده
نبود پتو را کشیدم روی خودم خوابیدم نکنه کسی به من شک کنه صدا های جیغ داد
فرناز سر شاهین به گوشم. میخورد حقه دختره جلف منم از بس خوشحال
بودم. خوابم نمیبرد که. نیم ساعتی گذشت صدا ها قطع شد تازه داشتم سعی میکردم
بخوابم که در باز شد وای این کیه نکنه شاهینه یکم. نزدیک شد بوی عطر خودش بود
ترسیده بودم سعی کردم جلوی لرزش پلک هامو بگیرم با آبی که تو صورتم. پاشیده
شد وحشت زده روی تخت نشستم زل زدم به شاهین نفس نفس میزدم صداش
...باعث شد بیشتر بترسم ازش

این. چه غلطی بود کردی؟؟-

هنوزم خیره نگاهش میکردم وای از کجا فهمید من بودم نمیدونستم چی بگم به یک
کلمه من چیکار کردم اکتفا کردم دستشو مشت کرد خواست بزنه ولی نزد باز حرف زد
...آروم ولی سرد جدی

تو این بلا را سر عشق من آوردی باعث شدی شبم خراب بشه اونم بره پس شبمو -
با خودت میگذرونم چیطوره؟

بغض کردم سعی داشتم از تخت پیام پایین خدایا کمکم کن نذار ازم بگیره دخترانه
هامو من کاری نکردم شاهین من نمیدونم چی میگی؟؟؟

نمیدونی نه چرا سوسک انداختی تو اتاق من چرا بین بچه ها دعوا راه انداختی چرا -
سوزن فرو کردی تو تخت. بازم بگمممممم؟

از دادش ترسیدم گوش هامو گرفتم حرف زدم من اینکار نکردم

تو غلط کردی عوضی من خودم دیدمت تا ما امیدیم دویدی تو اتاق اما مهم نیست -
اصلا مهم نیست فرناز رفت ولی تو هستی

اشک هام باز راهشون باز شد با گریه حرف زدم ببخشید شاهین تو را خدا ببخشید
من من

هه دیگه فایده ایی نداره-

خدایا چیکار کنم شاهین پیراهنشو در آورد سعی داشتم فرار کنم از دستش ولی نشد
با بوسیده شدن لب هام حق هقم شروع شد التماس هام بی جواب بود شاهین داشت
....پیشروی میکرد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [14.07.18 01:41]

دوستای جدیدم خوش امدید

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [14.07.18 14:42]

Part:106

با دل درد شدید از خواب بیدار شدم شاهین کنارم بود کابوس های دیشب جلوی
چشمم آمد من شاهین التماس هام گریه هام و در اخر از دست دادن دخترانه هام با
یاد آوریش اشک هام پی در پی روی گونه هام میریخت از تخت جدا شدم لباس هامو
تنم کردم رفتم سمت اتاق شاهین پریدم توی حموم آب سرد باز کردم زیر آب هق
هق کردم دیگه تموم شد تنها دارایی امو ازم گرفت همه چیمو ازم گرفت دلم مامانمو
میخواست دلم بابامو میخواست آغوششونو میخواست ولی الان ...تنها راهش همینه
مرگ من میخوام بمیرم برم پیش بابام بابای مهربونم اونجا کسی اذیتم نمیکنه بسه
خودمو فدای بقیه کردم میخوام امروز پرواز کنم از اینجا برم نگاهمو دور حموم

چرخوندم آینه گوشه حموم بهم چشمک میزد دست بردم طرفش محکم زدمش روی زمین یک تکه ازش برداشتم با لبخند بهش خیره شدم روی دستم حرکت دادم درد داشت ولی نه مثل درد روحم قرمزی خون روی دستم بهم حس خوبی میداد با وجود تموم دردی که داشتم حس خوبی داشتم دستم بی حس شده بود چشم هام سنگین.... میشد انگار داشت تموم میشد دارم میام بابا

شاهین

چشم هامو باز کرد پریا نبود نگاهی به تخت کردم قطره های خون روی تخت باعث شد لبخند بزنم از روی تخت پاشدم لباس هامو پوشیدم رفتم سمت اتاقم صدای شیر آب حموم میامد ولی کی اونجاس صدا زدم کی اونجاااااا در قفل بود شیشه را شکستم در باز کردم با دیدن صحنه روبه روم شوکه نگاهش میکردم پریا غرق خون زیر اب افتاده بود یک لبخند روی لبش جا خوش کرده بود به خودم امدم سریع از حموم اوردمش بیرون سرمو گذاشتم روی سینه اش قلبش میزد خدا را شکر زنده بود یکی از لباس هامو پاره کردم محکم دستشو بستم لباس تنش کردم بغلش کردم با سرعت میدویدم سوار ماشین شدم پریا را کنارم نشوندم زنگ زدم به دکتر حسام

الو حسام

جانم چیشده سلام-

حسام پریا خودکشی کرده دارم میارمش بیمارستان هستی یا نه؟؟

خودکشی چرا اخه؟؟ هستم زود بیارش فقط چیطوری خودکشی کرده؟؟-

رگ زده

پس عجله کن تا اتاق عمل آماده میکنم بیا-

...باشه ایی گفتم گوشه قطع کردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [14.07.18 17:56]

سلام دوستای عزیزم اگه از رمان راضی هستید لطفا لینک به اشتراک بگذارید تا

👍👍👍👍 تعدادمون زیاد بشه

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [17.07.18 01:26]

Part:107

درسته ازش بدم میومد درسته اونو پدرشو عامل بدبختی میدونستم اما اون دختر
عموم بود نمیتونستم بذارم بمیره عصبی بودم چرا اینکار کردی دختره دیونه انگار
دیشب زیاده روی کردم با دستام فرمون ضرب گرفته بودم تو دلم به خودم بد بیراه
... میگفتم از کاری که باهاش کردم

گوشیم زنگ خورد با حرص جواب دادم

چیهههه

رئیس ببخشید مزاحم میشم این پسره سپهر حالش خوب نیست از دست نره

به جهنم بذار بمیره

ولی رئیس

خفه شو بهم زنگ نزن گوشی قطع کردم پرتش کردم روی صندلی اه اه دیونه شده
بودم بالاخره رسیدیم بیمارستان پریا را بغل کردم با سرعت میدویدم اینقدر سبک
بود راحت میشد بغلش کرد راستی راستی چرا اینقدر سبکه با رسیدنم به داخل
بیمارستان از فکر بیرون آمدم دکترا آمدن طرفم پریا را بردن بلند بلند داد میزد
...حسام حسام کجایی با صداش آروم شدم

چی چته داد میزنی اینجا بیمارستانه

ساکت حوصله ندارم برو پریا را معاینه کن برو بین چیزیش نشده باشه

اونو دارن معاینه میکنن تو بگو چه غلطی کردی باهاش دست به اینکار زده

به تو ربطی نداره

پس به توام ربطی نداره حالش خوبه یا نه

حسام داشت ازم دور میشد خیلی متعصب بود همیشه میگفت دخترا را نباید اذیت کرد
اونو زود میشکنن الانم مطمئنم اگه چاره نداشت منو یک کتک سفت میزد دست هامو
توهم گره زدم خیره به اون در بودم تا پریا را از اتاق عمل بیارن با دیدن حسام که به
طرفم میدوید ترسیدم رفتم طرفش چیشده چته؟؟؟

توی بیمارستان موجود نیست الان O+ سریع به خون احتیاج داریم گروه خونی ایش
باید یکی از خانواده اشو بیاری خودت چی گروه خونیت چیه؟؟

A من

من نمیدونم برادر خواهر نداره چه میدونم یکی که گروه خونیش بهش بخوره بین
شاهین زود داره از دست میره ما درخواست دادیم گروه خونی تا بیاد اونم دیر میشه
ممکنه خیلی دیر بشه

...با سرعت رانندگی میکردم باید به موقع برسممم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [19.07.18 13:46]

Part:108

حسمو درک نمیکردم مگه این همون نیست که من میخواستم پس الان چرا اینقدر
 کلافه ام دستی به صورتم کشید سرعتمو بیشتر کردم درسته من میخواستم عذابش
 بدم ولی نمیخوام بمیره تا رسیدن به جایی که زمو مهرباد سپهر اونجا بودن فکر
 میکردم وقتی رسیدم با عجله دویدم پایین رفتم طرف اتاق داد زدم چه جهنمی رفتین
 بیاین این در باز کنید هه کیا را ما گذاشتیم اینجا نگهبان یک داد دیگه زدم دستگیره
 در محکم فشار دادم باز شد نگاهی توی اتاق کردم اون دوتا احمق بسته بودن رفته
 بودن دهن یکیشون باز کردم با ترس زل زد بهم داد زدم بنال کجان؟؟؟

رئیس-

گفتم دهن تو باز کن بگو کجان

....بخدا رئیس با نقشه فرار کردن ما نتونستیم جلوشون-

دهنتو ببند لگد محکمی بهشون زدم دست یکیشون باز کردم داد زدم جلو چشمم
 ... افتابی نمیشین باید پیداشون کنید وگرنه جنازه هاتونم کسی پیدا نمیکنه

گوشی قطع کردم با تمام سرعت میرفتم بالاخره رسیدم دویدم طرف پرستاره خانوم
گفتن باهاتون تماس گرفتن خون میخوام زود هماهنگ شده فرستادیم

ولی من باید یاخودم خون ببرم میفهمی باید ددد

صداتو بالا نبر آقا میگم خودمون فرستادیم-

خانوم همین الان بهم خون میدن ببرم وگرنه اینجا را رو سرتون خراب میکنم

ما که نمیتونیم خون بدیم شما ببرید خودمون فرستادیم واسش اون بیمارستان-

داد بیداد میکردم همه ریختن بیرون دکترا قبول کردن یکیو باهام بفرستن خون ببریم

...سریع سوار شدیم راه افتادم سمت بیمارستان

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [25.07.18 17:35]

Part:109

هیچی واسم مهم نبود جز اینکه پریا زنده بمونه اینقدر با سرعت رفته بودم اصلا نمیدونم چند دقیقه طول کشید تا رسیدنم خون از دست اینی که باهام فرستاده بودن کشیدم پا تندی کردم سمت بیمارستان داد میزدم حساممم حساممم بیا پیدا کردم تموم پرسنل بیمارستان از دستم شاکی بودن ولی مهم نبود حرف اونا مهم جون پریا بود با دیدن حسام که از دور میامد سمتم دویدم طرفش خون گذاشتم تو دستش بیا پیدا کردم برو برو کمکش کن نگاهی خونسرد ریلکس بهم انداخت از این همه خونسردیش اعصابم خورد شد داد زدم چه مرگته پس چرا نمیری وایستادی اینجا منو نگاه میکنی؟؟

خون رسید تزریق کردیم حالش خوبه

توی دلم قند اب شد با این حرفش روبه حسام کردم گفتم کی بهوش میاد؟؟؟

احتمالا تا شب بهوش میاد نگران نباش-

دستی به صورتم کشید گفتم من دارم میرم چیزی لازم داشتی کاری داشتی فقط زنگ
بزن بعد خداحافظی از بیمارستان زدم بیرون شماره اون دوتا را گرفتم با اولین بوق
... جواب دادن

الو رئیس-

چه گوری هستین؟

... دنبال-

چیطور فرار کردن؟؟

اون پسره سپهر حالش خوب نبود مدام ناله میکرد از حال میرفت که بعد فهمیدیم -
الکی بوده. اینقدر جیغ داد کردن که قلبش وایستاده ماهم بی هیچ صلاحی پریدیم تو
اتاق وقتی رفتین نفمیدم از کجا خوردیم بعدشم همون کا خودتون دیدن

از بس بی عرضه این بین ادرس یک سری جاها را واست میفرستم میرین شاید
اونجا باشن فهمیدی

بله رییس -

...بی هیچ حرفی گوشی قطع کردم ادرس فرستادم

♥♥♥♥, [25.07.18 23:57] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

پارت 110

راه خونه را پیش گرفتم توی راه گوشیم زنگ خورد از خونه بود تماس وصل کردم
چیه؟؟

رئیس یک نفر اینجاس میگه میخواد شما را ببینه-

کیه؟؟

خودشو. معرفی نمیکنه فقط اصرار داره شما را ببینه-

خیلی خوب تو راهم گوشی قطع کردم توی فکر فرو رفتم یعنی کیه؟؟

شونه ایی بالا انداختم به سرعت اضافه کردم تا زوتر بفهمم کیه چند وقتی به کارهای
شرکت رسیدگی نکردم اگه پیمان نبود الان شرکت خوابیده بود پیمان هم دوستمه هم
همه کاره تو شرکت وقتی اون هست خیالم راحت کلافه بودم بخاطر پریا بخاطر مادرم
بخاطر شمیم نمیدونم کار هام درست بوده یا نه ولی یک ندایی توی قلبم میگه تو کار

درست کردی تو باید عذاب میدادی کسیو که پدرش پدرتو کشته این حرفی بود که همیشه مادرم میزد و من مطمئن بودم درسته نگاهی به چراغ قرمز روبه روم کردم پس الان چمه از یک خودکشی پریا حاله بده نکنه... تو سری محکمی خرج دلم کردم نه نه من از اون دختره بدم میاد اون یک ادم پسته اون بی بند باره لایق من نیست فقط واسه عذاب دادنش صیغه اش کردم با رسیدن به خونه از فکر بیرون امدم رفتم سمت خونه مثل همیشه آروم ساکت رفتم سمت مهری خانوم که مشغول تمیز کردن بودن با صدای من هین بلندی گفت برگشت سمتم

کجاس؟؟؟

آقا ترسوندین منو تو اتاق مهمونه-

خیلی خوب

آقا-

چیه؟؟

نمیخوام اسمشو بشنوه ام

ولی اقا پسر من مقصر نبود اون پریای چشم سفید از راه به درش کرد-

گفتم نمیخوام اسمشو بشنوه ام

ولی آقا-

یکبار دیگه بگی خودتو دخترتم پرت میکنم بیرون رفتم سمت اتاق در باز کردم با

... دیدن شخص روبه روم تعجب زده نگاهش کردم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [27.07.18 00:23]

Part:111

!!! شوکه نگاهش کردم اینو کم داشتم فقط با اعصابانیت اسمشو صدا زدم مریمم

اره مریم-

تو اینجا چه غلطی میکنی؟؟؟

آدم منو ببری پیش سینا-

کدوم سینا پاشو گورتو از خونه ام گم کن نمیخوام بینمت

... تو توی عوضی منو مجبور کردی بهم گفتی عاشقمی تو-

گفتم صداتو ببر مریم پاشو برو همون جهنمی که بودی هه من هیچ وقت عاشقت
نبودم تو واسم حکم یک شب خوش گذرونی داشتی که اونم بهم خوش گذشت پس
دیگه به دردم نمیخوری فقط مریم ببینم کسی از این قضیه بو برده باشه دستتو رو
میکنم تا اخر عمرت بیوفتی زندان فهمیدی؟؟؟

من سینا را پیدا میکردم بهش میگم متاسفم میگم.توی عوضی گولم زدی بعدش -
...واسم مهم نیست بمیرم مهم نیست.مهم عشقیه که از بین بردم دلی که شکستم

هه چی میبافی واسه خودت بین پیدا شم بکنی دردی ازت دوا نمیکنه پس نگرد

دنبالش

چرا چیشده مگه چه بلایی سر سینا ی من آوردی هان؟؟ د حرف بزن کثافت -

چیکارش کردی؟؟؟

رفتم سمتش تو دهنی محکمی بهش زدم که افتاد کف زمین هق میزد مو هاشو گرفتم
بلندش کردم پرتش کردم روی مبل حرف زدم خفه شو میفهمی من کاریش نکردم
...خودش زده به سرش من کاریش نکردم

یعنی چی یعنی دیونه شده؟؟ بخاطر من؟؟؟-

اره دیونه شده افسرده شده نه حرف میزنم نه کاری میکنه یک گوشه نشسته زل میزنه
به دیوار فکر کرده باعث مرگته حالا فهمیدی گمشو بیرون خیره زمین شده بود هق
میزد از قبل خیلی لاغر تر شده بود ولی چهره اش همون بود عصبی بودم. کلافه
میدونستم اینجا بمونه میکشمش کتفشو گرفتم میکشیدمش از اتاق اوردمش بیرون از
در انداختمش بیرون برو دیگه نمیخوام بینمت فقط یک چیز دیگه بهت نگفتم سینا
...زن داره از فکرش بیا بیرون در بستم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [31.07.18 01:00]

😊😊😊دوستای جدید خوش آمدین

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [31.07.18 01:29]

Part:112

این روزا بدتر از همیشه کنترل کردن اعصابم دسته خودم نبود نمیدونم کجا را دنبال
این لعنتی ها بگردم با زنگ خوردن گوشیم رفتم سمتش جواب دادم از خونه مادرم
...بود سعی کردم آروم حرف بزنم

الو مامان

من مامان نیستم شاهین یکی دیگه ام شناختی؟؟؟-

صداش صداش خدایا اینا اونجا چیکار میکنن صدای سپهر بود فکره اینجاشو نکرده
بودم با صدایی که به داد زدن خیلی نزدیک بود حرف زدم شما اونجا چه غلطی
میکنید؟؟؟

هه فکر کردی فقط خودت بلدی ببین دیگه نه میتونی منو تحدید کنی نه پریا را اگه -
...تا یک ساعت دیگه با پریا اینجا نباشی قید خواهر مادرتو بزن چون معلوم نیست

دهن کثیفو ببند سپهر دستت بهشون بخوره روزگارتو سیاه میکنم

... دیگه نمیتونی یا با پریا میای یا-

گوشی قطع کرد عصبی گوشیه پرت کردم روی تخت تمام وسایل اتاق پرت کردم
روی زمین که دستم بخاطر برخورد با آینه زخمی شد از صداش سمیرا بدو بدو امد در
باز کرد نگاهی بهم کرد دستم بریده بود داد زد وای اقا دستتون بلند تر از اون داد زدم
به تو ربطی نداره گمشو بیرون با ناراحتی اتاق ترک کرد رفتم سمت دستشویی
دستمو شستم خونش بند نیامد یک دستمال برداشتم بستم بهش از اتاق امدم
بیرون همه داشتن تو گوش هم پچ میکردن با دیدن من ساکت شدن رفتم سمت

ماشین روشنش کردم با سرعت رفتم سمت بیمارستان تا رسیدم با سرعت رفتم
سمت اتاق پریا خواب بود یا بیهوش تا خواستم برگردم رفتم تو سینه یک نفر حسام
بود کلافه نگاهش کردم حالش چیطوره؟؟؟

نمیبینی خودت چه حالی دختره را رسما داغون کردی وقتی به هوش امد اینقدر بی -
تابی کرد که چرا زندس تا مجبور شدیم با آرام بخش آرومش کنیم نمیشناسمت
شاهین این تو نیستی چت شده تو زور تو به دخترا نشون میدی یا از اول اینقدر پست
بودی من ندیدم؟؟؟

ببند دهن تو حوصله ندارم کی خوب میشه میخوام ببرمش

این دختر دیگه با تو جایی نمیاد پس به دلت صابون زن -

تو مگه چیکارشی که واسه من تکلیف روشن میکنی شوهرش منم هر کاری من بگم
باید همون بشه فهمیدی؟؟؟

واست متاسفم واقعا متاسفم-

بارفتن حسام از اتاق ادم بیرون از بیمارستان ادم بیرون شماره خونه مادرم گرفتم
بازم صدای سپهر

دیر کردی انگار خیالت خیلی راحت؟؟؟-

نمیتونم پریا را بیارم واسه این زنگ زدم

چرا چه بلایی سرش آوردی؟؟؟-

من کاری نکردم خودش رگ زد

چی داری میگی؟؟؟؟ پریا رگشو زده الان حالش خوبه؟؟؟-

اره زده تو بیمارستانه خوبه فقط نمیتونم بیارمش

کدوم بیمارستان؟؟؟-

هه زرنگی اول خانواده ام بعد آدرس

عوضی تر از تو ندیدم میفهمی؟ بگو کجاست اونارم با خودم میارم پیشت-

اینطوری بهتر شد بیا بیمارستان ... گوشی قطع کردم هه کسی نمیتونه منو بازی

بده....

♥♥♥, [05.08.18 02:05] تاوان یک نگاه♥♥♥

Part:113

منتظر نشستم تا پیداشون شد دیدن خانواده ام اعصابمو آروم کرد رفتم سمتشون
 سپهر بخاطر کتک هایی که خورده بود بد جور زخمی شده بود شلون شلون راه میرفت
 هه این میخواد کاری که من کردم باخودم بکنه با رسیدن بهش یقشو گرفتم پخش
 زمینش کردم تو چه غلطی کردی؟؟؟ این راهی که تو الان داری میری من خیلی وقته

رفتم صدای داد مهراد امد دسته کثیف تو بکش شاهین بگو پریا کجاست؟؟ چه بلایی سر
...خواهرم آوردی بخدا یک مو از سرش کم بشه میکشمت اینو جدی میگم

پوز خندی زدم شماره اتاق بهشون گفتم ماشینمو روشن کردم که برم ولی سپهر
راهمو صد کرد پیاده شدم داد زدم برو کنار روانی تا زیرت نکردم

بمون کجا حالا؟؟ فکر کردی میذارم بری؟؟ باید اول بفهمیم حال پریا چیطوره-

گمشو کنار اون خوبه میخوام برم بعد به حسابت میرسم فکر نکن بی حساب شدیم
درضمن اون دختره را بگین تا خوب شد میام ببرمش خونه

پریا با تو جایی نمیره-

هه زنده باید با من باشه با این حرفم سپهر نگاه عمیقی بهم انداخت دنبال این بود از
تو چشم هام بخونه دروغ میگم واسه اینکه کامل خوردهش کنم گفتم اره یک شب
عاشقانه باهات داشتم حالام برو کنار باید برم مثل کسایی که خبر مرگ یک نفر
...بشنوه ان رفت کنار افتاد روی زمین

پریا

وقتی چشم هامو باز کردم فهمیدم هنوز زنده ام کلی جیغ داد کردم تا اخر با آرام
بخش آروم کردن توی خواب بودم اما حس میکردم عطر آشنای این ادمی که بغلم
کرده بود حس میکردم چشم هام توان باز شدن نداشت بالاخره بیدار شدم با دیدن
مامانم از ذوق اشک میریختم دستم درد میکرد نمیتونستم تکونش بدم توی آغوش
مامانم حس خوبی بهم میداد مهرباد بغل کردم بو کشیدم اشک ریختم دلم واستون
تنگ شده بود ولی دلم تنگه یک نفر دیگه است دلم سپهر میخواست به آرومی حرف
زدم سپهر با شما نبو؟؟

مامانم جواب داد چرا دخترم بود با شاهین پایین بودن اتفاقا کلی دلتنگت بود از
...رفتارش مشخص بود ولی الان کجاست خبر ندارم

نگران شدم نکنه شاهین چیزی بهش گفته توی فکر بودم که در باز شد سپهر با قیافه
...ایی داغون امد تو اتاق

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [06.08.18 02:28]

Part:114

اون لحظه نمیدونستم چقدر بهش خیره شدم چقدر غرق نگاه کردنش شدم که با تک
سرفه مهرداد به خودم امدم تازه فهمیدم چقدر نگاهش کردم ولی چرا سپهر من مثل
قبل نبود چرا تمام صورتش کبود بود لنگ میزد سر وضعش آشوبته بود از طرز نگاه

کردنشم مشخص بود از درون داغونه ولی چیشده بود چی بهش گفته اون عوضی
طاقت نیاوردم مامان میشه منو سپهر تنها حرف بز نیم؟؟؟

البته که میشه عزیزم-

با یک اشاره مهرداد مامان رفتن بیرون باز نگاهش کردم چرا اینقدر ساکنه چرا بهم
نمیگه چه بلایی سرم آمده خودم به حرف ادمم با صدایی آروم ولی پر از دلتنگی
صداش زدم....سپهر

سرشو بالا آورد اشک توی چشم هاش جمع شده بود دیگه طاقت نیاوردم خواستم
بغلش کنم تا دلتنگیم رفع بشه ولی مانع شد چرا اینطوری میکرد اشک های منم راه
خودشون باز کردن باز صداش زدم سپهر چیزی شده؟؟؟

نگاهی بهم انداخت اشک سر خورده روی گونه ام پاک کرد از اتاق رفت بیرون من
موندم یک دنیا سوال چیشده بود حتما بهش گفته من دیگه دختر نیستم اینطوری
شده؟؟توی ذهنم پر از سوال بود باز در باز شد مامانم مهرداد امدن داخل کلی
باهاشون حرف زدم از اینکه نمیخواستم برگردم به اون خونه حالم بهتر بود ولی حس
تنفر ام ازش ذره ای کم نشده بود شب شد مامانم کنار تخت خوابش برده بود پلک
هام سنگین شده بود فکرم پیش سپهر بود کجا رفت چرا اینقدر سرد باهام رفتار کرد

کم کم داشتم شک میکردم من چیکار کردم حتی اگه اون ماجرا را فهمیده باشه باز
من بی گناهم منکه مرگ انتخاب کردم اونا نداشتن سایه یک نفر پشت در بود چشم
هامو بستم تا فکر کنه خوابم ولی کی بود یعنی سپهر بود دلیل این پنهان شدنش
...حرف نزدنش چی بود؟؟؟ با همین فکر خوابم برد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [09.08.18 14:28]

Part:115

با صدای دو نفر چشم هامو باز کردم صدای مامانم مهرداد بود که یواش حرف میزدن
...چشم هامو باز نکردم گوش کردم ببینم چی میگن

مهرداد چیکار کنیم حالا؟؟-

یک فکری میکنم مامان به پریا چیزی نگو فقط-

خیلی خوب نمیگم فقط اگه خودش فهمید چی؟؟-

نه نمیداریم بفهمه نگران نباش-

خیلی کنجکاو شدم چیه میخوان ازم مخفی کنن چشم هامو باز کردم آروم حرف زدم
میشنوم بگید چیشده؟؟؟

مامانم با ترس برگشت طرفم آروم زد تو صورتش باز تکرار کردم مامان گفتم
میشنوم چیشده؟؟؟

چیزی نیست قربونت برم تو استراحت کن-

مامااااان بگو لطفا

پریا جان چیزی نیست مادر-

مهردادامد طرفم دستمو محکم گرفت حرف زد ابجی خوشگلم تو دیگه نگران نباش
داداشت مثل کوه پشتته الانم چیزی نیست بخواب

مهرداد چرا بهم نمیگید چیشده سپهر کجاست؟؟ چرا نیامد حرف بزنه باهام چرا پنهان
میکنه خودشو؟؟ مهرداد سرشو زیر انداخت رفت بیرون دیگه دلشوره گرفته بودم
سوروم از دستم کشیدم با سر گیجه از تخت پاشدم مامانم سعی داشت نذاره پاشم
همش با گریه التماس میکرد بخوابم ولی فکرم درگیر سپهر بود نمیتونستم بی خبر
ازش بمونم آمدم بیرون مهرداد به دیوار تکیه زده بود رفتم روبه روش مهرداد سپهر
...چیزیش شده جون من بگو تو را خدا بهم بگید منو از این بی خبری در بیارین

پریا گوش کن سپهر خوبه چیزیش نیست فقط فقط-

فقط چییییی مهرداد حرف بزنی دارم دق میکنم

...فقط گفت میخواد از زندگیت بره گفت نمیخواد دیگه تو را ببینه-

پاهام سست شدافتادم روی زمین یکباره دیگه از دست دادمش من همیشه باید
بخاطر عشقم زجر بکشم ولی چرا بی دلیل حس خالی بودن داشتم من پوچ شده بودم
از درون دکترا منو زنده نگه داشتن ولی روحم مرده با صدای یک نفر چشم هامو به
سمت بالا بردم همون دکتري بود که منو عمل کردروبه روم نشست به خونی که با
کشیدن سوروم از دستم رفته بود نگاهی انداخت

دختر تو اینجا چیکار میکنی مگه نمیبینی خون داره از دستت میره؟؟-

مهم نیست همش تقصیر توئه چرا نداشتی بمیرم هان؟؟؟ من زنده بودم همش درد
عذابه تو به چه حقی نجاتم دادی؟؟؟

آروم باش پریا بیا بریم اتاقت تو حالت خوب نیست باید استراحت کنی -

دستتو بکش از همتون بدم میاد از همتون دیگه نمیتونستم پاشم سرم بدجور گیج
...میرفت به زور بلند شدم با سیاهی رفتن چشم هام دیگه چیزی نفهمیدم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [13.08.18 17:45]

Part:116

توی خواب بیداری بودم صدا ها واسم گنگ بود حس بدی داشتم حس آشنا بودن اون
صدا ولی پلک هام به قدری سنگین بود توان باز کردنشون نداشتم نمیدونم. چقدر
گذشت که باز صدا ها به گوشم خورد اینبار هر طوری بود چشم هامو باز کردم اطرافمو
نگاه کردم کسی نبود صدا از بیرون بود از سکوت اتاق استفاده کردم گوش دادم به
صدای بیرون شاهین بود با مامانم مهرداد بحث میکرد صدا شون غم شد روی دلم باز
آمده منو ببره به جهنمی که واسم درست کرده از این حرفم قطره اشکی سر خورد
روی گونه ام چقدر بعد دیدن سپهر امیدوار شده بودم درونم حس خوبی داشتم الان
حس میکنم خالی شدم یک دریا اشک واسه ریختن دارم ولی توان ریختنشون ندارم
حالم بد جور خرابه صدا های بیرون کم کم داشت اوج میگرفت خواستم پاشم ولی

سرم گیج میرفت روی تخت دراز کشیدم که در با شدت بدی باز شد شاهین تو در
 نمایان شد ازش میترسیدم حتی بیشتر از قبل اون. منو کشت قلبمو خورد کرد حسمو
 نابود کرد تمام بدی های دنیا را در حقم کرد من حتی نمیتونم بهش اعتراض کنم امد
 جلوی تخت روبه روم ایستاد حس بدی داشتم قبلم طاقت این همه استرس نداشت
 محکم به قفسه سینه ام میکوبید دست هام یخ کرده بود رنگمم مطمئنم پریده بود
 شاهین آمده نزدیک تر آروم دستمو گرفت از این کار یک دفعه ایش شوکه شدم
 محکم دستمو. کشیدم داد زدم واسه چی دستمو گرفتی عوضی چرا باز امدی سراغم
 مگه چیزی که ازم گرفتی کمت بود؟؟ بسه بسه دیگه نمیخوام ببینمت برو بیرون
 آروم باش هیس ساکت الان همه میریزن تو اتاق چته دو روز امدی اینجا باز زبونت -
 دراز شد؟؟

چی از جونم. میخوای حق میزدم مامانم امد تو اتاق پشت سرش مهرباد خودمو تو
 آغوش مامانم جا دادم

پریا یادت نرفته که زن منی پس ادا واسه من در نیار خوب شدی بر میگردی خونه -

من دیگه نمیام برو به درک برو بمیر نمیخوام بینمت

اگه تونستی حتما نیا-

...با رفتنش بیشتر خودمو تو آغوش مامانم جا دادم خدایا بدبخت تر از منم آفریدی

آروم باش قربونت برم من نترس مادر منو داداشت هستیم دیگه نمیذاریم جایی ببره-

مامان

جونم-

کی از اینجا میریم؟؟

هر وقت خوب بشی دکترا اجازه بدن-

... مامان باید امشب بریم وگرنه شاهین میاد منو میبره

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [19.08.18 01:29]

Part:117

پریا چی میگی کجا بریم اخه تو هنوز حالت خوب نشده؟؟-

مامان میدونی من چرا اینجاام؟؟

اره رگ زدی حتما شاهین کتک زد اره دستش بشکنه دخترم-

مامان کاش کتکم میزد منو صیغه خودش کرد من دیگه دختر نیستم مامان میفهمی
نیستممم

چی گفتی چی میگی؟؟؟؟-

مامان اگه امشب نریم باز منو میبره بخدا میبره مامان زدم زیر گریه با صدای گریه من
دکتری که همه بهش میگفتن منو نجات داده امد توی اتاق نگاهی به اشک های روی
صورتم. کرد نزدیک امد خواست اشک هامو پاک کنه که مانع شدم دستشو پس زدم
به من دست نزن مامانم روبه دکتر کرد گفت ببخشیدش آقای دکتر اصلا حال خوبی
نداره

نه مشکلی نیست من ادمم بینم حالش چیطوره ولی انگار بد موقع مزاحم شدم-

دو دل بودم ولی گفتم من میخوام مرخص بشم همین امشب با چشم های از حدقه
بیرون زده زل زد بهم حالت خوبه دختر تو هنوز دستت خوب نشده وضعیت نرمال
نیست فشارت نرمال نیست کجا میخوای بری

دیگه نمیخواستم برگردم اون جهنم با التماس نگاهش کردم دکتر خواهش میکنم
کاری کن من امشب برم از اینجا...نگاهی همراه با تعجب بهم دوخت توقع اینطور
رفتار ازم نداشت ولی خیلی زود به خودش امد میشه بدونم دلیل اینکه میخوای بری
چیه؟؟؟

نه فقط میخوام برم همین امشب لطفا نپرسید

پس همیشه هر وقت حالتون خوب شد میتونی بری-

خواهست از اتاق بره بیرون ولی وقتی صدایش زدم ایستاد دکتر بمون حرف بزنیم رو
کردم سمت مامانم میشه تنها بذاری ما را مامان؟؟

اره عزیزم-

مامان رفت بیرون دکتر کنار تختم نشست نمیدونستم چی بگم یا چیطوری بگم که
قانع بشه در حال کنجار رفتن با خودم بودم. که با حرفش. میخکوب شدم

شاهین چیزی بهت گفت امروز-

ترسیده بودم. من. چیطوری به این ادم اعتماد کردم شاهین از کجا میشناخت اینقدر
ترس تو چشم هام دید که از روی صندلی پاشد دستشو جلو صورتم تگون داد پریا
حالت خوبه چرا اینقدر ترسیدی؟؟

تو تو شاهین از کجا میشناسی؟؟؟

دوستمه-

انگار دنیا روی سرم خراب شد من ادمم دردمو به دوست شاهین میگم واقعا بی عقل
تر از منم هست مگه؟

از من نترس پریا من چیزی به شاهین نمیگم میدونم اذیتت میکرد میدونم از دست -
اون خودکشی کردی نگران نباش من میخوام کمکت کنم

توام دورغ میگی توام میخوای اذیتم کنی میخوای به شاهین بگی میخوام فرار کنم

نگران نباش بهم اعتماد کن من واقعا میخوام کمکت کنم اصلا امشب میبرمتون -
یکجای امن

با ترید بهش زل زدم نمیدونستم حقیقت داره حرفاش یا نه...دکتر

حسام صدام کن-

اعتماد کن من نمیدارم برگردی پیش شاهین-

با زنگ خوردن گوشیش نگاهی بهم کرد شاهینه ساکت باش خوب بعدم تماس وصل کرد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [21.08.18 15:13]

Part:118

ساکت بودم حتی نفسم زورکی میکشیدم دکتر آروم حرف میزد جوری که بعضی کلماتشو متوجه نمیشدم نمیدونستم اعتماد کنم به این ادم روبه روم یا نه واقعا کی

طرف منه حتی کسی که فکر میکردم عاشقمه بی خبر رفته تنها ترین ادم روی زمین
بودم اینقدر محو خودم افکارم بودم که دستی اشکامو پاک کرد با ترس خودمو عقب
کشیدم دکتر حسام نگاهی بهم کرد گفت نترس بابا منم چرا داری گریه میکنی
.... باز؟؟ یک ساعته تلفنم تموم شده تو غرق فکر کردنی اشک میریزی

چیزی نیست شاهین چی میگفت؟؟؟

میخوای بدونی؟؟-

اره بگو بهم

خواست هر وقت حالت خوب شد بهش خبر بدم بیاد دنبالت-

ترسیدم نکنه بازم ببره منو نگاهی همراه با ترس بهش انداختم ولی من نمیخوام
برگردم نمیخوام تو را خدا نذار منو ببره

نترس پریا من کلی بهونه اوردم که حالت خوب نیست گفتم حالا حالا باید بمونی -
عصبی شد گوشه‌ی قطع کرد

یک سوال پرسم راست میگی بهم؟؟؟

معلومه پرس-

چرا میخوای کمکم کنی؟؟؟ چرا بخاطر من به شاهین دروغ میگی؟؟؟ چرا میگی بهت
اعتماد کنم؟؟؟

اووووووه اینکه شد صدا تا سوال من قرار شد یک سوال جواب بدم-

از شوخیش خنده ام گرفت خنده ریزی کردم حالا سه تاشو جواب بده

حالا چون شما گفתי چشم میخوام کمکت کنم چون میدونم شاهین داره در حقت -
 ظلم میکنه چون من یک پزشکم نمیخوام چون انسانی به خطر بیوفته گاهی وقتا باید
 به یک سری آدمها دروغ گفت تا بشه کینه از روی دلشون پاک کرد...ولی اعتماد به من
 من اجبارت نمیکنم پریا میتونی بهم اعتماد کنی شب همراه خانواده ات ببرمت یک
 جای امن یا هر تصمیمی که خودت مایلی

حرف هاش به دلم نشست ولی بازم ساکت موندم

من باید برم کار دارم فکر هاتو کردی خبر بده-

سری تګون ډاډم رفتم تو فکر نمیفهمیدم چیکار ګنم مامانو صدا زدم مامان

جانم چیشده-

مامان مهرداد بګو بره خونه یک سری وسایل منو بیاره

ولی ممکنه کسی اونجا باشه-

نه نګران نباش شاهین میدونه من اینجام کاری به خونه نداره

خیلی خوب بګو چی میخوای تا واست بیاره-

لب تابم چند تا لباس هام یک ګوشی قدیمی داشتم تو کشو گذاشتم اینا را بګو بیاره
مامان باشه ایی ګفت رفت بیرون دو ساعتی طول کشید تا مهرداد امد وسایلمو ازش

گرفتم لب تابمو روشن کردم چند تا ایمیل آمده بود واسم بازم ایمیل های مشکوک
خدا این دیگه کیه تک به تکشون چند دفعه خوندم تا منظورشو بفهمم ولی نمیفهمیدم
یعنی چی؟؟

(غم خیلی سخته اما درد سخته من به شما غم دادم شما به من درد)

...توی همشون از همینا نوشته بود کم ذهنم درگیر بود اینم اضافه شد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [26.08.18 01:05]

Part:119

نگاهمو از صفحه مانیتور گرفتم به روبه روم خیره شدم الان باید فکر فرار باشم هیچ چیز دیگه پرستار صدا زدم میخوام به دکتر حسام اعتماد کنم چاره ایی جز این ندارم حتی اگه خودمم فرار کنم جایی واسه موندن ندارم پرستار امد تو اتاق رو کردم سمتش دکتر حسام بگو بیاد پیشم باشه ایی گفت رفت چند دقیقه ایی طول کشید تا پیداش شد نگاهمو دوختم به. نگاهش توی چشم هاش علامت سوال بود ولی من دنبال اعتماد بودم دست از افکارم برداشتم حرف زدم حاضرم بهت اعتماد کنم فقط نذار پشیمون بشم لبخند رضایت بخشی زد تا دو ساعت دیگه آماده باشین از اتاق رفت گوشی که مهرداد واسم آورده بود برداشتم آخرین شماره ای که از سپهر داشتم گرفتم ولی خاموش بود حتی سپهرم دیگه منو نمیخواه دلم واسه قلبم میسوزه با این همه غم هنوزم میتپه از روی تخت پاشدم ادم بیرون مامانم روی صندلی های کنار راهرو خوابش برده بود کنارش نشستم آروم صداش زدم مامان مامانی

جونم چیزی شده مامان تو چرا اینجایی؟؟-

نه نترس بریم تو اتاق کارت دارم با مامان رفتیم تو اتاق همه چیز واسش گفتم اونم مثل من ته چهره اش نگرانی موج میزد ولی باید اعتماد کنیم چاره ایی نداریم دوساعت گذشت ماجرا را به مهرداد توضیح دادم اونم اولش مخالف کرد بعد راضی

شد تمام وسایلمو برداشتم منتظر دکتر حسام بودیم اونم طولی نکشید که امدهمه با

هم از بیمارستان زدیم بیرون یکم که رفتیم صداش زدم...اقای دکتر

بله ولی منو حسام صدا کن -

باشه اقا حسام میشه خواهش کنم قبلش منو ببرید بهشت زهرا؟؟؟

اونجا واسه چی -

میخوام برم پیش بابام

خیلی خوب فقط زیاد طولش نده خوب -

باشه ایی گفتم مسیر بهشت زهرا را پیش گرفتیم با رسیدنمون بی اختیار سمت مزار
بابام میدویدم مامان.مهردادم پشت سرم.میامدن صدام.میزدن ولی الان فقط
میخواستم با بابام حرف بزنم با تکیه گاهی که رفته بود با بابایی مهربونم رسیدم
خودمو انداختم روی سنگ زار زار اشک ریختم بابایی چرا رفتی بابا من از همیشه تنها
ترم بابا دلم واست تنگ شده بابا خسته ام خیلی خسته دیگه نمیخوام زنده باشم
مهرداد مامانم گریه کنون سعی داشتن ارومم کنن چند دقیقه ایی نشستیم به روز از
....بابا دل کردم رفتیم سمت ماشین حسام

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [29.08.18 00:07]

Part:120

بغض لعنتی ول کنم نبود هنوزم دلم. گریه میخواست انگار یک دریا اشک پشت چشم
 هام جا خوش کرده بود بدون اراده من پایین میامد قلبم خالی بود از هر حسی عشق
 زندگی بی پناهی تنهایی سوار ماشین شدیم تکیه کردم به شیشه ماشین با موزیک
 پخش شده توی ماشین اشک ریختم زمزمه کردم

اهنگ خستم هوروش بند

خستم از این زندگی که منو ول کرده آرزوهای من دیوونه رو زده باطل کرده
 خستم بی تو از آدمای شهر کاش تو بودی دستات منو آروم میکرد
 بسه جون هردومون خسته شدم از این شبا کم نشو از زندگییم داغون شدم برگرد بیا
 مگه میشه اون روزا رو تو الان یادت بره مگه آدم عشقشو میتونه عذابش بده
 بسه جون هردومون خسته شدم از این شبا کم نشو از زندگییم داغون شدم برگرد بیا
 مگه میشه اون روزا رو تو الان یادت بره مگه آدم عشقشو میتونه عذابش بده
 آدم شد کسی که تو پا گذاشتی رو گلوش آخر مرد پس زدی عشقشو نموندی پهلوش
 فرق داشت تموم روزایی که با تو گذشت حرف داشت این دلی که ندیدی آروم
 شکست

بسه جون هردومون خسته شدم از این شبا کم نشو از زندگیم داغون شدم برگرد بیا

مگه میشه اون روزا رو تو الان یادت بره مگه آدم عشقشو میتونه عذابش بده

بسه جون هردومون خسته شدم از این شبا کم نشو از زندگیم داغون شدم برگرد بیا

مگه میشه اون روزا رو تو الان یادت بره مگه آدم عشقشو میتونه عذابش بده

آهنگ تموم شد اخ چقدر خسته ام کجایی سپهر دلم میخواست بودی ولی دلم میگه

تو از من خسته شدی بازم بازییم. دادی بازم وقتی عاشقت شدم. ولم کرد اینقدر غرق

... فکر کردن شدم اشک ریختم که خوابم برد

با صدای مهرداد چشم هامو باز کردم بوی طبیعت میامد عطرش تو بینی ایم حس

خوبی بهم میداد صدای پرنده ها یک لحظه باعث شد لبخند بزنم از ماشین پیاده شدم

نگاهی به اطرافم کردم پر از درخت بود یک خونه کلبه ایی قدیمی روبه روم بود چقدر

اینجا حس خوبی بهم میداد بدون اینکه حرفی بزنم رفتم سمت جنگل عطر درختا را

اسشمام میکردم انرژی از دست رفتم اینجا برمینگشت باقرار گرفتن دستی روی شونه

ام برگشتم. دکتر حسام بود دستشو اروم کشیدم اروم. حرف زدم کاری داشتید اقا

حسام؟؟

امدم ازت خدا حافظی کنم من باید برگردم. تهران تو اینجا با خانواده ات باش بی بی -

زنه خوبیه این روستا راهم کسی نمیشناسه با آرامش اینجا باش

ازت خیلی ممنونم دکتر

گفتم حسام صدام بزن کاری نکردم من دیگه باید برم بیمارستان کار دارم -

سفارشتون به بی بی کردم

بازم تشکر اقا حسام بعد از رفتنش رفتم سمت اون خونه از پله هاش بالا رفتم به
خونه نقلی ولی با صفای روبه روم. خیره شدم که صدای یک نفر منو از فکر بیرون آورد
خوش امدی عزیزم بیا تو چرا دم در ایستادی خونه خودته مادر بیا عزیزم مادرتم
اینجاست

....چشمی گفتم رفتم داخل سلام کوتاهی کردم روی تخته روبه روم نشستم

♥♥♥♥, [02.09.18 22:00] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:121

این روزا بیشتر از همیشه دلم تنگه نگار بود نمیدوستم زندهست مرده فرار کرده یا نه
اینقدر بغض. اون لحظه گلمو فشار داد که اشکم هام پی در پی گونمو خیس کرد
شماره اشو گرفتم اسمش تو گوشیم خدای تاخیر ذخیره کرده بودم میان گریه هام
لبخند زدم گوشیش خاموش بود این روزا زیاد این صدا را میشنوم خاموش است
مامانم امد تو اتاق با دیدنم بغلم کرد چشده عزیزم چرا باز داری گریه میکنی؟؟؟
مامان خبری از نگار نیست معلوم نیست کجاست نمیدونم اصلا زنده است بعدم زدم
...زیر گریه

آروم باش عزیزم آروم باش بذار یک تماس به خونه شون بگیرین اصلا کی جواب -
میده خوبه؟؟؟

سرمو به نشونه تایید تکون دادم شماره خونه شون گرفتم یک نفر جواب داد ولی نه
مادرش بود نه برادرش صدای خشنی داشت نتونستم حرف نزیم به این. کلمه اکتفا
کردم الو منزل طارمی؟؟
نه خانوم از اینجا رفتن -

نا امید گوشی قطع کردم مامان من میرم اینجا یکم قدم بزنم

برو عزیزم فقط زیاد دور نشو راستی دریا یکم بالاتر از اینجاست برو اونجا میدونم -
آرومت میکنه

چشمی گفتم بدون وقفه سمت دریا میدویدم تنها جایی که حس خوبی بهم میداد روی
ماسه ها نشستم به ابی دریا خیره شدم با نشستن شخصی کنارم وحشت زده
برگشتم سمتش مهرباد بود آروم نشستم بازم خیره شدم به دریا صدای مهرباد امد

پریا-

جونم

یک چیزی میخواستم بهت بگم فقط قول بده به کسی چیزی نگی -

. . . نه بگو

یک نامه از سپهر دارم موقع رفتن گفت بدمت ولی من از سر اعصابانیت ندادم بهت -

الان میخوام بدمت

چرااا ندادی ندیدی داشتم اب میشدم کو کجاست بده بهم نامه را بهم داد از کنارم

....پاشد رفت

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [07.09.18 19:57]

Part:122

سریع بازش کردم اشک هام اجازه خوندن بهم نمیداد اه برین کنار اشک های مزاحم

... با عصبانیت پشش زدم شروع به خوندن کردم

سلام پریا میدونم الان که این نامه را میخونی از من خیلی ناراحتی نمیدونم حق داری

یا نه ولی از نظر من نداری من نمیخواهمت پریا من از اول با کلک پیش امدم الانم تمام

کار هام بهانه بود منو فراموش کن عشقی بین ما نیست تمام سهمم از کار خونه را

زدم به نامت سندش توی خونه تونه مابقیشم دست شاهینه اینکار کردم تا بدی هامو
جبران کنم توام منو زودتر فراموش کنی. با تموم شدن نامه حس کردم یکباره دیگه
.... خورد شدم قلبم دیگه توان نداشت دستهام یخ کرد سرم گیج رفت افتادم

با باز کردن چشم هام دیدن چشم های نگران اطرافم حرف زدم من خوبم نگران
نباشید صدای های اطرافم واسم. نامفهوم بود همه درباره حالم میگفتن اما فکر من
جای دیگه ایی بود ذهنم درگیر نامه بود چرا باز بازیم دادی سپهر چرا منو عاشقه
....خودت میکنی رهام میکنی گناه من چیه؟؟

یک ماه بعد

حال هوام از قبل بدتر بود این روزا خیلی سر درد داشتم همش حالم بد بود انگار از
فکر غصه های زیادیه نه غذا میخوردم نه با کسی حرف میزدم حسام گاهی بهم سر
میزد اصرار داشت یک چکاب بشم مشکلی نداشته باشم. هر بار میومد از تحدید های
شاهین میگفت از جستجو کردنش واسه پیدا کردنم از حال خرابش میگفت تنها
خوشحالی این روزام فرار از جهنمی بود که شاهین واسم ساخته بود این روزا تنها
همدمم دریا عطر درختا. بود باز نفس عمیق کشیدم عطر درختا را تو ریه هام کردم با

....به نا چار قبول کردم کنار دکتر نشستم

♥♥♥♥, [14.09.18 17:36] تاوان یک نگاه♥♥♥♥

Part:123

تمام چکاب ها انجام شد مامان بی بی ام از کار حسام راضی بودن جز خودم حسام
دکتر بدرقه کرد خواستم برم طرف دریا که باهام امد کنار ماسه ها نشستیم بی هیچ
حرفی خیره شده بودم به دریا که صدای حسام امد

پریا-

بله

وقتی به یک نقطه خیره میشی به چی فکر میکنی؟؟

به خیلی چیزا

مثلا؟؟؟-

به سپهر به نگار به شاهین به بابام به دنیای پر از غصه ام بازم بگم؟؟؟

تو هنوز به سپهر فکر میکنی؟؟-

اووووووف مگه میشه از یادم بره دلم میخواد ازش بیرسم چرا چرا واسه دومین بار قلبمو

شکست

... شاید دلیلی داشته شاید بازم-

نه اون وقتی فهمیده من دختر نیستم دیگه منو نخواسته مطمئنم دلش اینه

فکرتو با اینا مشغول نکن ببینم نظرت چیه بریم یک تابی بخوریم؟؟؟-

کجا؟ نه اصلا حوصله نداره

ناز نکن خوش میگذره بهت اینا را از یاد میبری بریم؟؟؟-

باشه بریم از دریا دور شدیم امدم پیش مامان بی بی بهشون گفتم اونا موافق بودن
رفتم سمت اتاق تا لباسمو عوض کنم تا در باز کردم مهرباد دیدم چرا این شکلی
شده بود داشت سیگار میکشید مو هاش آشفته بود لباسش پاره شده بود خواستم
جیغ بزنم که دستشو به معنی ساکت روی بینی اش گذاشت صدامو تو خودم خفه
کردم رفتم کنار با استرس حرف زدم مهرباد چه بلایی سر خودت آوردی چیشده
هان؟؟؟

پریا-

جانم عزیزم چیشده کجا بودی تو

پریا یک خبر بد برات دارم میتونی بشنوی؟؟؟-

مگه خبر بدیم مونده که من نشنیده باشم بگو من دیگه سنگ شدم

نگار-

نگار چی بلایی سرش امدہ جون من حرف بزن مہرداد

چند ساعت پیش توی جادہ تصادف شدہ بود یک ماشین از از درہ پرت شدہ بود -
پایین اتیش گرفتہ بود دقتی پلیس امد یک سری مدراک پیدا کرد کہ از نگار ام
داخلش بود ولی جنازہ ہا قابل تشخیص نیس اخہ کاملاً سوختن ہمہ امدن تو اتاق.
سعی داشتن آروم کنن امید بہم بدن پاشو پاشو منو ببر ببینم نگار کجاست پاشو
مہرداد

کجا ببرمت پریا دیونہ شدی-

ارہ دیونہ شدم زدہ بہ سرم میخوام برم ببینم من چہ بلایی سر دوستم آوردم

به تو چه ربطی داره؟؟-

من اون شب از خونه کشیدمش بیرون اون بخاطر من گیر شاهین افتاد بخاطر من باز
افتادم روی زمین من دیگه طاقت ایستادن ندارم خدا دیگه خورد شدم حتی یک ذره
ام امید واسم نمونده

خدا نه این دیگه نه خدا تمومش کن بسه صدای گریه هام بلند شد از ته دل داد
میزدم بسههه دیگه تا کی باید امتحان بشم با تمام عزیزم هام امتحان شدم نمیخوام
نگار ام بره من به امید دیدن دوباره اش سر پا بودم پاشو پاشو منو ببر پیش نگار من
دوستمو میشناسم

پریا مگه دیونه شدی اونا را بردن تهران میخوای بری باز گیر شاهین بیوفتی-

مهم نیست مهم نگاره من باید برم مطمئن بشم اون ادم نگار نیست قبول نمیکردن با التماس راضیشون کردم حسام مهرداد منو سوار ماشین کردن راه افتادیم از کنار محل تصادف گذشتیم هنوزم شلوغ بود با سرعت به سمت تهران میرفتیم توی دلم تنها خواسته ام زنده بودن نگار بود گوشیمو چک کردم رفتم توی گالری عکس هام عکس های خودمو نگار میدیدم چقدر خوش بودیم قدر اون روزا را نمیدونستیم یادم به قهر آشتیای الکیمون افتاد لبخندی روی لبم جاخوش کرد ولی سریع جاشو به بغض اشک دادتا رسیدن به تهران استرس داشتم انگار این مسیر از همیشه دور تر شده بود رفتیم سمت پزشکی قانونی پاهام کشش نداشت برم ترسیده بودم با وجود حرفای مهرداد من امید داشتم نگار میشانسم اون ادما نگار نبودن بعد از کلی معطلی اجازه دادن جنازه ها را ببینیم اروم قدم بر میداشتم پاهام بی حال بود انگار هر قدمم به زور جابه جا میکردم در اتاق باز شد دوتا جنازه سوخته روبه روم بود حق با مهرداد بود .. چیزی از شون مشخص نبود نتونستم تحمل کنم از اتاق امدم بیرون هوق زدم

♥♥♥♥, [22.09.18 15:09] ♥♥♥♥ نگاه

Part:124

تمام محتویات معده ام بالا آوردم دیگه رمقی واسم نمونده بود ضعف کرده بودم سرم شدید گیج میرفت از دستشویی امدم بیرون کنار سالن ولو شدم مهرباد حسام نگران بهم چشم دوخته بودن مدام سوال حالت خوبه را تکرار میکردن سرمو به نشونه خوبم تکون دادم خواستم پاشم که سرم گیج رفت افتادم روی دست یکی نگاهش کردم مهرباد بود سرمو بهش تکیه دادم چشم هامو بستم وقتی باز کردم خودمو جایی دیدم که واسم نا آشنا بود اطرافمو نگاه کردم انگار تو بیمارستان بودم صدا زدم مهرباد مهرباد

جانم چیه عزیزم؟؟-

چرا منو آوردین اینجا یعنی نمیدونی امکان داره شاهین پیدام کنه

مجبور شدیم حالت خوب نبود دکتر الان میاد بهش میگم مرخصت کنه-

سرمو به نشونه باشه تکون دادم صورتمو طرف دیگه برگردوندم فکر نگار از سرم بیرون نمیرفت یعنی اون نگار بود نه نه نمیخوام اینو باور کنم اشک هام باز جاری شد

چند دقیقه ایی طول کشید که دکتر امد داخل نگاهی بهم کرد پرونده امو نگاه کرد
...لبخند ملیحی زد مبارک باشه مادر شدین

با تعجب نگاهمو دوختم به دکتر این چی داشت میگفت من مادر شدم؟؟ یعنی من من
حامله ام این چیطور ممکنه من دارم بچه شاهین تو شکمم پرورش میدم وقتی به
خودم امدم دکتر از اتاق رفته بود حسام توی اتاق بود ناراحتی از نگاهش معلوم بود
صداش زدم حسام این چی گفت؟؟

حرف راستو گفت پریا منم شک کرده بودم واسه همین خواستم ازمایش بدی امروز -
زنگ زدم جوابو خواستم اونم گفت که بار داری

دنیا رو سرم خراب شد نگاهمو به شکمم دوختم یعنی واقعا من یکم فکر کردم چند
وقته از عادت ماهانه ام میگذره چرا دقت نکردم چرا اصلا هواسم به این موضوع نبود
اینقدر فکر درگیر بقیه بود خودمو از یاد بردم از بیمارستان مرخص شدیم راه افتادیم
سمت خونه بی بی توی راه تنها فکری که میکردم این بود این بچه باید بمیره نبایده

دنیا بیاد اصلا این دنیا به چه دردش میخوره من از پدرش متنفرم اون باعث تموم
بدبختی های منه این بچه ام باید بره از اینم بدم میاد بالاخره رسیدیم رفتیم سمت
خونه بی بی مامان دویدن سمتم تو آغوش خودشون جا دادن انگار از چیزی خبر
نداشتن قیافه دمی ما را که دیدن شک کردم پریا چیزی شده مامان اون نگار بود؟؟

بغضم ترکید نمیدونم مامان کاملاً سوخته بود ولی دلم میگه اون نگار نبود من مطمئنم

پس چته مادر چرا همتون دمقین چیزی شده؟؟؟-

سرمو پایین انداختم رفتیم سمت اتاقم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [01.10.18 02:03]

ممان داشت حالش بد میشه نفسش بالا نیامد بی بی زیز کتف هاشو گرفته بود رفتم
نزدیکش ممان قربونت برم تو را خدا آروم باش تو چیزیت بشه من دیگه دق میکنم
من بی توان ندارم ممان خواهش میکنم

پریا چرا بگو چرا؟؟؟-

مامان من زنه شاهینم میفهمی اون منو به زور صیغه کرد من نمیخواستم ماما تو
دیگه زجرم نده رفتم سمت سبد دارو ها دارو ها مامان آوردم بهش داد یکم آروم شد
خوابید رفتم باز سمت دریا نگاهمو بهش دوختم داد زدم خدایاااا بسببهههههههه صداهو
میشنوی من این زندگی نمیخوااااااااااا من این بچه را نمیخواااااااااااا من از خودمم بدمممم

گریه های حق حق بود داد میزدم رفتم سمت آب باید این بچه بمیره من نمیخوامش
 تند تند شنا میکردم تا جایی که حس کردم دیگه رمقی واسم نمونده از آب آمدم
 بیرون رفتم سمت خونه بی بی سرم درد میکرد ضعف بدنمو گرفته بود رفتم تو خونه
 خودمو رسوندم به آشپز خونه بی داشت غذا درست میکرد با دیدن وضعیتم امد دوید
 پتو آورد انداخت رو شونه ام بدنم سرد سرد بود با وجود پتو ام میلرزیدم

پریا دیونه ایی مگه چرا رفتی تو اب دختر رنگ به صورتت نیست مادرت اینطوری -
 بیینتت سخته میکنه

پتو را بیشتر به خودم پیچیدم به گفتن کلمه خوبم اکتفا کردم .بی بی

جانم-

خیلی گشمنه بی بی با تعجب زل زد بهم چه عجب مادر بعد چند وقت من این کلمه را
 از زبون تو شنیدم باشه غذا حاضره دیگه الان واست میکشم بخور
 باشه ایی گفتم بی هیچ حرفی نشستم غذا خوردم از آشپز خونه امدم بیرون رفتم
 سمت اتاقم لباس هامو عوض کردم لب تابمو باز کردم بازم چند تا ایمیل واسم آمده

بود بازشون کردم بازم همون آدم ناشناس فقط همینو کم دارم ایمیل هاش مشکوک
بود همش حرف از انتقام بود حرف هاش بو دار بود من منظورشو نمیفهمیدم تصمیم
گرفتم جوابشو بدم

تو کی هستی چی از من میخوای اینا چیه واسم میفرستی؟؟؟

امدم توی گالری عکس هام عکس بابامو دیدم دستمو روی صورتش کشیدم بابا
دلم تنگته کاش بودی زدم عکس بعدی عکس منو سپهر بود چقدر شاد بودم نگاهی
به الانم کردم این منم واقعا چی بودم چیشده ام اهی کشیدم ایمیل واسم آمد سریع
بازش کردم

میخوای بدونی چی میگم چی میخوام؟؟

اره بگو تا بدونم چرا رک منظورتو نمیگی با حاشیه حرف میزنی؟؟

توی دلم غوغا بود کیه واقعا؟؟

باشه میگم همه چیو ولی شرط داره میای جایی که من میگم تا بهت بگم من کی
هستم منظورم از حرفام چیه

گنگ به صفحه نگاه میکردم چی بگم بی جواب گذاشتمش من چیطور به کسی که
نمیشناسمش خواستم لبتابو خاموش کنم بازم ایمیل امد بازش کردم

اگه قبول نکنی هیچ وقت نمیفهمی بابات چرا تصادف کرد

وسوسه شده بودم خدایا چیکار کنم دلمو زدم به دریا منکه اب از سرم گذاشته فوقش
میکشتم آدرس بفرس میام

یکم منتظر موندم آدرس واسم فرستاد اطراف تهران نبود فردا راس ساعت دو ظهر
اونجا باش دیر نکنی

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [07.10.18 19:23]

Part:126

یعنی فردا برم اره باید برم باید بدونم کی باعث مرگ پدرم شد من باید بدونم

اون شب گذشت من تا صبح غرق فکر کردن بودم از اونجایی که از فردا فردای خودم خبر نداشتم یک نامه نوشتم تا مامان مهرداد نگران نشن که مبادا گیر شاهین افتادم ... دیگه صبح شده بود نگاهی به ساعت کردم شیش صبح بود پاشدم لباس سر تا مشکی پوشیدم گوشیمو گذاشتم تو کیفم یک شکلات تو کیفم بود گذاشتم دهنم تا از ضعفم جلوگیری کنه نامه را گذاشتم. روی تخت پاورچین پاورچین رفتم بیرون نگاهی به مامان بی بی که غرق خواب بودن کردم چقدر دوست دارم ببوسمشون ولی حیف میترسم بیدار بشن قطره اشکی ریختم سریع از خونه دور شدم تند تند قدم بر

میداشتم خودمو به جاده رسوندم طبق حرف بی بی هر روز از اینجا یک اتوبوس مسافر میبره تهران چند دقیقه ایی طول کشید که اتوبوس امد دستمو بلند کردم خدا را شکر نگه داشت سوار شدم چشم دوختم به جاده یکم که گذشت نگاهی به آدرس کردم من نمیدونم کجاس رفتم سمت راننده ببخشید این آدرس کجاست؟؟ نگاهی بهش انداخت چند کیلو متری تهرانه حدودا دوساعت دیگه میرسیم اونجا

تشکر کردم نشستم چرا من تا حالا اسمشو نشنیده بودم باز چشم دوختم به جاده جاده سرسبزی که عطرش آرامش بخش بود برای آخرین بار شماره سپهر گرفتم بازم خاموش بود اه بلندی کشیدم گوشیمو گذاشتم تو کیفم نفهمیدم کی خوابم برد با صدا های یک نفر بیدار شدم خانوم اینجا همون آدرسه میخوان پیاده بشین؟؟ سری به معنی تایید تکون دادم کرایه مو حساب کردم پیاده شدم نگاهی به جایی که امدم کردم شبیه روستا بود گوشیمو بیرون آوردم یه عالمه تماس از دست رفته از مامان مهرداد حسام یک پیام به هر سه نفرشون ارسال کردم من خوبم نگرانم نباشید. نگاهی به ساعت کردم ده صبح بود گوشیمو خاموش کردم رفتم طرف روستا باید یکجا اینجا پیدا کنم بمونم تا ساعت دو بشه راه رفتم رسیدم به یک باغ رفتم سمتش زیر یکی از درخت هاش نشستم نگاهی به درخت کردم پر از سیب بود چقدر هوس کردم این روزا خیلی هوس چیز های مختلف میکردم یکدونه ازش کندم با ولع میخوردم دستی به شکمم کشیدم من نمیدونم تو دختری یا پسر ولی من نمیتونم تو را

نگه دارم تو بچه کسی هستی که من ازش متنفرم ولی یک حسی بهت دارم حس
میکنم خیلی دوست دارم دوتا احساس متفاوت گوش میکنی کوچولو من امروز معلوم
نیست بتونم زنده بمونم یا نه ولی بدون منم دوستت دارم مامانی مادری که نه
میخوادت نه میتونه ازت مواظبت کنه چند ساعتی اونجا موندم تا ساعت یک شد
پاشدم کم کم باید برم سمت آدرس اینجا دیگه کجا بود چرا کسی نیست به قدم هام
سرعت دادم حس میکردم کسی در تعقیبمه تند تر قدم برداشتم که یهو کشیده شدم
....توی یک ماشین با تنفس دسمتالی که جلو دهنم بود از هوش رفتم

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [08.10.18 22:09]

Part:127

مهرداد

با وحشت از خواب پریدم هنوزم خواب اون. تصادف راحتیم نمیداره از رخت خواب جدا
شدم نگاهی به اتاق پریا کردم با دیدن جای خالیش خشکم زد این دختره باز کجا
رفته حتما باز رفته لب ساحل یا توی جنگل رفتم صورتمو شوستم ماما صدا زدم
مامان این پریا باز کجا رفته؟؟
این پریا همیشه خدا لب دریاست حتما اونجاس برو سراغش بیارش تا صبحونه -
بخوریم

باشه ایی گفتم رفتم لب ساحل ولی نبود بلند صدایش زدم. پریا!!!! جوابی نیومد ادمم
سمت جنگل بلند بلند صدایش میزدم ولی نبود دختره دیوانه کجایی اخه ادمم سمت
خونه ماما پریا نیست

مگه میشه کجا رفته اخه بین نیامده تو اتاقش رفتم سمت اتاقش نگاهی دور اتاق -
کردم کسی نبود خواستم پیام بیرون که یک کاغذ روی تختش بود رفتم سمتش بازش
... کردم با خوندن هر کلمه اش زانو هام سست میشد چیکار کردی تو

سلام نمیدونم کی این نامه را باز میکنه میخونه ولی الان که دارین این نامه را -
 میخونید من رفتم دنبال حقیقت حقیقت مرگ بابا نمیدونم قراره زنده بیام یا نه
 نخواستم به شما بگم چون شما هنوز زندگی واستون معنی داره من آب از سرم
 گذاشته زنده مرده بودنم مهم نیست مهم شماین مهم فهمیدن حقیقته تو را خدا
 ...دنبالم نیاین من تا حقیقت نفهمم بر نمیگردم خدا حافظ مواظب خودتون باشید

افتادم روی زمین خدایاااا بلایی سرش نیاد کجا رفته اخه گوشیمو برداشتم شماره اشو
 گرفتم بوق خورد ولی بی جواب موند باز زدم ولی هر بار تماسم بی پاسخ بود دویدم
 طرف مامان بی بی از خواب بیدار شده بود داشت صبحونه حاضر میکرد مامان بی بی
 با دیدنم ترسیدن آمدن سمتم چی شده پسر چرا شبیه آدمی شدی که جن دیده؟؟ پریا
 را پیدا کردی؟؟

مامان پریا رفته

یعنی چی رفته کجا رفته؟؟؟-

نامه را جلوش گرفتم از دستم گرفتش با خوندنش اشک میریخت دستشو روی قلبش گذاشت رفتم طرفش ماما ماما جون خوبی؟؟قربونت برم من میرم دنبالش بخدا میارمش ماما بی بی داروهای مامانمو بیار فورا دارو هاشو دادم یکم حالش بهتر شد گوشیمو بده مهرداد گوشیمو بده ماما من زنگش زدم جواب نمیده

غلط کرده جواب نده کجا رفته پی کدام حقیقت-

گوشیشو دادم ولی بی جواب بود تماس هاش شماره حسام.گرفتم همه چیو واسش گفتم اونم مثل ما نگران شد نیم ساعتی گذشت که یک پیام واسم امد از طرف پریا بود من خوبم نگران نباشید فورا تماس گرفتم اینبار خاموش بود لباسمو عوض کردم ماما من میرم دنبال پریا

منو بی خبر نذار مهرداد دارم نگرانی میمیرم-

نگران نباش مامان من بی پریا نمیام

...راوی

مهرداد تموم روز دنبال پریا بود حتی تا تهران رفت از دور شاهین تعقیب کرد شاید
پریا پیش اون باشه ولی نبود حسام تمام مخفی گاه های شاهین رفت ولی نبود.
....خبری از پریا نبود

پریا کم کم به هوش امد ولی نتونست جایی بیینه دست پاش بسته بود گنگ بود
نمیفهمید چی به سرش امده کجاست صدایی میشنید صدایی از کسی که واسش
آشنای غریبه بود

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [12.10.18 18:52]

Part:128

پریا

گنگ بودم از اینکه جایی نمیدیدم عصبی بودم دستام از پشت بسته شده بود قادر به باز کردنشون نبودم صدا هایی میشنیدم صدایی آشنا ولی غریبه صدای یک زن یعنی کیه کار اونه؟؟ شروع کردم داد فریاد زدن کی اونجاس کمکم کنید اونقدر بلند بلند این جمله ها را می گفتم که خودمم تعجب کردم این صدا منم صدای در امد انگار کسی در باز کرد خودمو عقب کشیدم آروم لرزون گفتم کسی اینجاست؟؟؟

صدایی نشیدم جز صدای قدم های یک نفر که بهم نزدیک نزدیکتر میشد توی دلم فقط با بچه ایی که درونم بود حرف میزدم نترس مامانی نترس من نمیدارم بلایی

سرت بیاد چه چرت پرتی میبافتم من چیطوری محافظت کنم صدای قدم هاش متوقف
شد حس میکردم کسی روبه روم نشسته ترس بدی تو دلم بود کاش حداقل میدیم
کیه چرا صدا واسم آشنا بود... با اولین کلمه حرفش قلبم ایستاد صدا صدا ماله باورم
... نمیشد صدای زمو نسرین بود با نا باوری گفتم زمو

چشم بند از چشمم باز کرد نگاهم خیره رو صورتش بود با ناباوری نگاهش کردم

چته تعجب کردی؟؟-

زمو تو تو چرا منو آوردی اینجا میخوای تحویل شاهین بدی منو بلند بلند میخندید
وسط خنده هاش داد زد نه قراره بکشمت توام قراره بری پیش بابا جونت دیونه شده
بودم چی داری میگی تو پسرت چی از زندگی ما میخواین چرا دست از سر زندگیمون
بر نمیدارین؟؟

دهنتو ببند میفمی ببند اون.مادر بی همه چیزت زندگی منو پاشوند عشقمو ازم گرفت-

بلند داد زدم خفه شو در مورد مادرم درست حرف بزن با تو دهنیش حرفم تو دهنم
موند اشکام سر باز کردن از همتون بدم میاد شما واسه ما فامیل نبودین دشمن بودین
کاش هیچ وقت عمو نداشتم که بخوام خانواده اشو تحمل کنم

دهنتو ببند دختره چشم سفید چیطور با وجود کتک.های شاهینم هنوز زنده ایی؟؟-

به تو مربوط نیست بگو چرا منو آوردی اینجا اگه قراره تحویل شاهین بدی منو بهتره
بکشیم

نه تحویل نمیدم. من از اول دنبال مرگت بودم نه مرگ تو بلکه مرگ همتون وقتی -
بابات مرد خیلی خوشحال شدم ولی متاسف شدم چرا مهرداد جون سالم به در برد

خفه شو خفه شو چرا بابامو کشتی بابای من کاری نکرده بود اون بهترین مرد روی

زمین بود

هه اره چون خوب بود کشتمش

چی میگی تو چرا واضح نمیگی چرا نمیگی بابام چیکار کرده بود

قبل از اینکه بخوام بکشمت همه چیزرز واست میگم کافیه اون مریم مهردادام بکشم

اینجا دادم بچه ها سه تا قبر واستون بکنن پیش هم باشید اخه خیلی وابسته هم

هستین

داد زدم نمیدارم ممم بلایی سرشون بیاری میفهمی نمیدارم ررم خنده ایی کرد از اتاق
رفت بیرون آروم قرار نداشتیم مخصوصا الانکه میدونستم مرگ بابام از عمد بوده به
پهنای صورت اشک میریختم خدا را صدا میزدم رفتم به گذشته یادمه بابا هیچ وقت تو
صورت زانو نگاه نمیکرد همیشه سرد باهاش برخورد میکرد وقتیم ازش می پرسیدیم
بحث عوض میکرد چی بینشون بوده مغزم پر سوال بود سوال هایی که فقط زانو
جوابشو میدونست سرمو گذاشتم روی زمین آروم با بچه ایی که قرار بود بامن دفن
...بشه حرف زدم

مامانی قراره باهم بمیریم انگار کسی صدای منو نمیشنوه ببخش که نمیتونم ازت
مواظبت کنم هه مادر بزرگت میخواد من تو را بکشه عروس نوه اشو خیلی جالبه
عزیزم من یادم نمیره توام یادت باشه یادت باشه پیش خدا از همه شون گله کنم از
... بابات از مادر بزرگت از سپهر با آوردن اسمش به حق افتادم

چقدر بی معرفتی سپهر من تو آتیش عشق تو میسوزم تو معلوم نیست کجایی هر
چند با وجود بچه ی توی شکمم نبایدم جایی توی قلب داشته باشم اینقدر گریه کردم
که خوابم برد با صدا های یکی بیدار شدم واسم غذا آورده بودن هه چه دلم رحم
سرمو بلند کردم با دیدن وحید خیره زل زدم بهش اونم با پوز خند نگاهم میکرد اینجا
چه خبره تو اینجا چیکار میکنی وحید؟؟؟

تعجب کردی؟؟-

سرمو تکون دادم رفت پشت سرم دستهامو باز کرد اخیش راحت شدم مشغول ماساژ
... مچ دست هام بودم که باز صدایش آمد پریا

سرمو بلند کردم روبه روم.نشسته بود تو چشم هاش خیره شدم

فردا روز آخره زندگیت پس قبلش یک حقایق بدون چون دونستش اشکالی نداره -
تو قراره اونا را با خودت خاک کنی

از حرفش داد زدم تو چی از جونم میخوای نکنه به توام بدی کردم نکنه تو راهم زجر
دادم اصلا تو اینجا چه غلطی میکنی هان؟؟هه نوچه ی کی هستی زن عموم؟؟؟
این بار اون بلند تر داد زد

دهنتو ببند هرزه میفهمی ببند من نوچه کسی نیستم خودم قبول کردم پس خوووووب -
گوش کن روز اولی که دیدمت جذبت شدم خوشگلیات حرف هات گریه هات همه چی
ات منو جذب میکرد وقتی واسم درد دل کردی اسم اون سپهر آوردی خیلی دلخور
شدم من عاشق شده بودم عاشق کسی که دو دستی قلبشو به کسه دیگه داده بود
حتی با وجود بدی که بهت کرده بود یک روز خانوم منو صدا زد بهم پیشنهاد داد نقش
بازی کنم واسه تو اولش دلم راضی نبود ولی بعدش قبول کردم تو قرار نبود مال من
بشی از اینکه منو مثل داداشت میدونستی لجم.میگرفت قبول کردم با کار هام سعی
کنم شاهین اذیت کنه کتکت بزنه حتی اگه خودمم این وسط ضربه بینم حتی مامانم
سمیرا هم باهم هم دست شدن اونروز وقتی دیدم شاهین داره از پله ها میاد پایین
بغلت کردم خواستم ببینه تو بغل یکی دیگه ایی عصییش کنم که موفق ام شدم بهت
گفتم دوست دارم به اونم همینو گفتم گفتم دوستش دارم اونم منو دوست داره وقتی

فهمیدم بعد رفتن من چه بلایی سرت آورد خوشحال بودم به خانوم خبر دادم اونم کلی خوشحال شد ولی خانوم مرگ تو را میخواست نه زجر کشیدن تو وقتی دید شاهین داره میره سفر ازم خواست به مامانم سمیرا بگم تو را فراری بدن تا بیاریمت پیش ... خانوم اونم تمومت کنه ولی نفهمیدم چی شد که تو خودت فرار کردی

از عمق وجودم داد زدم دهن تو ببند کثافت ببند من تو را مثل مهر داد میدونستم من باید تاوان چی میدادم اینکه عاشق سپهر بودم از علاقه ات خبر نداشتم که هر چند داشتمم ازت متنفر میشدم حالا میفهمم چرا یک دفعه رنگ عوض کردی ازت متنفرم وحید متنفرم از تو از تمام کسانی که بی گناه زجرم دادن از همشون وحید به طرفم آمد خودمو عقب کشیدم از ترسم پوزخند زد سینی غذا را کشید سمتم کوفت کن تا فردا زنده بمونی بعد تمام تنفر تو به خاک بسپار رفت بیرون

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [23.10.18 12:28]

Part:129

مهرداد

از پریا خبری نبود دیگه داشتم کلافه میشدم این چه بلایی داره سرمون میاد بیشتر از
همه پریا ضربه خورد الان با اون بچه تو شکمش معلوم نیست کجاست چه بلایی
سرش آمده قطره اشک سمجی از چشمم افتاد حسام آمد طرفم صدام زد اشکمو پاک
کردم نگاهش کردم

مهرداد-

بله خبری شده؟؟

نه متاسفانه انگار آب شده رفته تو زمین نمیدونم دیگه کجا را بگردم-

سری از تاسف تکنون دادم که گوشیم زنگ خورد مامان بود از صبح تا حالا دقیقه به دقیقه زنگ میزنه با ناراحتی جواب دادم جانم مامان

مهرداد چیشد بخدا دارم دق میکنم این بچه حامله اس نکنه بلایی سرش بیاد-

بغضمو قورت دادم مامان جونم پیداش میکنم نترس تو فشار به خودت نیار واسه
قلبت بده

چی میگی مهرداد بچه ام معلوم نیست کجاست تو چنگ کی اسیر من چیطوری -
راحت باشم

قربونت برم پیداش میکنم پیداش نکنم بر نمیگردم من باید برم خدا حافظ

مهرداد بی خبر نذار منو خدا حافظ_

رو کردم سمت حسام صداش زدم حسام من باید برم پیش شاهین پریا پیش اونه
کسی غیر از شاهین با پریا لج نداره

چی میگی مهرداد کجا بری اونجا مگه تو شاهین نمی شناسی مثل گرگه زخمیه دنبال -
اینه زخم بزنه

میدونم میدونم ولی چاره ای ندارم پریا نباید بلایی سرش بیاد باید برم بینم چی
سرش آمده

پس منم باهات میام-

نه تو لازم نیست فقط از دور منو تعقیب کن اگه رفتم پیشش خیلی طول کشید نیامدم
پلیس خبر کن باشه

باشه-

سوار تاکسی شدم راه افتادم سمت شرکتش رفتم داخل منشیش نشسته بود با تلفن
حرف میزد نگاهی بهش کردم با شاهین کار دارم زود گوشو تو دستش جابه جا کرد
بخشید ایشون جلسه دارن منتظر بمونید داد زدم میگم کارش دارم شاهین بیا بیرون
کدام جهنمی هستی بیا بیرون آمدن شاهین نگاهش کردم تعجب تو
صورتش داد میزد رفتم سمتش یقشو گرفتم خواهرم کجاست عوضی؟؟؟ از حرکت
خیلی جا خورد ولی زود به خودش امد دستامو از دور یقه اش باز کرد چهره اش مثل
...همیشه عصبی شد اونم. مثل من داد زد

کجا بودین این چند وقت زن منو برداشتین رفتین الان پیدات شده سراغشو از من -
میگیری؟؟؟

...شاهین میدونم باز کار تو میدونم بگو کجاست پریا وضعیت خوبی نداره

چشه که وضعیت خوبی نداره هه اونکه از نبود من داره لذت میبره درضمن پیش من
نیست ولی اگه دستم بهش برسه مطمئن باش اینبار میکشمش

خفه شوووو توی عوضی میدونی باهات چیکار کردی اون الان از تو یک بچه تو
شکمش داره با ناباوری بهم خیره شده بود منتظر بود از تو چشم هام بخونه دروغ
... میگویم

یعنی پریا حامله اس۔

ارہ شاہین اگہ پیش تو بلایی سرش نیار پریا بی گناہہ اون الکی تاوان پس میدہ ہر
چند نمی دونم تاوان چیو

پریا پیش من نیست من خبری ازش ندارم خیلی پیگیرش شدم ولی نبود الانم بہ -
من مربوط نیست اون بچہ ام معلوم نیست مالہ کیہ مال من نیست

دستمو بلند کردم محکم زدم تو صورتش بی غیرت خواہرمو پیداش میکنم یعدم زدم

بیرون

شاهین

فکرمو بدجور درگیر کرده بود حرفای مهرداد پریا از من حمله اس پوزخند زدم باید بفهمم حرفای امروزش راست بود یا نه یک معذرت خواهی کردم جلسه را کنسل کردم سوار ماشینم شدم که مهرداد رفت طرف یک ماشین خودش بود حسام یعنی کسی که کمکشون کرده بود فرار کنن اون لحظه دلم میخواست میرفتم پایین خفه اش میکردم ولی الان وقتش نبود اونا که راه افتادن منم با فاصله دنبالشون بودم دوساعتی توی خیابون ها پرسه میزدن که یک دفعه سرعتشون زیاد شد از تهران خارج میشدن نکنه فهمیدن دنبالشونم سرعتمو زیاد کردم دنبالشون رفتم رفتن توی یک روستای شمال بازم رفتم که ماشینشون متوقف شد مهرداد دوید طرف خونه ویلایی روستایی گویا باز زنمو حالش بد شده بود حسام کیفشو از ماشین آوردم بیرون به سرعت دوید طرف خونه هه از چه کسایی رو دست خوردم سپهر حالام حسام یادم

باشه دیگه به کسی اعتماد نکنم یک ساعتی از شون خبری نبود که مهرداد امد بیرون
 گوشیش دستش بود با دیدن صفحه اش اشک از چشم هاش جاری بود چیشده بود
 چی دیده بود نمیدونستم فقط تصمیم داشتم راست دروغ حرفای مهرداد بفهمم انگار
 واقعا پریا گم شده بود همه کلافه بودن عصبی گوشه بینشون دست به دست میشد با
 هر بار دیدنش بدتر داغون میشدن یک ساعتی باهم بحث میکردن که در اخر مهرداد
 سوار ماشین حسام شد زنمو ام سوار کرد با سرعت راه افتاد دنبالشون رفتیم باز
 داشتن میرفتن سمت تهران که یک دفعه پیچیدن سمت یک روستا اینا کجا دارن
 میرن دست از فکر برداشتم که ماشین متوقف شد مهرداد زنمو به سرعت رفتن طرف
 یک خونه درش باز بود نیم ساعتی گذشت ولی خبری از شون نشد از ماشین پیاده
 ... شدم آروم آروم رفتم داخل

پریا

بعد از خوردن دو لقمه غذا که اونم بخاطر ضعف شدیدم بود وحید امد سراغم کشون
 کشون بردم پشت درخت ها سه تا چاله کنده بودن در اصل سه تا قبر قرار بود ما
 اینجا دفن بشیم کسی از مون خبر نداشته باشه منو روی دو زانو روبه روی یکی از قبر
 ها نشوند یک کلاه نقاب دار سیاه سرش کرد اسحله روی سرم گذاشت فیلم گرفت

دست پا زدنم بی فایده بود از عمق وجود از این همه خفت هق زدم ز نمو روبه روم
 نشسته بود. می خندید از کی اینا اینقدر پست شده بودن ما بی خبر بودیم؟؟
 تا غروب اونجا نشسته بودم خسته شده بودم حالت تهو داشتم ولی نمیخواستم بذارم
 کسی بفهمه من حامله ام با دیدن دو نفر که از دور میامدن اشکهام باز جاری شد
 مامان مهرداد بودن داد میزد مامان برید نیاین اینجا تو را خدا برید با قرار گرفتن
 دستی جلوی دهنم صدام تو گلوم خفه شد

Part:131

با چشم های اشکیم به صحنه روبه روم خیره بودم مامان مهرداد بی خبر از همه جا
 جلو میامدن قلبم تند میزد خدایا تنها دارایی های زندگیم ازم نگیر به جایی رسیدن که
 من توی دیدشون بودم مامانم خواست بیاد طرفم ولی دونفر گرفتنش مهرداد شروع
 کرد دعوا کردن چند نفر ریختن سرش میزدنش دست پا میزدم جیغ میزدم تو را خدا

نزیدش التماس میکنم خواهش میکنم فایده ایی نداشت با تکنون دادن دستی که از
توی خونه بیرون امد دست بر داشتن مامانم شوکه نگاهش میکرد اونم مثل من جا
خورد مهرباد با تعجب قدم های زانو را نگاه میکرد که بالا سرش ایستاد پوزخند زد
خوشحالم میبینمت بعدم رفت سمت مامانم نگاهش کرد چته مریم تو شوکی؟؟

تو تو اینجا نمیفهمم تو این بالا را سر پریای من آوردی؟؟-

ارررره کاره منه فکرشم نمیکردی نه؟؟؟-

باتو دهنی که مامانم بهش زد چهره اش عصبی شد دستشو رو هوا تکنون داد مهرباد
مامانمو آوردن روبه روی قبر ها نشوندن اسلحه روی سرشون بود مامانم نگران بهم
چشم دوخته بود با باز بسته کردن چشم هام بهش فهموندم حاله خوبه زانو پوز خند
میزد روی صندلی روبه روی ما نشسته بود داد زدم میخوام بدونم دلیلش چیه دلیل
... دشمنی تو شاهین بهم بگووووزنمو از صندلی پاشد داد میزد میخندید

بالاخره این روز رسید روزی که از چندین ساله پیش آرزوم بود-

گفتم چرا از ما کینه گرفتی بابام مامانم منو مهرباد چیکارت کردیم؟؟؟

هه شما نه ولی باباتون خیلی اذیتم کرد کسی که اشک منو در آورد اشک نسرین -
مهتاج میدونی چیههههه اون بابای عوضیت دست رد به سینه من زد من عاشقش بودم
خیلی ولی اون به من انگ زد گفت تو لایق خانواده ما نیستی گفت من با پسرای دیگه
ام هه منو نخواست ولی من از عمق وجودم میخواستمش وقتی فهمیدم بخاطر خلاص
شدن از شر من با کسی که دوستش داشته عقد کرده خیلی کینه گرفتم اون حتی از
بردار بزرگترشم زودتر ازدواج کرد تا چند وقت هر بار با توی عوضی میدیدمش به
خودم قول دادم زنده اتون نذارم یا حداقل نذار خوش باشید چند بار سعی کردم
بکشمون ولی نشد تا اینکه تصمیم گرفتم با محمود ازدواج کنم در عرض یک ماه
عاشقم شد اون برعکس مهدی خیلی ساده بود مهدی خیلی مخالفت کرد ولی محمود
تو روش ایستاد ما ازدواج کردیم دیگه امده بودم تو اون خانواده هر کاری میکردم تا
بین شما را بهم بزنم ولی مهدی خیلی مقاومت میکرد تا اینکه من شاهین حامله
شدم...خواستم بکشمش من از محمود بچه نمیخواستم ولی نشد من دوبار حامله
شدم...

شاهین

از پشت درختا ادم تو خودمو به صداا ها رسوندم داشتن مهرداد میزدن با دیدن
مامانم که از تو خونه امد بیرون قلبم ریخت از پشت درخت بیرون نیامدم پریا را دیدم
بازم داشت گریه میکرد هه همش گریه میکنه مامانم شروع کرد حرف زدن کلمه کلمه
...حرفاش باعث میشد روی زمین بیفتم... باورم نمیشد این ادم مامان من بود

[03.11.18 14:49], [03.11.18 14:49] تاوان یک نگاه

[In reply to تاوان یک نگاه]

Part:132

شاهین

مامان همچنان حرف میزد زنمو پریا مهرداد با تعجب عصبانیت بهش خیره شده بودن
...تک تک حرفاش حس نفرت از مادرمو تو دلم مینداخت

بعد به دنیا آمدن بچه هامون بازم سعی کردم یک بلایی سرشون بیارم ولی اون -
زنی که نوکرتون همیشه مواظبتشون بود وقتی آقا جون فوت کرد فهمیدم کارخونه را به
محمود مهدی داده تصمیم گرفتم این دوتا را بندازم به جون هم که موفقم شدم وقتی
محمود مرد همه به مهدی شک کردن منم مدام تو گوش شاهین خندم اشک تمساح
ریختم که عموت باعث مرگ بابات شد...وقتی این ماجرا ها پیش امد مهدی کارخونه
را از محمود خرید با این حال ماه به ماه سود کار خونه را بهمون میداد ولی من همیشه
برعکس اینا را به شاهین شمیم گفتم سعی کردم ازتون متنفر بشن که موفقم
شدم...یک روز رفتم دیدن محمود فهمیده بود کل داستان گذشته را فهمیده بود
عشقم به مهدی اذیت کردنشون وقتی منو دید باهم دعوامون شد من از بالا هولش
...دادم پایین هه من شوهر خودمو کشتم

دیگه داشتم دیونه میشدم پشت درخت روی زانو افتادم اشک میریختم خدایا من در
حق پریا ظلم کردم در حق عموم صدای داد پریا میامد داد میزد عووووووضی پس تو با
کارات حرفات باعث شدی شاهین منو عذاب بده تو بابامو. عمومو ازم گرفتی
...نه؟؟؟ الان دیگه مطمئنم کار توئه

هه اړه همه چی کاره منه همه چی اینقدرررر تو گوش شاهین خوندم که مرگ بابات -
گردن عموته اونا دعواشون شده همدیگرو هول دادن بابات افتاده پایین بعد پایین
افتادنش حق باباتونو خورده اونم باور کرد

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [03.11.18 15:09]

Part:133

پریا

به پهنای صورتم اشک میریختم حقیقت اینقدر تلخ بود که داشت از تلخیش حالم بهم
...میخوردو زنمو همچنان با پوزخند تعریف میکرد

هه وقتی شاهین گفت میخواد بره خواستگاری تو تا بدبختت کنه خیلی خوشحال شدم
اما تو دست رد به سینه اش زدی بار ها بار ها تنفر شاهین از شما به حدی شده بود
که منتظر بود بهتون زخم بزنه وقتی آخرین بار نه بهش گفتم جری تر شد با پول تمام
قرار داد ها را فسق کرد مهدی بر شکست شد نمیدونی چه ذوقی میکردم من وقتی
داشتین تو منجلا ب دست پا میزدین از شاهین خواستم بهتون پیشنهاد خرید کارخونه
را بده مهدی میدونست این پیشنهاد منه خیلی عصبی شد دست به هر کاری زد تا پول
جور کنه وقتی فهمیدم دارن میرن شمال حس انتقام قلقلکم داد از شاهین خواستم
چند نفر بفرسته تا ماشین جوری دست کاری کنن که کسی نفهمه تصادفشون عمدی
بوده هه موفق شدم ولی مهرداد زنده موند

خیلی پستی کثافت بابای منو ازم گرفتی ازت متنفرم ازت بدم میاد با تو دهنی که وحید
بههم زد روی زمین افتادم دیگه از کتک خوردن ترسی نداشتم مامانو مهرداد ام داد
بیداد میکردن اشک میریختن این حرفا بدجور دلمو سوزنده بود ما همه تاوان گذشته
ایی دادیم که حقمون نبود عزیزم مامان توام قراره تاوان بدی هنوز نیامده باید تاوان
... بدی

زنمو با خنده گفت هه بسه زیادی تعریف کردم وقته مرگتونه اگه وصیت دارین بگین
 شما فامیل منید حتما عمل میکنم بهش بعدم بلند بلند میخندید خوب از کدامتون
 شروع کنم اووووم مهرداد خوبه اسلحه را طرف مهرداد گرفت من زجه میزدم مامانم
 خون گریه میکرد همون موقع با شنیدن صدای داد یک نفر ضربه محکمی که به سرم
 ...خورد از هوش رفتم

Part:134

شاهین

با دیدن صحنه حرفای روبه روم دیگه طاقت نیاوردم حداقل الان دیگه نباید بذارم
 بلایی سرشون بیاد آمدم بیرون بلند داد زدم دست نگه دار مامان...همون موقع وحید
 که از تگون خوردن های پریا خسته شده بود با پشت اسلحه توی دستش محکم
 پشت گردنش زد پریا از هوش رفت عصبانیم صد برابر بود این عوضی چیکار کرد زن
 منو زد تند دویدم سمت مامان بی اراده سرش داد زدم ازت بدم میاد مامان ازت
 متنفرم دویدم طرف پریا که الان بی حال افتاده بود توی چاله ایی که کنده بودن از

چاله بیرونش آوردم سرشو به سینه ام نزدیک کردم منو ببخش پریا منو ببخش اشک
 هام راه خودشون باز کردن مامان باز اسلحه را گرفت دستش اینبار سمت منو پریا با
 چشم های اشکیش نگاهم میکرد پاشو بیا اینطرف شاهین وگرنه تو راهم میکشم

پوز خند زدم برام مهم نیست نمیدارم بلایی سر پریا بیاری اون زنه منه

گفتم گمشو بیا کنار تیری طرفشون شلیک کردم که از کنار گوش شاهین رد شد-

هه کی اینقدر سنگدل شدی مامان به طرف من تیراندازی میکنی؟؟

نمیخوام بزنت شاهین بیا اینجا اینا الان کل زندگی منو میدونن پاشونو از در بذارن -

بیرون منو به پلیس لو میدن

هر چیم بشه من نمیدارم بالایی سرشون بیاری بسه منو خر فرض کردی مامان بسه
تو منو هم بازیچه کردی پدرمو کشتی توی کثافت ازت بدم میاد برو به جهنم

زنمو مهرداد از حرف هام تعجب کرده بودن حقم داشتن من خیلی عذابشون داده بودم
رو کردم سمتشون که از دیدن حال پریا بی تابن لبخند آرومی زدم پریا را بغل کردم
راه افتادم که مامان وحید جلو آمدن وحید اسلحه را طرفم گرفت مامان حرف زد
شاهین بذار زمین این دختره را این باید بمیره

حاضر نیستم بذارم بالایی سرش بیاد اون از من حامله اس با این حرفم مامان خیره تو
نگاهم زل زد بعدم به پریا نگاه کرد

یعنی یعنی پریا حامله اس؟؟؟-

مامان پشش زدم خواستم به راهم ادامه بدم که با ضربه ایی که پشت سرم خورد پریا
از دستم افتاد روی زمین افتادم چشم هام کم کم داشت سیاهی میرفت این وسط
...صدای آژیر پلیس بود که تو گوشم پیچید

راوی

بعد رفتن مهرداد مریم خانوم حسام با تاکسی از دور تعقیبشون کرد وقتی ماشین
ایستاد منتظر موند کم کم صبرش تموم شد از دور نگاهی به داخل کرد با دیدن وضع
روبه روش با پلیس تماس گرفت منتظر موند تا آمدن مادر شاهین تمام افرادش
دستگیر شدن شاهین پریا به بیمارستان منتقل شدن و کسی از زنده موندن بچه پریا
.... خبر نداشت با افتادنش روی زمین خون زیادی ازش رفته بود

Part:135

به زور چشم هامو باز کردم سرم درد میکرد سوزشی توی دستم حس میکردم چشم
هامو کامل باز کردم سوروم توی دستم بود دستمو به شکمم گذاشتم بچه ام بلند داد
زدم بچه ام دوتا پرستار آمدن تو اتاق با التماس نگاهشون کردم خانوم بچه ام
چیشده حالش خوبه چرا من حسش نمیکنم؟؟؟

لطفا آروم باش خانوم-

تو را خدا بگو بچه ام چیزیش شده گریه میکرد دستشو محکم گرفته بودم

متأسفم خانوم بچه اتون مرده بود-

با رها کردن دستش سری از تأسف تګون دادن رفتن ګوش هام نمیشنید بچه ام مرده
چی گفت یعنی چی مرده همش این جمله را تګرار میګردم مرده با باز شدن در اتاق
سرمو چرخوندم مامان بود سرمو محکم تو آغوشش ګرفت قربونت برم به هوش
آمدی عزیزم؟؟؟

مامان بچه ام مرده مامان با چشم های اشکی فقط نگاهم کرد عزیزم اشکال نداره
مهم تویی نه بچه ایی که باباش شاهینه

مامان چی میگی اون بچه من بود میخواستم بزرګش کنم زدم زیر ګریه
آروم باش عزیزم خدا را شکر خودت سالمی -

چیشد بعد بی هوش شدنم چیطوری ما اینجایم؟؟

حسام به پلیس خبر داده بود همشون دستگیر شدن -

شاهین چی؟؟؟

شاهین اینجاست اون خودش زخمی شد اصرار داره تو را ببینه ولی من نمیدارم-

از حرف مامان تعجب تو نگاهم بیداد میکرد شاهین اینجا؟؟ چرا اونو دستگیر نکردن

چون اون بخاطر. تو صدمه دید چون گفت از کار های مادرش خبر نداشته حتی -

بخاطر مرگ عموت ازش شکایت کرده

با چشم های از حدقه بیرون زده نگاه میکردم نمیفهمیدم صدای در آمد نگاهم دوختم

به در شاهین با سری به زیر وارد اتاق شد نزدیکم شد مامان خواست مانعش بشه

اجازه ندادم ازش خواستم تنهامون بذاره... با رفتن مامان شاهین شروع به حرف زدن
..... کرد بغض امونشو بردیده بود با گریه حرف میزد

Part:136

پریا منو ببخش ازت خواهش میکنم من فریب مادرم خوردم من تو را زجر دادم لذت -
بردم به اشک هات خندیدم به غصه هات پوز خند زدم بهت صدمه زدم حتی حتی بچه
مونا به کشتن دادم

دیگه نتونست حرف بزنه هق هق گریه میکرد شاهین زورگو مغرور آمده جلو من
معذرت خواهی میکنه گریه میکنه دستمو. جلو بردم آروم دستشو فشار دادم حرف زدم
من به یک شرط میبخشمت

چی؟

از زندگیم برو دیگه جلو چشمم نیا نمیخوام بینمت تو واسم مرده ایی هم تو هم سپهر

از دوتاتون بدم میاد

پریا گوش کن -

نمیخوام چیزی بشنوه ام از اتاق برو بیرون دیگه برنگرد

حتی نمیخواهی بدونی سپهر کجاست؟؟-

نه از اونم بدم میاد اون قلبمو شکست تو جسمو روحمو بسه از هر دوتون بدم میاد برو

بیرون

باشه میرم چون دوستت دارم میرم چون میخوام ببخشی منو میرم ولی سپهر ممکنه -
تا الان دیگه زنده نباشه شایدم باشه برو ببینش

از حرفش سرم سوت کشید توی دلم غوغا شد خیره شدم به چشم هاش چی میگی
چرا چرا خوب نباشه؟؟؟؟

قبله اینکه بره بهم زنگ زد بهش گفتم از من ترسیده بخاطر اینکه دیگه دختر -
نیستی رفته دیدم بغض کرد با التماس ازم خواست مراقبت باشم گفت داره میره
جایی که روز شماری مرگشو بکنه گفت سرطان داره به تو دروغ گفته تا تو ازش بدت
بیاد راحت فراموشش کنی

قلبم ایستاد از تک تک حرف هاش خدا چی میگه یعنی سپهر وای وای من چیکار
کردم من چیطور باور کردم سپهر زدم زیر گریه میخوام برم پیش سپهر دسته شاهین
گرفتم تو را خدا منو ببر پیشش

من از جاش خبر ندارم چند لحظه صبر کن بینم خانواده اش خبر دارن کجاست یا -
چه بلایی سرش آمده

الو سلام ممنونم ببخشید من از دوستان اقا سپهر هستم تلفنشون خاموشه شما
ازشون اطلاع ندارید؟؟؟
بله ممنونم خدا حافظ

چیزی نگفت پریا واضح بود بلده ولی نگفت

اشک هام بی اختیار میریخت قلبم بی امان به سینه ام میکوبید شاهین از اتاق رفت
بیرون من موندم خاطرات سپهر نکنه چیزیش شده باشه قبل رفتن من؟؟ خدا کمکم
کن

Part:137

مامان امد تو اتاق با دیدن اشکهام تو آغوشش گرفتم چیه عزیزم باز چی بهت گفت
...منکه گفتم نیاد سمت خودت خواستی

مامان حق زدم سپهر سپهر
سپهر چی؟؟ شاهین بلایی سرش آورده؟؟-

نه گفت سپهر منو بخاطر مریضیش ترک کرده تا من شاهد مرگش نباشم زجر بکشم
کاری کرده من ازش متنفر بشم فراموشش کنم

چی داری میگی پریا؟؟؟-

با ورود حسام هر دو ساکت شدیم نزدیکم شد اشک هامو پاک کرد اخه دختر اینقدر
گریه میکنی خسته نمیشی؟؟؟ حیف چشم هات نیست؟؟

حسام منو ببر از اینجا بیرون تو را خدا

باز میخوای کجا بری؟؟-

خواهش میکنم باید دنبال یک نفر بگردم نپرس کی فقط ببرم

خیلی خوب حداقل فردا صبح الان نمیشه-

اما...

گفتم صبح پریا-

سکوت کردم دراز کشیدم گوشیمو برداشتم عکس های سپهر اوردم الان که دلیل
کارش فهمیدم تازه دلتنگی حس میکنم بوسه ایی بهش زدم به سینه ام فشارش
دادم...صبح شده بود بی امان منتظر بیرون رفتن از بیمارستان بودم حسام امد داخل
سریع گفتم حاضر بشم بریم؟؟

خنده ایی کردم خیلی عجله داریا پری خانوم بله پاشو حاضرشو ببینم کجا میخوای -
بری

با ذوق پاشدم وسایلمو جمع کردم لباس هامو عوض کردم امدم بیرون حسام منتظرم
بود مامانو رسوندیم خونه با حسام راه افتادم سمت جایی که یک مدت سپهر منو از
دست شاهین پنهان کرده بود آدرس گفتم دقیق یادم نبود ولی همونی که یادم بود
....گفتم چند ساعتی بعد رسیدیم

Part:138

با سرعت سمت ویلا میدویدم تو دلم خدا خدا میکردم سپهر اینجا باشه محکم به در
میگوبیدم صدا میزدم سپهر اگه هستی باز کن در سپهر خواهش میکنم تو را خدا این
در باز کن اینقدر زدم تو در که افتادم روی زمین حسام امد سمتم پریا پریا
خوبی؟؟ دختر تو چرا اینطوری میکنی لابد نیست اینجا

پس کجاست چرا نیست هق زدم اون حالش خوب نیست خودشو ازم مخفی کرده
آروم باش عزیزم آروم تو خودت حالت از همه بدتره اول به خودت برس تا بتونی رو -
پاهات وایستی بعد فکر بقیه باش

حسام میخوام برم لب دریا میشه تنها برم

تو حالت خوب نیس -

زود میام از اونجا دور شدم خودمو به دریا رسونوم دلم میخواست خودمو توی دریا
غرق کنم برم از اینجا خسته ام روحم جسمم قلبم روی ساحل دراز کشیدم موج به
پاهام میخورد یاد روزی که سپهر آوردم اینجا افتادم افرین خانوم چقدر دلم براش

تنگ شده یک ساعتی اونجا موندم پاشدم باید جای دیگه ایی دنبالش بگردم راه
افتادم با دیدن آفرین خانوم که از دور میامد دویدم سمت بلند صدایش میزدم ایستاد با
نا باوری نگاهم میکرد رسیدم بهش محکم تو آغوشم گرفتمش

مادر تو اینجا چیکار میکنی؟؟-

اشک هامو پاک کردم از بغلش بیرون امدم همه چیز واسش گفتم گفتم دنبال سپهرم
اون نیست نگاه غمگینی بهم کرد نمیدونم چرا حس بدی بهم دست داد دستشو
گرفتم آفرین خانوم جون گل پریت بگو سپهر کجاست

قسم نده مادر من خبر ندارم-

پس چرا اینطوری نگاهم کردی چیزی میدونی؟؟؟

راستش اقا سپهر هفته پیش اینجا بود حالش خوش نبود رنگ به صورت نداشت -
خیلی لاغر شده بود ازش سراغ شما را گرفتم چیزی نگفت رفت

دلہ گرفت اشک هام باز سرازیر شد افرین خانوم این شماره منہ اگہ بازم آمد بہم

زنگ بزن خوب یادت نہ

باشہ عزیزم بیا ببرمت تو خونہ-

... نہ من باید برم حتما بہم زنگ بزن بعد از خدا حافظی رفتہ سمت حسام

Part:139

توی ماشین نشستہم بہ پنجرہ خیرہ شدم دستمو بردم سمت ضبط روشنش کردم بی

...اینکہ عوضش کنم با گوش دادن بہش اشکہام جاری شد

آہنگ ایمان غلامی بنام تنگہ دلہ برات

دوباره خاطره هات امونمو ازم میگیره

تنگه دلم برات برای خنده هات

دوباره خاطره هات امونمو ازم میگیره

تنگه دلم برات برای خنده هات

نمیدونی که از این دوری دلم چقد میگیره

تنگه دلم برات تنگه دلم برات

تنگه دلم برات برای خنده هات

منم احساس دارم چرا بام لج میکنی

تا که میبینی منو راهتو کج میکنی

با همین کاراتم دل ازت نمیکنم

جز تو میدونن همه فقط عاشقت منم

من تو دنیایه تو گم شدم اما تو بی تفاوت بودی

سرد شدی از حسم تو که دردامو از تویه چشمام خوندی

مونده اسمت رو من رفتیو اما من پای عشقت موندم

از خودم پاشیدم وقتی احساستو از تو چشمت خوندم

منم احساس دارم چرا بام لج میکنی

تا که میبینی منو راهتو کج میکنی

با همین کاراتم دل ازت نمیکنم

جز تو میدونن همه فقط عاشقت منم

اینقدر صدای گریه هام بلند شد که حسام متوجه شد ماشین کنار زد سرمو تو
آغوشش گرفت اروم باش عزیزم ببین من کنارتم یک لحظه ام تنهات نمیدارم

حسام

جونم عزیزم-

تا حالا عاشق شدی تا حالا شده از عشقه کسی بسوزی ندونی کجاست چه بلایی
سرش آمده

اره شده شده پریا از من بدتر از تو شده-

یعنی چی چیشده

سالم بود تو اوج درس جونی بودم با یک دختر آشنا شدم دو سال با هم بودیم 20-
تصمیم گرفته بودم باهاش ازدواج کنم رفتم خواستگاریش ولی قبول نکردن پدر
... مادرش از تهران رفتن چند ماه دنبالش گشتم اخرم

ازواج کرده بود؟؟؟ حسام اشک میریخت مثل یک دختر باورم نمیشد اینبار من اونو تو
آغوش گرفتم حرف زد حرفش تلخ بود

وقتی به زور شوهرش دادن خودشو کشت-

با ناباوری بهش خیره شدم پس واسه همینه ازدواج نکردی؟؟

اره بعد پریسا نمیتونم به کسی دل ببندم پریا میدونستی خیلی شبیه تو بود؟؟-

شبیه من؟؟

اره خیلی شبیه تو بود هم اسمش هم قیافه اش وقتی دیدمت تو بیمارستان دیدم چه -
بلایی سرت آمده خیلی عصبی شدم تصمیم گرفتم کمکت کنم هر جوری شده

. ازت ممنونم متاسفم بابت این اتفاق -

ماشین راه انداختیم رفتیم سمت تهران

♥♥♥, [22.12.18 14:24] تاوان یک نگاه♥♥♥

[In reply to ♥♥♥ تاوان یک نگاه♥♥♥]

Part:140

چند روز گذشته بود هنوز خبری از سپهر نبود شاهین التماس میکرد ببخشمشو برم
باهاش عقد کنم ولی وقتی یادم میاد چه بلایی سرم آورد حتی حاضر نمیشم نگاهش
کنم زندگیم به روال عادی برگشته بود فقط جای بابام خالی بود توی اتاقم نشسته
بودم طبق معمول خیره به عکس خودمو سپهر یکم نگاهش کردم گوشیمو انداختم
روی تخت خواستم برم سمت دستشویی که صدای گوشیم آمد مثل دیونه ها پریدم
طرف گوشیم با دیدن شماره افرین خانوم گل از گلم شکفت سریع تلفن جواب دادم

الو افرین خانوم جووووونم

الو سلام پریا خوشگله خوبی مادر-

خوبم خوبم از سپهر خبر داری؟؟؟
...خنده ایی کرد حرف زد

چقدر هولی مادر اره خبر دارم ولی نگی من بهت گفتم-

باشه باشه بگو تو را خدااااااااااا

... سپهر برگشته اینجا ولی-

چیشده بلایی سرش امده؟؟؟

اگه به دادش نرسی اره پریا مادر بیا به داد این بچه برس رنگ به رو نداره از وقتی -
آمده غذا نمیخوره

اشک چشمم چکید یک کلمه گفتم دارم میام سریع لباس پوشیدم مثل دیونه ها هم
گریه میکردم هم میخندیدم تاکسی گرفتم رفتم سمت ویلا تا رسیدیم از ماشین
دویدم پایین محکم در میزدم با باز شدن در یک لحظه قلبم ریخت تمام سلول های
بدنم عطر تن سپهر خواستار بودن بی اراده چشم ازش گرفتم محکم بغلش کردم از
حرکت جا خورد مونده بود چیکار کنه که حرف زدم من همه چیز میدونم سپهر همه
چیزو. دستش دور کمرم حلقه شد هر دو عطر تن همدیگرو بو میکشیدم اشک
میریختم باهش حرف میزدم بی معرفت کجا گذاشتی رفتی نگفتی من دق میکنم
نگفتی این دله من دیگه طاقت نداره من با تموم سختی هام تو خونه شاهین امید
داشتم تو بیرون منتظرمی ولی تو خواستی منو از خودت جدا کنی سپهر

آروم باش عزیزم باشه حق با توه آروم باش فکر نکن واسه منم آسون بود وقتی -
فهمیدم شاهین باهات چیکار کرده قسم خوردم بکشمش حتی اگه خودمم بمیر همون
روز از آزمایشگاه بهم زنگ زدن از سردرد زیاد یک آزمایش دادم احتمال دادم واسه
بلا هایی که سرم آمده اینطوره ولی من سرطان داشتم پریا نخواستم وقتی اینقدر

دوستم داری من جلو چشمت میمیرم درد بکشی کاری کردم ازم بدت بیاد رفتم
.... تصمیم گرفتم تلاشی واسه رهایی از مرگم نکنم چون امیدی نداشتم

هیس سپهر ساکت تو از این به بعد منو داری فهمیدی؟؟نمیدارم دیگه اینطوری بشه
از امروز میریم دکتر

♥♥♥تاوان یک نگاه♥♥♥, [01.01.19 19:03]

Part:141

کل روز با خنده شادی گذروندیم آفرین خانوم به رفتار ما میخندید بچه هستین هنوزم
نثارمون میکرد روی مبل نشسته بودم که دیدم سپهر نیست پاشدم دنبالش گشتم
نبود آخرین مکان دستشویی بود تقه ردم به در سپهر اونجایی؟؟صداش امد اینجا

راهرو بیمارستان طول عرض قدم میزدم تا چهره پدر مادر سپهر نمایان شد دویدم طرفشون تو را خدا بیاین کمک کنید سپهر باید عمل بشه پدرش با عجله رفت سمت ایستگاه پرستاری کجاس دکتر کجا را باید امضا کنم تو را خدا. زود باشین جون بچه ام در خطر بر گه را امضا کرد سپهر بردن واسه عمل توی این مدت کلی با مادرش حرف زدیم از اوقتی آشنا شدیم از بلاهایی که سرم امد از همه چی واسش گفتم اونم آغوششو واسم باز کرد منو آروم کرد بعد از چند ساعت سپهر بیرون آوردن نگاهش کردم قلبم درد میگرفت وقتی تو این حال بود اشک هام باز ریخت دکتر گفت عمل خوب بوده ولی وسط عمل رفت تو کما باید دید خودش کی به هوش میاد سپهر

...بردن

یک ماه بعد

سپهر به هوش نیامده بود رفتم باز تو اتاقش دستشو گرفتم غرقه بوسه کردم سپهرم عشقم جونه پریا باز کن اون چشم هاتو چقدر دیگه خواب خسته نشدی؟؟؟؟ بازم بی جواب بود حرف هام خواستم پاشم که دستگاه شروع کرد صدا کردن نهههههه خط

صاف روی دستگاه این خط کل زندگی من بود دويدم طرف ايستگاه پرستاری داد زدم
 تو را خدا کمک عشقم داره ميميره دکترا پرستار ها همه ميرفتن طرف اتاق سپهر منم
 افتاده بودم روی زمین خواستم برم سمت اتاق اجازه ندادن ماشینی که به تازگی
 تونسته بودم بخرم سوار شدم به سمت دریا رفتم جایی که منو به سپهر وصل میکرد
 با سرعت ميرفتم هوا روبه تاریکی بود رسيدم پیاده شدم نشستم روی ماسه ها داد
 زدمممم خدااااااااااا دیگه چی میخوای ازم بگیری؟؟ تموم زندگیمو گرفتی بابامو گرفتی
 سپهر گرفتی روحمو کشتی بچه امو...از گریه به هق هق افتادم دراز کشيدم روی ماسه
 ها چنگ کردم خدا تقدیر من این بود ولی من خودم تقدیرمو عوض میکنم منم میام
 پیش سپهر باید پیام پیشش برای آخرین باز گوشیمو روشن کردم تا عکس های
 دونفره مون بینم به محض روشن شدن حسام اسمش روی گوشیم روشن شد دودل
 بودم جواب بدم ولی باید به یکی میگفتم منم قراره بمیرم جواب دادم بله حسام
 پریا کجایی تو کجایی دختر-

جایی که قراره بمیرم چیکار داری؟؟

دیوانه سپهر ازبس بی تابي تو را میکنه مارا دیونه کرده بعد تو میخوای بمیری؟؟-

نفسم بند امد قلبم ایستاد یعنی سپهر من زنده است؟؟؟ لب زدم سپهر زنده است؟؟

معلومه که زنده است همشم می‌گه پریا کجاست-

داری دروغ می‌گی خودم خط‌های روی دستگاه دیدم صاف بود یعنی مرگ‌گگ

پریا دکترا برش گردوندن اصلا بیا صداشو گوش کن صبر کن گوشی بدمش-

از شوق اشک میرختم که صدای گرمش تو گوشم پیچید خانومم کجایی تو حس
میکردم توی ابر هام این سپهر من بود یک کلمه گفتم قطع کردم دارم میام جونم
دارم میام به سرعت. میرفتم حس میکردم اگه نرم از دستش میدم باز تا رسیدن به
.... مقصد تو دلم خدا را شکر میکردم رسیدم بیمارستان

با شوق سمت بیمارستان میدویدم با دیدن شاهین توی راهرو قدم هام آهسته تر شد
دلہ نمیخواست بینمش اون ادم یاد آور خاطره های بد من بود قدرتمو جمع کردم
قدم هامو محکم تر ادامه دادم خواستم از کنارش رد بشم که با گرفتن دستم مانع شد
برگشتم به دستم نگاه کردم بعدم به چشم هاش سرد نگاه کردم خواستم دستمو
بکشم که کشیدم تو بغلشو منو بو میکرد از تعجب بی حرکت بودم تا به خودم ادم
پسش زدم از بغلش بیرون ادم محکم زدم تو صورتش چرا منو بغل کردی بس نبود
زجر هات عذاب هات امدی باز زجرم بدی بسه دیگه

گوش کن پریا درسته من قبلا ادم خوبی نبودم ولی الان الان فرق داره-

من فرقی احساس نمیکنم تو همون ادم زورگوی بد اخلاقی دیگه نمیخوام بینمت

اینقدر از من بدت میاد من شوهرتم پریا-

خفه شو میفهمی خفه شو اون خاطره شوم یاده من نیار من خیلی وقته تاریخ اون
صیغه تموم شده

باشه خفه میشم آمده بودم راجب دوستت بگم ولی تو دلت نمیخواه بشنوی اشکال -
نداره من میرم

دویدم سمتش دستشو گرفتم نگار نگار کجاست

پس تو که گفتی خفه شو-

تو را خدا بگو بگو کجاست؟؟ با صدای مامانم از پشت سرم برگشتم سمتش تا
 برگشتم شاهین نبود رفته بود باز صورت اشکی رفتم سمت اتاق سپهر مامانم با
 مهرداد اونجا بودن مهرداد سربه سر سپهر میذاشت میخندیدن همه رفتن بیرون منو
 سپهر تنها موندیم آروم تو چشم هاش زل زدم اشک هام سرازیر شد سپهر دستشو
 آورد بالا یک قطره اشکمو روی انگشت گرفت اینا واسه چیه پریا میدونی میخوام چی
 بگم بهت؟؟؟

نه بگو

قراره برم زن بگیرم بنظرت خوبه؟؟-

بغض کردم نگاهش کردم عشقه من داشت حرف زن گرفتن میزد زل زدم تو چشم
 هاش قبل از اینکه اشک هام دوباره شروع بشه یک خوبه گفتم پاشدم تا پاشدم
دستم از طرف سپهر کشیده شد

Part:144

بی اینکه نگاهش کنم حرف زدم میخوام برم بیرون هوا بخورم دستمو ول کن

تو مگه نیامدی منو ببینی پس کجا میری؟؟-

دیدمت خیلیم خوشحالم ولی الان نیاز دارم برم بیرون

خوب چرا نگاهم نمیکنی؟؟-

نگاهش کردم زل زدم توی اون دوتا تپله مشکی قلب من واسه اینا آتیش میگیرفت

بعد سپهر پیش من حرف از ازدواج میزنه

دستم از دستش بیرون کشیدم با صدایش سرجام میخ کوب شدم

یک دختر خانوم خوشگلی تو این اتاقه که قراره همسر بنده بشه ولی نمیدونم چرا -

قهر کرده

برگشتم سمتش از خنده قرمز شده بود جفتمون زدیم زیر خنده رفتم سمتش محکم
میزدم به بازو هاش جیغ میزددم منو اذیت میکنی حالا انقدر میزنمت تا باز بی هوش
بشی صدای خنده هامون کل بیمارستان برداشته بود اخر سرم با هشدار جدی پرستار
هر دو خفه شدیم ریز خندیدیم از سپهر جدا شدم راه افتادم سمت خونه شاهین کاش
نمیخواستم باز پیام اینجا ولی بخاطر نگار مجبورم اصلا باید بفهمم زنده اس یا نه اون
جنازه امروز کی بود؟؟قدم هامو محکم کردم زنگ در زدم در باز شد رفتم داخل چرا
کسی نبود رفتم سمت اتاق شاهین ترس داشتم ولی رفتم روی تختش نشسته بود با
لب تابش کار میکرد تقه کوچیکی به در زدم تا متوجه شد اخم هاش باز شد خواست
... بغلم کنه که مانع شدم

Part:145

از ترسم کم کردم محکم جلوش ایستادم نگار کجاست؟؟

باید جواب بدم خانوم خوشگله؟؟-

سرمو تکنون دادم شاهین نگار کجاست؟؟

اگه بگم چی به من میرسه؟؟؟-

تو ادم نیستی فکر کردم یکم ادم شدی هیچی قرار نیست چیزی بهت برسه فقط یکم

ادم میشی یکم احساس پیدا میکنی از سنگ بودن میای بیرون

پریا با من اینطوری حرف نزن من خیلی وقته دست از کارهای قلم کشیدم من الانم -

حاضرم بهت کمک کنم فقط میخوام باهام ازدواج کنی همین

من حتی حاضر نیستم یکبار دیگه تو خوابم فکر ازدواج با تو را بکنم اگه کمک میکنی

ممنون کمک نمیکنی خودم پیداش میکنم

هه باشه برو پیداش کن اگه پیداش کردی سلام منو حتما بهش برسون -

با حرص از خونه شاهین زدم بیرون خدایا کجا دنبالش بگردم توی خیابون ها پرسه
میزدم موزیک گوش میکردم که گوشیم زنگ خورد شاهین بود رد تماس زدم پیام
فرستاد میخوام کمکت کنم باز تماس گرفت جواب دادم چیطوری به حرفت اعتماد
کنم؟؟

مجبوری اعتماد کنی -

یکم فکر کردم راست میگه مجبورم باشه کمکم کن

کجایی پیام دنبالت؟؟ -

پارک نزدیک خونه ات منتظر موندم تا ماشینش دیدم استرس داشتم ترس داشتم
ولی نمیتونستم نرم دلم واسه نگار لک زده بود سوار شدم راه افتادیم

Part:146

توی راه بودیم خیره به بیرون بودم صدای شاهین سکوت بینمون شکست پریا اگه
بفهمی نگار

پریدم وسط حرفش نگار چییییی؟هان حرف بزن

آروم باش منکه چیزی نگفتم میگم اگه بفهمی حرف های من راجب نگار الکی بوده -
 چی؟؟؟

با خشم برگشتم سمتش نفرت مک با اب دهنم ریختم تو صورتش تو خجالت نمیکشی
 ازبازی دادن من خسته نشدی؟؟نگه دار پیاده میشم میدونستم همیشه دروغگویی
 نمیدونم چرا باز بهت اعتماد کردم نگههههه دار عوضی

دهنتو ببند آروم باش حالا که میخوای حقیقت بفهمی باشه میگم نگار تو را -

نمیشناسه اون حافظه اشو از دست داده

با وحشت نگاهش کردم نگاررر منو نمیشناسه نمیفهممت چی میگی

پریا نگار یک تصادف کرده حتی تمام مدار کشم باهانش سوخته بود ولی شانس -

نگار. گفته بود از ماشین پرت شده بود پایین نسوخته بود ولی هر کی تو. ماشین بوده

سوخته بود من وقتی بخاطر بریدگی دستم. تو بیمارستان بودم دیدمش شناختمش

برومش پیش یکی از دوستان الان. پیش اونه ولی کسی نمیشناسه

پس اون تصادف بغض گلومو گرفت الان کجاست کی میرسیم؟؟

نزدیکیم-

سرمو به شیشه تکیه دادم به موزیکی که پخش میشد گوش کردم

آهنگ محسن چاوشی کجایی

یه پاییز زردو زمستونه سردو

یه زندونه تنگو یه زخم قشنگو

غم جمعه عصرو غریبه حصرو

یه دنیا سوالو تو سینم گذاشتی

جهانی دروغو یه دنیا غروبو

یه درد عمیقو یه تیزیه تیغو

یه قلب مریضو یه آه غلیضو

یه دنیا محالو تو سینم گذاشتی

رفیقم کجایی دقیقا کجایی

کجایی تو بی من تو بی من کجایی

رفیقم کجایی دقیقا کجایی

کجایی تو بی من تو بی من کجایی

آه خدا , ای حبیبم

یه دنیا غریبم کجایی عزیزم

بیا تا چشامو تو چشمتا بریزم

نگو دل بریدی خدایی نکرده

بین خوابه چشمتا با چشمام چی کرده

همه جا رو گشتم کجایی عزیزم

بیا تا رگامو تو خونت بریزم

بیا روتو رو کن منو زیرو رو کن

بیا زخمامو یه جوری رفو کن

عزیزم کجایی دقیقا کجایی

کجایی تو بی من تو بی من کجایی

عزیزم کجایی دقیقا کجایی

کجایی تو بی من تو بی من کجایی

Part:147

ایستادن ماشین باعث شد سرمو از شیشه جدا کنم با استرس به شاهین نگاه کردم از ماشین پیاده شدیم پشت سرش راه افتادم نگاهم به خونه لوکس جلو روم افتاد حیاط بزرگ پر از گل درخت استخر وسط نگاهم به سگی که گوشه باغ بود افتاد ترسیدم یکم نزدیک شاهین شدم نیش خندش از چشمم دور نمود ولی به روی خودم نیاوردم داخل خونه شدیم داخلش از بیرون قشنگتر بود یک خونه سلطنتی با دکور سلطنتی نگاهم به اطراف بود که صدای یک نفر آمد سلام داش شاهین از اینورا؟؟؟

سلام ستاره سهیل خوبی؟-

اونا مشغول گپ زدن باهم شدن که پریدم وسط حرفشون اگه تموم شد حرفاتون بگین نگار کجاست؟؟؟ پسره از این جسارت من نگاه غضب ناکی بهم انداخت روبه شاهین کرد حرف زد-نگفته بودی انقدر نوکرت زبون درازه؟؟؟

با تمام جدیت داد زدم دهنشو ببند من نوکر کسی نیستم من. ادم خودمم

شاهین دستشو به نشونه ساکت شو تگون داد نگاه خشنی بهم انداخت مهم نبود
 واسم اون لحظه تنها فکرم نگار بود دیدنش اخ که چقدر دلم براش تنگ شده بود باز
 داد زدم میگم نگار کجاست؟؟ پسره امد طرفم نیش خند زد میگم شاهین از جسارت
 ...این خوشم امد به فروشش به من

دستو بردم بالا زدم تو صورتش همتون پستین همتون کثافتین دسته پسره رفت بالا
 بخوره تو صورتم که شاهین مانع شد کنارش کشید باهاش حرف میزد شاهین امد
 سمتم محکم دستمو گرفت به طرف پله ها کشیده میشدم سعی داشتم فشار دستشو
 کم کنم ولی نمیشد داد زدم دستمو شکستی ول کن نگاه خشنی بهم انداخت یعنی
 خفه بشم بی هیچ حرفی دنبالش راه میرفتم نزدیک یک اتاق دستمو ول کرد بیا اینم
اتاقش بعدم رفت پایین

قلبم داشت از سینه ام میزد بیرون دستمو روی دستگیره گذاشتم توان باز کردنشو
 نداشتم صورتم غرق اشک بود به هر ترفندی بود دلمو به دریا زدم در باز کردم نگار
 روی تخت خواب بود از ذوق پریدم روش غرقه بوسش کردم بیدار شد مثل شوک زده
 ها نگاهم میکرد لپشو کشیدم چته اینطوری نگاه. میکنی؟؟؟

تو کی هستی؟ چرا انقدر منو بوس میکنی-

خندیدم خیلی خری نگار منو یادت رفته یعنی شیرمو حالات نمیکنم

مگه تو مامان منی من مامان دارم؟؟؟-

زدم تو سرش خاکبرسرت منو کردی ننه ات کله پوک من پریام دوستت

شونه هاشو بالا انداخت من چیزی یادم نمیداد برو بیرون خانوم-

نگاهم رنگ غم گرفت تو آغوش کشیدمش نگار عزیزم منم پریا تو را خدا یادت بیاد
امدم ببرمت پیش خانواده ات اونام نگرانن خودشو از بغلم کشید بیرون

گفتم چیزی یادم نمیاد آقا سهیل گفته من خانواده ندارم گفته من کسی ندارم تو چی -
میگی الان؟

حرفی شدم دست نگار فشار دادم گفتم من برمیگردمرفتم پایین

Part:148

تند تند پله ها را طی میکردم این مرد تیکه را من آدم میکنم با چه جرعتی به نگار گفته
بی کسو کاره رسیدم پایین با شاهین نشسته بودن سیگار میکشیدین رفتم طرفش
سیگار از دستش کشیدم پرت کردم داد زدم خودت بی کسو کاری میفهمی نگار منو
داره خانواده داره به چه جرعتی بهش گفتم بی کسو کاره هان؟؟؟

اوه اوه خانوم کوچولو پیاده شو باهم بریم به کجا چنین شتابان؟ اولاً درست گفتم _

آدم بی کس کاریه اونوقت که من جمعش کردم تو کجا بودی خانواده اش کجا

بودن؟؟

نگاه نفرت آمیزی به شاهین انداختم رومو سمت سهیل کردم اون زمان گذشت الان

ادمم ببرمش زیادی لطف کردی تا حالا نگهش داشتی

هه نگار جایی نمیداد اون زنمه-

خیره شدم تو چشم هاش نمیدونم چی تو چشم هام دید که پوز خند زد نگار زنشه

...یعنی چی عقدش کرده یا

خودم نفهمیدم ولی سوالمو بلند گفتم که شنید

من تا حالا کسی عقد نکردم صیغه امه توام نمیتونی جایی ببریش هری زیادی -

زحمت دادی تا الانم کاریت نداشتم بخاطر شاهین بوده

رفتم سمت شاهین تقریبا داد زدم من نمیتونم با این حرف بزخم بهش حالی کن من

بدون نگار جایی نمیرم تقریبا اینو با داد گفتم با صدای نگار که از بالای پله ها امد

میخکوب شدم

از خونه ام برو بیرون من با تو جایی نیام سهیل بیرونش کن-

غمگین نگاهش کردم داد زدم لعنت بهت نگار لعنت من بخاطر تو دارم اینجا میجنگم

تو داری سنگ کی به سینه میزنی؟؟عوضی من دوستم خواهرتم اصلا قیافه مادرت

یادته شده یک پیر زن 70ساله تو جوانی پیر شده تو میفهمی چی میگى؟؟؟

من خانواده ندارم من کسی ندارم من فقط سهیل دارم برو بیرون-

نگار بعد گفتن این حرف پاتندی کرد رفت سمت اتاقش افتادم روی زمین توی دلم به
زمین زمان بد بیراه میگفتم مقصر تموم این اتفاق ها توییییی شاهین تو پاشدم آروم
آروم سمت در قدم بر میداشتم صدای پوز خند سهیل اعصابمو داغونتر کرد برگشتم با
جدیت تمام حرف زدم من تسلیم نمیشم منتظرم باش از در امدم بیرون شاهین دنبالم
آمد صدام میزد به صدا زدنش توجه نکردم رسید بهم دستمو گرفت برگشتم سمتش
سرد تو چشم هاش خیره شدم

چته جواب نمیدی؟-

میخوام تنها باشم برو کنار

تو اینجا را بلد نیستی بیا برسونمت-

...اینقدرم بی عرضه نیستم راهم پیدا نکنم دستمو کشیدم رفتم سمت خیابون

Part:149

آروم قدم میزدم تو کوچه پس کوچه هایی که نمیدونستم کجاست به گذشته ای که با نگار بودم فکر میکردم وقتی اولین بار دیدمش هیچوقت فکر نمیکردم یک روز بهترین دوستم بشه کلی باهاش بحث میکردم گوشیمو نگاه کردم عکس هامون دیونه بازی هایی که در آورده بودیم بعد الان منو یادش نیامد یهو یادم افتاد به دکتر حسام شماره اشو گرفتم با سومین بوق جواب داد صداش توی گوشم پیچید
الو سلام پری خانوم-

سلام بر بهترین دکتر دنیا

هندونه زیر بغلم میذاری-

بلند خندیدم نه این چه حرفیه حسام یک زحمتی داشتم

من میگم تو الکی تعریف نمیکنی بفرما-

یکسری اطلاعات میخوام راجب کسی که حافظه اش از دست داده چیطوری باید

کمکش کنم

پریا چیشده باز؟-

چیزی نیس میشه پیام بینمت کجایی بیمارستانی؟؟

اره بیا اونجا منتظرتم-

یک تاکسی سوار شدم رفتم سمت بیمارستان توی راه به سپهر زنگ زدم کلی باهاش
حرف زدم آخر هفته مرخص میشه خیلی خوشحالم رسیدم بیمارستان رفتم سمت
پذیرش گفتم پیجش کنن با دو دقیقه نکشید امد رفتم سمتش دستمو محکم فشار داد
بذار ببینم حالت چیطوره؟؟؟

خنده بلندی کردم مگه از فشار دست کسی میشه فهمید حالش چیطوره؟

بله که میشه ما دکترا میفهمیم نه خوب نیستی اینطور که دستت میگه باز یک چیزی -
پریا خانوما اذیت کرده

هوف بلندی کشیدم وقتی میگم بهترین دکتر دنیایی میگی تعریفه

لپمو کشید بیا بریم یک چیزی بخوریم حرف بزنی راه افتادیم. سمت کافی شاپ
بیمارستان دوتا قهوه سفارش دادیم شروع کردم از نگار بگم کلی کمکم کرد باید تک

تک راهکار هایی که گفته عملی کنم با این فکر خنده شیطانی کردم رفتم بیرون رفتم
سمت خونه

Part:150

توی خیابون قدم میزدم به نقشه هام فکر میکردم که گوشیم زنگ خورد با ذوق جواب
دادم

جانم سپهر
سلام خانوم خانوما کم پیدا شدی والا من اگه میدونستم اگه خوب بشم شما کم پیدا -
میشی اصلا خوب نمیشدم

خنده بلندی کردم خیلی لوسی سپهر این چه حرفیه اره حق داری ولی دنبال نگار بودم
اصلا کجایی بیام پیشت؟؟

من تازه امدم خونه مامانم قراره سينا با خانومشو دخترش بياد منم آوردن اينجا پيش -
خودشون

چه خوب دلم.ميخواست ببينم سينا را

خب پاشو بيا نا سلامتي قراره جاري بشينا-

سكوت كردم نميدونستم بخندم يا جيغ بزنم بگم سپهر من عاشقتم فقط گفتم نه
ديگه من نيام خجالت ميكشم خوش بگذره

اره اره چه كاريه ما مياييم هان نظرت چيه؟؟؟-

قلبم ایستاد خودمم ایستادم واقعا دارم به سپهر میرسم؟؟ سکوت کرده بودم که صدای
سپهر باز آمد

پریا! چیشدی میگم ما بیایم؟-

سپهر من رفتم خونه تماس میگیرم

گوشی قطع کردم بلند بلند میخندیدم واسه خودم بشکن میزدم واقعا دیونه شده بودم
مردم از کنارم رد میشدن دیونه ای نثارم میکردن ولی هیچکس نمیدونست من
چقدر الان خوشحالم اتفاقی که همیشه فکر میکردم دیگه نمیوفته داشت میوفتاد
رسیدم خونه بلند بلند مامانو صدا میزدم

یکم چهره ام رنگ غم گرفت خوبه ولی حافظه اشو از دست داده.عه مامان خوشحالم
خب

ای خدا بچه مردم حالا کجاست-

مامان بعدا بهت میگم تا من زنگ بزنم سپهر اوکی بدم توام به مهرداد زنگ بزن بیاد
شب مهمون داریم

پریااااا چقدر هولی دختر یکم ناز کن اخه-

مامان من واسه این لحظه لحظه شماری میکردم من رفتم آماده بشم دویدم تو اتاقم پریدم تو حموم با شامپو ها بازی میکردم میخندیدم بچه شده بودم بالاخره دل از ... بازی کردن دوش گرفتن کندم امدم بیرون گوشیمو برداشتم به سپهر گفتم بیان

Part:151

سپهر ام خوشحال بود از صدایش مشخص بود ولی من خودمو جدی گرفته بودم مثلاً دارم ناز میکنم تو دلم های های میخندیدم گوشی که قطع کردم رفتم سراغ میز آرایشم مثل همیشه یک آرایش ملایم کردم نمیخواستم خیلی جیغ باشه مو هامو از یک طرف شونه کردم توی صورتم ریختم سرویس نقره ام که بابام واسم خریده بود انداختم بغض کردم بوسه ای به گردنبد زدم چقدر جات خالیه بابا جونم قطره اشکم روی گونم ریخت خواستم پاکش کنم که در با شتاب باز شد مهرداد مثل گوریل خودشو انداخت تو اتاق من هوف بلندی کشیدم دیگه عادت کردم بودم خودمو مظلوم گرفتم رفتم جلو پیشش ایستادم داداشی جونم میدونی که من خیلی بدم میاد از این کار یهو بازو شو گرفتم یک گاز سفت بهش گرفتم بالا پایین میرفت ول نمیکردم یکم که دلم خنک شد ولش کردم با ذوق به جای دندان هام روی بازو ش نگاه میکردم تا خواست حمله کنه پا گذاشتم به فرار

پریااااا بگیرمت زنده زنده دفنت میکنم عه عه دختره پرو بین با بازوی نازنینم -

چیکار کرد هووووی وحشی وایسا بینم

غش غش میخندیدم از دور وانش ادا در میآوردم همینه دیگه داداش گلم دفعه دیگه
هواست هست در میزنی

آخر که میگیرمت درستت میکنم-

باهم کل کل میکردیم دنبال هم کرده بودیم مامان از آشپز خونه امد بیرون وای سرم
رفت خونه را گذاشتید رو سرتون بچه شدین مگه؟؟

به هر ترفندی بود خودمو رسوندم به اتاقم در قفل کردم آخیش دستش بهم نمیرسه
 رفتم سراغ کمد لباسم یک لباس قرمز که آستین هاش از حریر کار شده بود دور
 کمرش با کمر بند طلایی تزیین شده بود پوشیدم در عین ساده بودن شیک بود یک
 شلوار سفید شال سفیدم انداختم روی سرم ساندل های قرمز من پوشیدم نگاهمو
 انداختم به آینه واقعا خوشگل شده بودما خودم داشتم خودمو دید میزدم استغفر الله
 دختر چقدر بی حیایی تو خنده ای کردم رفتم سمت تختم لب تابمو روشن کردم
 ایمیل چک کردم باز پیغام از همون ایمیل ناشناس هر چی فکر میکنم چیزی به ذهنم
 نمیاد یادم نمیاد با پسر دیگه ای رابطه داشته باشم حالا این چی میگه نمیدونم
 نگاهمو دوختم به صفحه ایمیل زیر لب میخوندم
 ازت متنفرم من انتقام میگیرم تو بهم بد کردی-

بابا من کی بد کردم خودم خبر ندارم با صدای آیفون مثل فنر از جام پریدم بلند گفتم
 سپهر

Part:152

نمیفهمیدم چیکار کنم. مثل این دختر هایی که دفعه اول واسشون خواستگار میاد هول شده بودم شالمو مرتب کردم یک دستی به لباسم کشیدم واسه آخرین بار خودمو تو آینه برنداز کردم لبخند دلبرانه ای واسه خودم زدم رفتم پایین مامان مهرداد در باز کرده بودن سپهر خانواده اش داشتن داخل میشدن با ناز از پله ها پایین آمدم خوش آمد گفتم سپهر زیر چشمی بهم نگاه میکرد لبخند میزد سرمو زیر انداختم ازشون فاصله گرفتم رفتم سمت آشپز خونه نمیدونم چرا باز بغض کرده بودم به دیوار تکیه دادم هیچ وقت فکر نمیکردم توی همچین روزی بابام نباشه مامان آمد پیشم اونم مثل من بغض کرده بود در آغوشم کشید مامان قربونت برم گریه نکن بیا بریم مهمون ها منتظر تن زشته

اشک هامو پاک کردم دستشو بوسیدم دنبالش رفتم پدر مادر سپهر بودن با یک دختری اون کیه نمیدونستم مادر سپهر صدام زد عزیزم بیا اینجا کنار من لبخند کمرنگی زدم رفتم کنارش نشستم دست منو اون دختره را گرفت خداراشکر خدا بهم دوتا عروس خوشگل داده تازه فهمیدم این خانوم دختر مهربان خانومه زن سینا هر دومون لبخند زدیم مامان مهرداد ام راضی بودن مامان صدام زد پریا مادر میخوای با آقا سپهر حرف هاتو بزنی

سرمو به نشونه تایید تکون دادم با سپهر رفتیم سمت اتاقم رفتم روی تختم نشستم سپهر ام آمد در بست دور تا دور اتاقم یک نگاه انداخت نه خوش سلیقه ای از انتخاب

کردن من مشخصه پشتی روی تخت برداشتم پرت کردم سمتش چقدر اعتماد به
نفس داری

آقا من نمیخوام این دخترتون دست بزن داره-

از ته دلم خندیدم گفتم همینه که هست اونشب گذشت منو سپهر هر دو جواب مثبت
....دادیم قرار شد یک روز بریم عقد کنیم

Part:153

اونشب خاص تموم شد من باید میرفتم سراغ نگار کل عکس های دونفره مون ریختم
توی گوشیم راه افتادم سمت خونه اون پسر پروهه با سماجت تمام زنگ خونه را
فشار میدادم دستمو بر نمیداشتم یهو در باز شد قیافه همون پسره تو در نمایان شد
هووف چقدر قرمز شده خب چیه انقدر عصبانیت نداره که در زدم فقط توی دلم از

هه به همین خیال باش منو بزنی برو کنار نگار رفته سمت خونه اونم اونجا ایستاده
بود با عصبانیت با یکی حرف میزد در که باز کردم نگار روی مبل نشسته بود تلوزیون
میدید رفتم از پشت سر چشم هاشو گرفتم با ذوق حرف زد سهیل تویی اذیت نکن
دیگه دست هاتو بردار دست هامو برداشتم نگار سرشو سمت من برگردوند با اخم
بههم. نگاه کرد بازم که تویی دختره مزاحم سهیل سهیل کجایی

دستمو گذاشتم روی دهنش هیچی نگو بذار حرف دارم باهات دستمو از روی دهنش
کشید پاشد ایستاد خیلی خب گوش میدم دستشو گرفتم ازش خواستم بشینه کنارم
نشست دست هاشو توی هم گره زد زل زد به روبه روش حرف زد بگو کار دارم

نگاهمو دوختم به روبه رو نگار من دوستم اسمم پریاس تو خانواده داری ماما داری
داداش داری اونام خیلی نگرانن میدونی چند وقته دنبالت میگردن باورت نمیشه نه؟؟

این عکس ها را بین این منم اینم تویی اینو بین با مادر تی نگار اینا دروغ نیست اینا
حقیقت زندگیت... با اشک به عکس روبه رو نگاه میکرد به من نگاه میکرد که با صدای
شاهین هر دو از جامون پاشیدم

Part:154

نگاهش کردم بازم رنگش قرمز شده بود مثل انروزا که از دیدن این صحنه قلبم به
تپش. میوفتاد آب دهنمو صدا دار قورت دادم نگاهی به نگار کردم که بی تفاوت بهش
...نگاه میکرد شاهین دوباره حرفشو تکرار کرد

پریا میگم. تو اینجا چیکار میکنی؟-

باز پریای قبل شدم ترس از خودم دور کردم چیزی واسه ترسیدن نبود بلند تر از
شاهین داد زدم به تو مربوط نیست امدم پیش دوستم

پریا باز اخلاق من سگ نکن بذار باهات درست رفتار کنم میگم چرا بدون اینکه به -
من بگی امدی اینجا

گفتم که امدم پیش نگار میخوام ببرمش پیش خانواده اش

بیا بیرون کارت دارم-

بعدم از در رفت بیرون نگاهی به نگار کردم که اینبار لبخند مهربونی بهم زد رفتم
بیرون به دیوار کنار حیاط تکیه داد بود دست هاشو توهیم گره زده بود رفتم نزدیکتر
حرف زدم میشنوه ام با عصبانیت برگشت سمت من منو هول داد چسبوندم به دیوار
دست هامو گرفت خیره شد تو چشم هام داد زدم. ولم کن روانی عه میگم دست هامو
ول کن

پریا تو قراره ازدواج کنی؟؟؟ لا مصب تو زن منی مال منی منکه بهت قول دادم -

اخلاقم. عوض کنم

هه میگم چته باز وحشی شدی نگو فهمیده من قراره ازدواج کنم اره من میخوام با
عشقم زندگی کنم درضمن تاریخ اون صیغه نامه خیلی وقته گذشته
دست هامو ول کن میخوام برم پیش نگار

من نمیدارم. تو مال منی میفهمی مال من درضمن دیگه ام. حق نداری بی اجازه من -
بیای خونه دوستم کلی ریچار بارش کنی

هه برو بابایی نثارش کردم رفتم پیش نگار داشت با سهیل حرف میزد سهیل تو
آغوشش گرفته بودش نه انگار واقعا دوستش داره منکه بخیل نیستم فقط میخوام به
خانواده اش برسونمش بعد مال خودش صدامو صاف کردم که متوجه من شدن از هم
جدا شدن روبه سهیل گفتم واقعا دوستش داری؟؟؟

باز نگار گرفت تو آغوشش لبخندی زد بدون اون. نمیتونم لبخندی زدم باشه فقط نگار
 ببر پیش خانواده اش واقعا نگرانن اینم آدرس شماره خودمم زیرش نوشتم بهم. خبر
 بدید خواستین برین تا من از قبل آماده شون کنم رفتم جلو نگار بوسیدم خدا حافظی
 ...کردم امدم بیرون

شاهین توی ماشینش نشسته بود با صدای بلند موزیک گوش میداد بی تفاوت از
 کنارش گذشتم ولی مدام صدام میزد با ماشین دنبالم بود از حرص برگشتم داد زدم
 چیه نمیخوام پیام برو از اینجا خودم پا دارم میرم درضمن خودم ماشین
 دارم. میخواستم با ماشین میامدم پیاده شد دستمو گرفت سوام کرد صورتمو ازش
 برگردوندنم هه تو تغیر کنی تو همون گند اخلاقی که بودی هستی جوابمو نداد صدای
موزیک زیاد کرد

Part:155

گوشیم شروع به زنگ خوردن کرد از توی کیفم بیرون آوردم به اسم سپهر نگاه کردم
نمیدونستم جواب بدم یا نه واسه همین رد تماس زدم واسش پیام فرستادم (سپهر
(من الان نمیتونم حرف بزنم خودم باهات تماس میگیرم

شاهین زیر چشمی به صفحه گوشیم نگاه میکرد برگشتم سمتش چیه میخوای بینی
کیه؟؟ بیا سپهر نامزدمم نامزدمو کشیده محکم گفتم نمیدونم چرا اینقدر درمقابل این
...آدم سر تق شده بودم دلم به شور افتاده بود یک ترسی توی دلم بود

شاهین هم چنان ساکت بود این سکوت نشونه چی بود نمیدونستم صداش زدم من
میخوام اینجا پیاده بشم یکم خرید دارم تو برو
نگاهم کرد محکم تر پاشو روی پدال گاز فشار داد الان تازه فهمیدم ترسم بی مورد
نبوده این باز یک نقشه داره واسه من محکم تر داد زدم با توام شاهین میگم وایسا
میخوام پیاده بشم

حالا بیا بریم کار داریم باهم-

قلبم محکم به سینه ام میکوبید آب دهنمو صدا دار قورت میدادم من چرا سوار شدم
چرا فکر کردم این بشر آدم شده چرا بهش اعتماد کردم چاره ای جز التماس بهش
نداشتم...شاهین ازت خواهش میکنم تو را خدا بذار من پیاده بشم نیش خنده صدا
داری زد یک فکری به ذهنم رسید گوشیمو یواشکی از کیفم گذاشتم کنار پام شماره
سپهر گرفتم تا جواب داد باز شروع به داد بیداد کردم

شاهین من میخوام برم من الان نامزد دارم تو نمیتونی منو به زور جایی ببری
مثل ادم بتمرگ سر جات اینجا خونم گریه کنی من میبرمت پس الکی تلاش نکن -

نا امید بودم تلفن قطع نکردم شاید تونستم به سپهر بفهمونم کجام اشک میریختم
نکنه باز قراره منو ببره اون جهنم قلب از فکر کردن بهش یخ میبست آروم زمزمه
میکردم سپهر کمکم کن من میترسم با صداش دستام یخ بست

گوشیت -

حرف نزن گوشیت بده-

بازم ندادم فقط نگاهش کردم اینبار داد زد باتوام میگممم گوشیت گوشیمو قفل
کردم گرفتم سمتش گرفتش گذاشت توی جیبش باز خدا را شکر نفهمید فقط خدا
خدا میکردم قطع نشه شاهین میشه بگی کجا میریم؟؟

یک جای خوب نگران نباش-

کل مسیر با ترس گریه رفتم بالاخره رسیدیم پیاده شد دستمو گرفت دنبال خودش
میکشید ولم کن لعنتی ولم کن یک باغ بود ولی انقدر بهش نرسیده بودن تمام درخت
هاش خشک شده بود شالمو از سرم برداشت دست هامو بست به یک درخت برگشت

سمت ماشین یک بطری با خودش آورد خیره نگاهش میکردم درش باز کرد گرفت
...نزدیک صورتم اسید بود

زبونم بند آمده بود حتی فکرشم نمیکردم شاهین بخواد اینکار بکنه صورتشو نزدیک
صورتم آورد

بین پریا تو منو به اینجا رسوندی به جایی که میخوام اینحوری مال من بشی -

...داد زد ازم فاصله گرفت دستشو تکیه داد به درخت باز داد زد

وقتی بسوزی دیگه کسی نگاتم نمیکنه حتی اون سپهر کثافت اون تو را از من گرفت -
اونو من وارد این بازی کردم چشم باز کردم دیدم بهم خیانت کرده هه ولی وقتی ببینه
تو سوختی دیگه نگاتم نمیکنه

از ترس به سکه سکه افتاده بودم توان حرف زدن نداشتم هربار نزدیک شدن شاهین
بهم از ترس چشم هامو میبستم

اسید آورد نزدیک صورتم دستشو به پیشونیش زد نمیدونم چرا دستش می‌لرزید یکم عقب رفت با خودش حرف می‌زد نمی‌فهمیدم چی می‌گفت باز برگشت اینبار بطری محکم گرفته بود نزدیک صورتم خواست بپاشه به صورتم که از پشت سر یک نفر زد تو سرش افتاد روی زمین اسید از دستش ریخت نگاهمو به بالا دوختم سپهر بود نفس زنان نگاهم میکرد زدم زیر گریه آمد نزدیکم دست هامو باز کرد غرق بوسه ام کرد عزیزم خانومم نترس من اینجا نترس عزیزم نگاهش کردم سرمو روی شونه اش گذاشتم خیلی دوست دارم سپهر خیلی از سپهر جدا شدم نگاهی به شاهین کردم سپهر نمرده باشه سپهر نشست نبضشو گرفت

نه عزیزم خوبه نترس تو سوار ماشین شو منم اینو سوار کنم ببریمش بیمارستان-

سپهر بهوش بیاد نیاد باز سراغمون

نگران نباش ما فردا عقد میکنیم میریم جایی که دست کسی بهمون نرسه-

خنده ایی روی لبم نشست رفتم سوار ماشین شدم سپهر شاهین کشون کشون روی
صندلی عقب گذاشت خودشم سوار شد راه افتاد نزدیک یک بیمارستان گذاشتیمش
منتظر موندیم تا آمدن بردنش ما رفتیم نفس راحتی کشیدم با سپهر رفتم سمت خونه

....

Part:156

رسیدم خونه ماما مشغول کتاب خوندن بود بتول خانومم طبق معمول تو آشپز خونه
...در حال غذا پختن بود نزدیک مامانم شدم لپشو بوس کردم نگاهم. کرد خندید

دختر تو هنوز آدم. نشدی بی سر صدا ادمو بوس میکنی ترسیدم-

من الهی قربون. مامانم بشم از الان دارم دلم برات تنگ میشه

جایی تشزیف میبرین مگه؟-

مامان باز امروز شاهین امد سراغم. منو برده بود اسید بریزه روی صورتم مامان از
جاش پاشد دو دستی زد تو صورتش بتول خانوم از آشپز خونه دوید بیرون وای خدا
مرگم بده مریم خانوم چیشد
مامان جان بتول خانوم آروم بابا منکه الان اینجام حالمم خوبه

پریا چرا نمیفهمی این پسره مثل مار زخم خورده اس حرفاشو باور نکن که میگه -
اخلاقم عوض شده

میدونم مامان کل ماجرا را واسشون تعریف کردم بهش گفتم قراره فردا عقد کنیم از
اینجا بریم دلم میخواست مامان مهردادم بودن مامان نگاهش رنگ غم گرفت اصلا
همه باهم میریم چیطوره مامان؟؟

چی بگم بذار مهرداد بیاد بینم چی میگه-

رفتم سمت اتاقم لب تابم باز کردم عکس خودمو بابا پس زمینه اش بود دست
کشیدم روی عکس بابا پوشه آهنگ هامو باز کردم آهنگی که اکثرا گوش میکردم پلی
کردم روی تخت دراز کشیدم به فردا فکر کردم هم خوشحال بودم هم ناراحتم هم
...استرس داشتم هم روی ابرا بودم

روزبه بمانی_کجا باید برم

کجا باید برم یه دنیا خاطره ات تو رو یادم نیاره کجا باید برم که یک شب فکر تو منو
راحت بذاره

چه کردم با خودم که مرگو زندگی برام فرقی نداره
محاله مثله من تویه این حاله بد کسی طاقت بیاره

کجا باید برم که تو هر ثانیه ام تو رو اونجا نبینم کجا باید برم که بازم تا ابد به پای تو
نشینم

قرار بعد تو چه روزایی رو من تو تنهایی ببینم دیگه هر جا برم چه فرقی میکنه از
عشقه تو همینم

جوونیمو سفر کردم که از تو دور شم یک دم

منو هر جور میبینی شبیه یک سفرنامه ام شبیه یک سفرنامه ام

کجا باید برم یه دنیا خاطرت تو رو یادم نیاره کجا باید برم که یک شب فکر تو منو
راحت بذاره

چه کردم با خودم که مرگوزندگی برام فرقی نداره
محاله مثله من تویه این حاله بد کسی طاقت بیاره